

تاریخ

۶۱

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره هفدهم / شماره ۲ / زمستان ۱۳۹۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسینی
دکتر عبدالرسول خیر اندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصر الله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قیابی
نشانی مجله:

تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶

نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۸۸۳۱۱۶۱-۹
داخلی: ۲۳۷

پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۲

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
roshdmag:

مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳

امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarikh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۴۵۰۰ نسخه
عکس روی جلد: محمد فوقانی



تاریخ جامع ایران، نشانی از عزت ملی / یادداشت سردبیر / ۲

تاریخ در تصویر / گفت و گو با مجید مجیدی کارگردان فیلم محمدرسول الله (ص) / مسعود جوادیان / ۴

دوران هجرت امام خمینی (ره) در فرانسه / عبدالرضا آقایی / ۱۲

همایش بررسی مناسبات فرهنگی و تاریخی ایران و لهستان و... / دکتر محسن جعفری مذهب / ۲۲

از نقدگریزی تا نقادی عالمانه / سهیلا نعیمی / ۲۵

روش های تقویت هویت دینی و ملی با کمک درس تاریخ / علی درزند / ۲۶

موزه برادران امیدوار / بهار جوادیان / ۳۱

قرارداد ۱۹۱۹ / شهلا اسم خانی / ۳۲

نام پارس / ۳۸

عکس در تاریخ / ۴۴

بزرگمهر؛ افسانه یا واقعیت؟ / محمد سلیمان خانی / ۴۶

تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن اسلامی هند / شهلا چابک سوار / ۵۴

معرفی کتاب / اکرم علیخانی / ۶۱

جغرافیای تاریخی قیر و کارزین / عباس فروغ آیین / ۶۲

اندیشه کاریزمایی در حکومت آق قویونلو / اعظم جوزانی / ۶۶

تدابیر بازدارنده از جنگ در عصر ساسانی / مسلم میرزاوند / ۷۰

او فراموش نخواهد شد (به یاد محمدابراهیم باستانی پاریزی) / ترجمه عباس احمدوند / ۷۸

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

- مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله می توانید با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند.
- نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدفها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نماییه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند.
- مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود.
- مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

تاریخ جامع ایران،

به یاد دارم حدود سه دهه پیش، روزی در حضور آقایان دکتر خیراندیش و دکتر زرگری‌نژاد، سخن از نگارش تاریخ ایران مطرح بود. آن ایام، کار ترجمه تاریخ ایران کمبریج پایان نیافته و تنها یکی دو مجلد از آن به بازار آمده بود. از نامبردگان پرسیدم: «چرا اساتید ذی‌صلاح جمع نمی‌شوند و یک دوره تاریخ کامل ایران را نمی‌نویسند تا به یک نیاز جدی پاسخ گویند؟». پاسخ و در واقع عکس‌العمل آن دو، خنده تلخی بود که تحویلیم دادند!

از آن زمان تا امروز کتاب‌های فراوانی درباره دوره‌های تاریخی ایران تألیف یا ترجمه شد، اما این نیاز همچنان بی‌پاسخ مانده بود. تاریخ ایران کمبریج که با فاصله چند دهه از چاپ اصلی آن، ترجمه و عرضه شد گرچه مکرر تجدید چاپ شده است، اما مشکلاتی دارد که بخشی ناشی از محتوا و بخشی مربوط به ترجمه آن است.

ناگفته نماند، اصولاً اینکه «تاریخ ایران کمبریج» در جایی خارج از این مرز و بوم طراحی و تألیف بشود، مایه تأسف ماست که خود قادر به سازماندهی و ارائه چنین پژوهشی نبوده‌ایم و تنها به این دل خوش کرده‌ایم که برخی از اساتید ایرانی در نگارش آن مشارکت داشته‌اند!

در مورد «تاریخ کامل ایران» مرحوم پیرنیا و عباس اقبال هم، گرچه خدمت بزرگی کردند و از زمان انتشار تاکنون بسیار مورد استفاده قرار گرفته (و رونویسی شده!) است، اما به هر حال با گذشت چندین دهه و انتشار پژوهش‌های ریز و درشت در حوزه باستان‌شناسی و تاریخ ایران دچار کاستی‌هایی است. چنین بود تا اینکه در خرداد ماه امسال، خبر رونمایی از «تاریخ جامع ایران» در رسانه‌ها منعکس شد. که می‌داند روزی که در مراسم رونمایی حضور یافتم چه حالی داشتم؟! چه سروری در دل داشتم و چه احساس رضایتی! می‌پرسید از چه بابت؟ آیا از این بابت که این مجموعه پاسخ به آن نیاز بود که سه دهه پیش آرزو کرده بودم و حالا عملی شده و از این پس مورد استفاده همگان قرار خواهد گرفت؟ نه! لاف این همه ماجرا نیست. بلکه از این حیث که چنین اقدامی نشان از یک چیز دارد و آن رشد شخصیت ایرانی و عزت ملی است. در واقع عرضه چنین مجموعه‌ای این معنا را دارد که ما جرئت و جسارت یافته‌ایم و در عرضه اندیشه به استقلالی رسیده‌ایم! درست است که در تهیه تاریخ جامع ایران مورخانی بیگانه نیز، هم از غرب و شرق عالم، مشارکت داشته‌اند اما این با مورد تاریخ ایران کمبریج فرق دارد. اینجا ما برنامه‌ریز و کارفرما بوده‌ایم، و این نکته‌ای است که اهمیت بسیار دارد. از این روست که می‌گویم اقدام دست اندرکاران این مجموعه عظیم بویژه سید محمد کاظم موسوی بجنوردی بنیانگذار مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و سرویراستار این مجموعه را باید ستود؛ مردی که با سوابق مبارزاتی و خوشنامی خود می‌توانست وکیل و وزیر شود... اما طی این سال‌ها به دور از هیاهو به کار فرهنگی پرداخت و الحق کارهایی کرده است کارستان!

ای کاش در سایر عرصه‌ها هم، چنین می‌بودیم! به یاد دارم روزی که همراه همکاران به بازدید دارالفنون رفته بودیم، حین بازدید، یکی از مدیران نظرم را درباره آنجا جویا شد. گفتم: «ما نظامیه‌ها، رصدخانه‌ها، مدارس و مراکز زیادی داشته‌ایم اما افسوس که استمرار نداشته‌ایم».

در این میان مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی از معدود نهادهایی است که استمرار داشته و محصولات ارزنده‌ای فراهم کرده است. امید است تاریخ جامع ایران رها نشود؛ هر چند سال یک‌بار مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد؛ تهیه نسخه الکترونیکی آن، با امکانات جست‌وجو در دستور کار قرار گیرد، خلاصه یک جلدی آن تهیه گردد و...

سخن آخر اینکه معتقدم در بلندمدت، یک تاریخ جامع دیگر می‌بایست در دستور کار نهادهای ذی‌ربط قرار گیرد. تاریخی که با عنایت به تاریخ‌های محلی نگاشته شود (که طی این سال‌ها فراوان تهیه شده) و نیز اسناد و مقالاتی که می‌بایست جدی‌تر مورد عنایت قرار گیرند، تاریخ فلسفه در ایران، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در جهان (که تاکنون بر اساس اندیشه اروپامحوری نگاشته شده) و تاریخ علم.

شناسی از عزت ملی

در پایان نقل فهرست مجلدات تاریخ جامع ایران خالی از فایده نیست.

عجله اول: سابقه انسان کهن در فلات ایران و تمدن‌های پیش از آریایی‌ها؛ ورود آریایی‌ها به ایران، عصر مادها و قسمتی از تاریخ سیاسی هخامنشیان.

عجله دوم: دنباله تاریخ هخامنشیان به روزگار سلوکیان، دولت‌های پراکنده یا ملوک الطوائف، عصر ساسانیان، و سرانجام تاریخ اساطیری ایران در همین جلد مورد بررسی قرار گرفته است.

عجله سوم: تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران از آغاز تا پایان دوره ساسانی؛ تشکیلات اداری و نظامی در ایران؛ و سرانجام باستان‌شناسی و هنر ایران در دوره‌های فرمانروایی مادها و هخامنشیان.

عجله چهارم: تحقیق در هنر و معماری ایران پیش از اسلام؛ ادیان و آموزش و پرورش در ایران.

عجله پنجم: تحقیق در زبان و ادبیات ایران، تاریخ‌نگاری، جغرافیای‌نویسی، فلسفه و دانش‌های دیگر.

عجله ششم: تاریخ ایران از فتح اسلامی تا ظهور دولت‌های نیمه‌مستقل و مستقل؛ مباحثی چون فتوح ایران و آخرین روزهای دولت ساسانی؛ ایران در عصر حکومت قومی عرب، ایرانیان و ظهور دولت عباسی؛ وزارت و دیوانسالاری ایرانی و قسمتی از حکومت‌های شرقی و غربی ایران عصر اسلامی.

عجله هفتم: تاریخ دولت‌های ایرانی در خراسان، شمال ایران، ایران مرکزی و غربی و جنوبی از طاهریان تا کاکوئیان و تاریخ تشکیلات اداری و سیاسی آن‌ها.

عجله هشتم: دنباله آل بویه، غزنویان و ایران در عصر سلجوقیان و برخی سلسله‌های کوچک‌تر در غرب ایران، مانند بنی سکمان در ارمنستان و ملوک قراباغ.

عجله نهم: تاریخ ایران از اتابکان تا قسمتی از ایلخانان؛ در این بخش دوره سلسله‌های موسوم به اتابکان، از اتابکان آذربایجان تا اینجوئیان؛ زمینه‌های هجوم مغول؛ جانشینان چنگیز، برپایی دولت ایلخانان، مورد بحث قرار می‌گیرد و سازمان‌های سیاسی - اداری این ادوار مطالعه می‌شود.

عجله دهم: دنباله ایلخانان تا ظهور صفویان؛ علاوه بر دوره دوم ایلخانان به عصر ترکمانان و دوره مهم تیموریان و قسمتی از صفویان.

عجله یازدهم: دنباله عصر صفویان، ادوار حکومت افشاریان و زندیان.

عجله دوازدهم: به عصر قاجار، تحولات مذهبی، روابط خارجی ایران با عثمانی و دول قدرتمند اروپایی، زمینه‌های قیام و انقلاب مشروطه، نقش‌های طبقات اجتماعی در تحولات سیاسی و اجتماعی، ورود تمدن جدید به ایران و مسائل دیگر نیز پرداخته می‌شود. در پیوست‌های همین مجلد درباره خانات آسیای مرکزی، خانات گنجه و شکی و قراباغ، هرمز و خلیج فارس مطالعه شده است.

عجله سیزدهم و چهاردهم: تاریخ علم و ادب؛ حاوی مباحثی چون نقش ایرانیان در نقل و ترجمه آثار علمی به زبان عربی، عصر تصنیف آثار علمی، دانش‌های فلسفی و کلامی در ایران و میان ایرانیان، نجوم و ریاضیات، علوم طبیعی و پزشکی، بیمارستان‌ها، دانش‌های دینی و مذاهب فقهی، تصوف و فرق صوفیه، تاریخ‌نگاری و چند مبحث دیگر.

عجله پانزدهم تا هفدهم: شامل تاریخ زبان و ادبیات فارسی از آغاز عصر اسلامی تا پایان عصر قاجار است. در این مجلد ادبیات فارسی در قلمرو فرهنگی ایران، بر حسب ادوار ادبی مورد بحث قرار می‌گیرد. دوره بازگشت ادبی، ادبیات مشروطه، ادبیات عامه، روزنامه و روزنامه‌نگاری، ادبیات اقوام ایرانی، تاریخ آموزش و پرورش از جمله دیگر ابواب این مجلدات است.

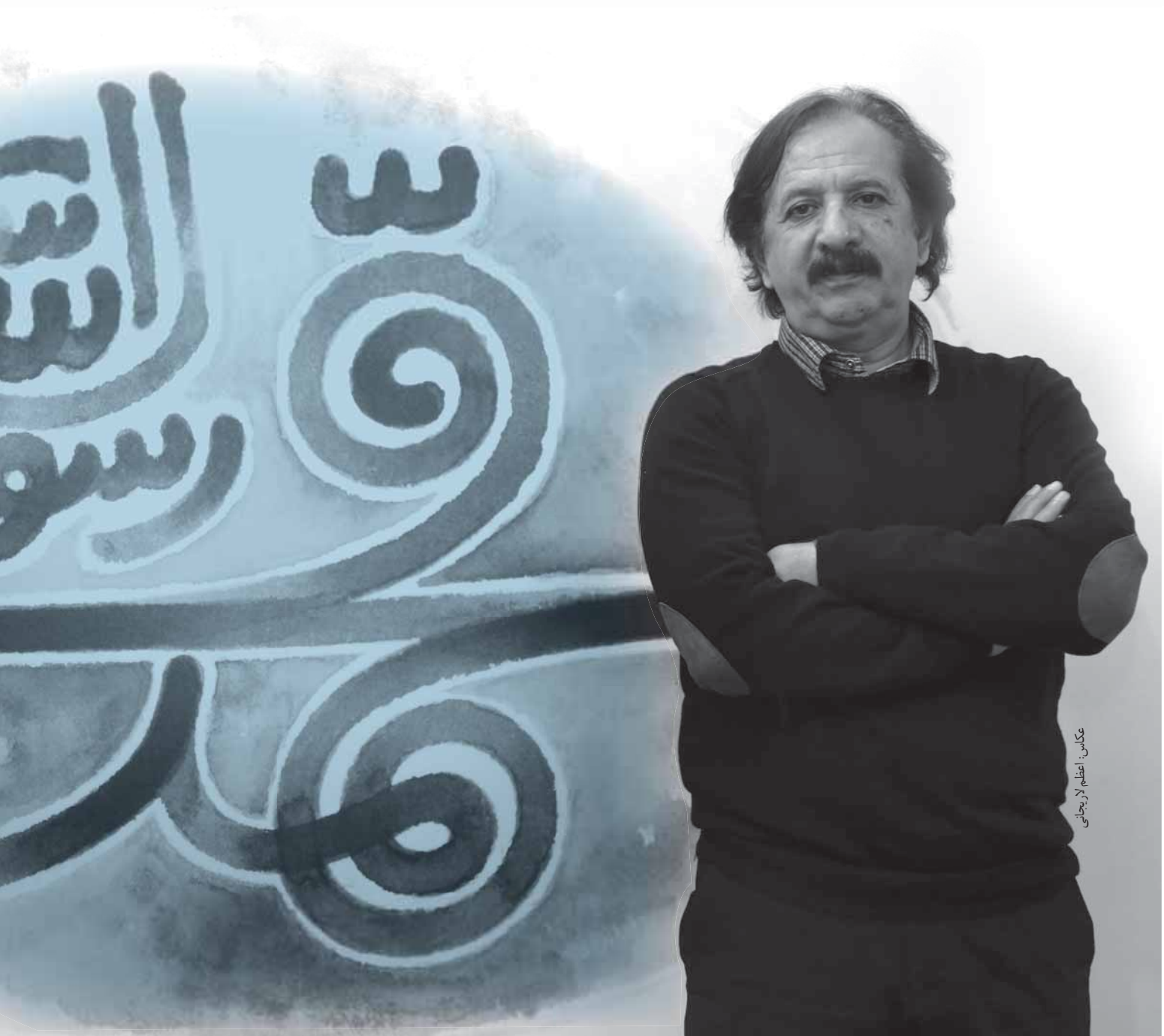
عجله هجدهم و نوزدهم: مخصوص تاریخ هنر و معماری ایران شامل هنرهای دستی و تزئینی و نمایشی و آئینی، موسیقی و معماری است.

عجله بیستم: به مباحث تاریخ اجتماعی، نظام حقوقی در ایران، ادیان و مذاهب در ایران، طبقات اجتماعی و حیات عامه اختصاص یافته است.

تاریخ در تصویر

گفت و گو با مجید مجیدی
کارگردان فیلم محمد رسول الله (ص)

گفت و گو: مسعود جوادیان



مجید مجیدی

مجیدی در ۲۸ فروردین ۱۳۳۸ در شهر طالش به دنیا آمد. وی پس از دریافت مدرک دیپلم، در تهران، تحصیلاتش را در زمینه هنرهای زیبا ادامه داد و فعالیت هنری‌اش را قبل از انقلاب اسلامی ایران در عرصه تئاتر آغاز کرد. اولین اجرای وی در تئاتر شهر تهران، ایفای نقشی در نمایش «نهضت حرفیه» به کارگردانی **داوود دانشور** بود. سپس در سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ هجری شمسی به تجربه‌هایی در زمینه بازیگری در سینما دست زد. او در فیلم بایکوت در نقش یک کمونیست سرخورده، در فیلم تیرباران در نقش شهید سید علی اندرزگو، و در فیلم دو چشم بی‌سو در نقش یک معلم توده‌ای نقش ایفا کرد.

در سال‌های بعد مجیدی به کارگردانی روی آورد. اولین فیلم‌های او چند فیلم کوتاه بود، سپس اولین فیلم بلند وی به نام **بدوک** در سال ۱۳۷۰ برنده جایزه از جشنواره فیلم فجر شد.

مجیدی تا پایان سال ۲۰۰۶ میلادی، تنها کارگردان ایرانی بود که فیلمی از او نامزد دریافت جایزه اسکار شده است. **بچه‌های آسمان** یکی از پنج نامزد بهترین فیلم خارجی زبان، در اسکار ۱۹۹۸، بود. همچنین او دوبار برنده جایزه بهترین فیلم و جایزه کلیسای جهانی در جشنواره بین‌المللی فیلم مونترال شده که در تاریخ این جشنواره بی‌سابقه است. مجیدی برای فیلم **پدر** تقدیرنامه فیلم برتر را از چهاردهمین جشنواره فیلم لندن کسب کرده است. همچنین جایزه ویژه هیئت ملی بازیگری فیلم را برای فیلم **آواز گنجشک‌ها** در سال ۲۰۰۹ به‌دست آورد و نامزد خرس طلایی جشنواره بین‌المللی فیلم برلین برای همین فیلم در سال ۲۰۰۸ شد. از او به غیر از فیلم‌نامه‌هایی که خودش نوشته و کارگردانی کرده، یک کتاب نیز به نام **لاله و پونه** منتشر شده است. آخرین اثر او فیلم **محمد رسول‌الله (ص)** است.

اشاره

پرونده این شماره کامل بود که آقای **محبت‌الله همتی**، (مشاور مدیر کل)، موضوع گفت‌وگو با آقای مجید مجیدی، کارگردان فیلم محمدرسول‌الله (ص) را مطرح کرد و گفت که ایشان، برای مصاحبه درباره این فیلم اعلام آمادگی کرده است. مانند که چه کنم. گفت‌وگو می‌توانست برای شماره بعد بدون عجله و با فراغت انجام شود اما قدری دیر می‌شد، زیرا چندین ماه پس از اکران فیلم چاپ می‌شد و دیگر برای خواننده جذابیتی نداشت. پس تصمیم گرفتم

مصاحبه در همین شماره منتشر شود که البته لازمه آن قدری شتاب و جابه‌جا کردن مطالب آماده‌ای بود که در آستانه چاپ قرار داشت.

سرانجام همراه آقای همتی و خانم اعظم لاریجانی (عکاس) عازم خیابان گاندی شدیم، که دفتر آقای مجیدی در آنجا واقع بود. قدری زود رسیده بودیم و فقط خانم منشی حضور داشت. دیوارهای آپارتمان با تصاویری از فیلم محمدرسول‌الله (ص) تزئین شده بود. چند دقیقه بعد، آقای مجیدی که فیلم او موضوع رسانه‌ها و به‌ویژه مجلات سینمایی است از راه رسید. اول بار بود که او را از نزدیک می‌دیدم. ادب و فروتنی‌اش موجب شد که احساس راحتی کنیم و گفت‌وگو در فضایی صمیمی پیش برود.

ع جناب مجیدی، خوشحال هستم که امکان مصاحبه مجله رشد تاریخ با جنابعالی فراهم شد. به شما برای ساخت این فیلم خسته نباشید می‌گویم. می‌دانم کار شما در مقایسه با کار مصطفی عقاد [کارگردان فیلم رسالت یا محمد رسول‌الله] بسیار دشوارتر بوده است، اما به هر حال فیلم شما را با آن مقایسه می‌کنند. مصطفی عقاد دوره‌ای از زندگی رسول خدا (ص) را ساخته که در منابع تاریخی، درباره آن، مطلب زیاد وجود دارد. هر یک از غزوات رسول خدا (ص) به تنهایی می‌تواند خود موضوع یک فیلم مستقل سینمایی باشد و خوراک آن، در کتب تاریخی موجود است، در حالی که درباره دوره کودکی ایشان مطالب مستند و تاریخی چندانی وجود ندارد؛ بنابراین، از این حیث تبدیل دوره کودکی رسول خدا (ص) به یک فیلم سینمایی دشوار است.

ع بله همین‌طور است. پیامبر (ص) تا شش‌سالگی نزد حلیمه است، با مادر به یثرب می‌رود، که در آن مسیر مادر مریض می‌شود و فوت می‌کنند. پس از آن پدر بزرگ، عبدالمطلب، نیز در سن هشت سالگی پیامبر (ص)، از دنیا می‌رود و سرپرستی ایشان را ابوطالب، عمویش، به عهده می‌گیرد. این کل چیزی است که شما در تاریخ می‌بینید، چیز دیگری در تاریخ وجود ندارد. به همین دلیل، ما برای اینکه به منابع مستندی درباره کودکی پیامبر (ص) دست پیدا کنیم وقت بسیار زیادی صرف کردیم. کار ما کلاً هفت سال طول کشید. از این مدت چیزی نزدیک به سه سال صرف پژوهش شد. دیدیم هیچ منبعی در تاریخ وجود ندارد؛ نه عکسی نه تصویری نه چیزی. مثل کاری که در مسیحیت درباره حضرت عیسی (ع) انجام شده است، در تاریخ اسلام نداریم.

من نمی‌دونم شما مکه مشرف شده‌اید یا نه، در خود مکه



پاسخگو باشیم؟ من همیشه فکر می‌کنم اگر بچه من در کشورهای غربی به دنیا آمده بود و این تصویری را که امروز از اسلام ارائه می‌شود، مثل خشونت و داعش و یا سلفی‌های تکفیری، می‌دید چه تصور خطرناک و وحشتناکی در ذهنش شکل می‌گرفت؟ لذا به نظر طبیعی است که در غرب چنین واکنش‌هایی را در مقابل نشان می‌دهند. البته من مردم غرب را عرض می‌کنم نه کسانی که سیاست‌گذاری می‌کنند و به عمد تلاش دارند چهره اسلام را جور دیگری نشان دهند.

من بهترین راه مقابله با این وضعیت را فرهنگ‌سازی می‌دانم و باید در این حوزه کار کنیم. مؤثرترین راه هم، به نظر من، فیلم‌سازی است. برای همین بود که ما آمدم یک شهرک خیلی بزرگی ساختیم که حالا ان‌شاءالله از این شهرک هم، دوستان می‌توانند بازدید داشته باشند و از آنجا گزارشی هم تهیه نکنند. این شهرک را به‌گونه‌ای ساخته‌ایم که حداقل بتوانیم تا سی سال آن را حفظ کنیم. اجزای آن را یک به یک ساخته‌ایم، عین مکه ۱۴۰۰ سال پیش است. در این مورد ما تحقیق وسیعی انجام دادیم. موقعیت‌های مکانی یا لوکیشن‌هایی را هم که گیر آوردیم کاملاً منطبق بر ۱۴۰۰ سال پیش است. می‌دانید مکه در داخل کوه‌ها محصور است. از یک طرف به سمت شعب ایطالاب محدود است که یک دره است و بعد هم کوه صفا. ما تمام این کوه‌ها و موقعیت‌های جغرافیایی را در شهرک فضا‌سازی کردیم، که دستمایه و سرمایه بسیار

بسیاری از اماکنی را که متعلق به پیامبر(ص) و ائمه(ع) بوده ویران کرده‌اند: من اولین بار که رفتم مکه سال ۷۹ بود و سال‌های بعد هم رفتم. تقریباً همه نشانه‌های جغرافیایی و مکانی از بین رفته است. جدیداً که برای کارم رفته بودم دیدم دیگر هیچ اثری از آن باقی نمانده است!

بنابراین ما تلاش کردیم از حوزه تاریخ کشورهای دیگر مثل یمن، مراکش، عراق، تونس و لبنان نیز از کسانی که در این حوزه کار کرده‌اند مثل **سید مرتضی** که سیره پیامبر(ص) را کار کرده است کمک بگیریم. گردآوری این منابع خودش دستاورد بزرگی برای این پروژه بود. از نظر من، این یک فیلم سینمایی نیست، بلکه می‌تواند آغاز نهضت فیلم‌سازی باشد. ما مسلمانان در مورد پیامبر اسلام (ص) کوتاهی کرده‌ایم. تاکنون در دنیا، ۲۰۰ فیلم درباره حضرت عیسی (ع) ساخته شده است؛ اعم از مستقیم یا غیرمستقیم و این غیر از سریال‌هایی است که ساخته شده. در مورد پیامبران دیگر هم حدود ۶۰ یا ۷۰ فیلم ساخته شده است. حتی در مورد بودا که پیامبر توحیدی نیست ۴۲ فیلم سینمایی ساخته‌اند. اما راجع به پیامبر اسلام (ص) فقط یک فیلم آن هم در ۴۲ سال پیش ساخته شد و یکی هم که ما ساختیم. می‌بینید که در جهان اسلام خیلی غفلت شده است. امروز تصویری که از اسلام برای ما ساخته‌اند ببینید چگونه ارائه می‌شود و روزبه‌روز هم دامنه آن گسترده‌تر می‌شود؟! ما چگونه باید

بزرگی برای آینده و فیلم‌هایی است که در این حوزه می‌تواند ساخته شود. حتی یک مرکز توریستی می‌تواند بشود. ما فکر کردیم، به‌خصوص برای مراکز آموزشی، برای معلم‌ها، دانش‌آموزها، دانشگاه‌ها و اساتید، هم به جهت معماری و هم تاریخ. **اصلاً در آن فضاها، تاریخ زنده می‌شود.** ما الان توافقاتش را با آموزش و پرورش کرده‌ایم. با آقای **فانی**، وزیر، هم دیدار داشته‌ایم. به هر حال ما با این رویکردها آنجا را ساختیم که در آنجا آثار زیادی راجع به اسلام ساخته شود تا بلکه قرائت درست و صحیح از اسلام به‌وجود آوریم.

نکته‌ای که شما درباره فیلم عقاد فرمودید درست است. عقاد مقطعی از زندگی پیامبر(ص) را کار کرد که سرشار از بار دراماتیکی است، و لذا امکانات زیادی در اختیار فیلم‌نامه‌نویسی می‌گذارد. یکی از ایرادهای منتقدین فیلم ما این است که می‌گویند این فیلم قصه ندارد. من نمی‌دانم از نظر آن‌ها قصه یعنی چی؟ ما می‌گوییم خوب؛ مردمی که به سینما می‌آیند آن قدر فیلم برایشان جذاب هست که به مدت سه ساعت می‌نشینند و آن را نگاه می‌کنند. این جذاب بودن دلیلش چه می‌تواند باشد؟ بدیهی است قصه‌ای که مربوط به دوران بعد از رسالت پیامبر(ص) باشد حاوی وقایع بسیار زیادی است. ما خدمت آیت‌الله **جوادی آملی** رفتیم، ایشان خیلی در این پروژه به ما لطف داشتند، کلیدهای خوبی را به ما دادند. گفتند مقطعی را که شما برای این کار انتخاب کرده‌اید مقطع سخت و چالش‌برانگیز است، به جهت اینکه راجع به آن سندی در تاریخ وجود ندارد. مثال زدند و گفتند: مثل این می‌ماند که شما بروید در منطقه ابعلی و بگویید ما آب گوارا و یا چشمه گوارا می‌خواهیم خب آنجا پر از چشمه است! اگر شما بروید در یک کویر و آنجا دنبال چشمه بگردید، آن معنا دارد. اما چرا این مقطع زمانی را شروع کردیم؟ علتش این بود که در اصل می‌خواستیم یک سه‌گانه‌ای بسازیم؛ البته اگر توفیقی باشد. مثلاً الان تا ۱۳ سالگی پیامبر(ص) کار شده، فیلم بعدی را از ۲۵ سالگی یا از دوران جوانی ایشان تا فوت حضرت خدیجه خواهیم ساخت، که در واقع یکی از نقاط برجسته اسلام، خود ساحت مقدس حضرت خدیجه (س) است، که نقش بی‌ظیری در تاریخ اسلام ایفا کرد. قسمت سوم هم در مورد هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه خواهد بود. فیلم اولی که اکنون ساخته‌ایم مقطع کودکی پیامبر(ص) است؛ یعنی مقطعی که شاید کمتر فیلم‌سازی جرئت می‌کرد به سمت آن برود. من، با توجه به تجربه‌هایی که در حوزه کودک داشتم و سال‌ها در ایران در این حوزه کار کرده بودم خیلی علاقه‌مند بودم که این مقطع سخت را انتخاب

کنم. ضمناً اصلاً نگاهم این نبود که فیلم فقط برای جوامع اسلامی باشد. **خواستیم فیلمی بسازیم که برای همه ادیان باشد.** همچنان که معتقدم پیامبر خدا (ص) فقط برای مردم مسلمان نیامده، بلکه برای همه جهانیان معوث شده است. پس ما با این رویکرد کار کردیم که فیلم برای تمام اقشار و در همه جوامع قابل درک باشد؛ ولی از آنجا که این‌گونه فیلم‌ها برای جهان اسلام، با توجه به نوع حساسیتی که بخصوص بعد از رسالت وجود دارد، چالش‌برانگیز است سعی کردیم در ساختن آن هیچ خدشه‌ای به عقاید مسلمانان وارد نکنیم؛ نه به شیعه و نه به اهل تسنن. مخصوصاً فکر کردیم مقطع کودکی، مقطع چالش‌برانگیزی هم نیست.

۵ یعنی شما به دنبال این نبودید که این فیلم را با نگرش شیعی بسازید؟

۵ اصلاً. اگر چه ما اعتقاد داریم که به هر حال شیعه در خیلی از وقایع و مسائل در طول تاریخ حقانیت دارد ولی اساساً با این نگاه فیلم را نساختیم. در واقع اگر این کار را می‌کردیم جفای بزرگی به ساحت پیامبر بزرگ اسلام کرده بودیم؛ آن هم در چنین برهه‌ای از تاریخ که بیش از هر چیز در جهان اسلام احتیاج به وحدت هست. روزنامه **گاردین** انگلیس، قبل از اینکه این فیلم بیرون بیاید نوشته بود که این فیلم می‌تواند خیلی چالش‌برانگیز باشد و بین شیعه و سنی اختلافات بزرگی را دامن بزند، اما بعد که فیلم در **مونترال** اکران شد و همه دیدند همین گاردین حرفش را پس گرفت و نوشت برخلاف تصویری که می‌کردیم، این فیلم اسباب یک وحدت بزرگ در جهان اسلام خواهد شد. البته با همه تمهیداتی که ما به خرج دادیم علمای عربستان سعودی و جامع‌الازهر مصر بدون اینکه فیلم را ببینند آن را محکوم کردند و جلوی نمایش فیلم را گرفتند. الان داریم تلاش می‌کنیم با سفرهایی که می‌رویم خطاب به علما بگوییم که شما قبل از اینکه فتوا علیه فیلم بدهید حداقل فیلم را ببینید و بعد فتوا بدهید!

۶ شما خبر دارید که این فتواها تأثیری هم داشته یا نه؟ چون خیلی از مردم ممکن است اعتنا نکنند.

۶ البته تأثیر که دارد. در ایران عرض نمی‌کنم، ولی در خارج چرا، ما با چندین کمپانی قرارداد داشتیم. مثلاً با هند، اندونزی، مالزی، سنگاپور، پاکستان و خیلی از کشورهای اسلامی، حتی با کمپانی‌های اروپایی و آمریکایی در فروش فیلم در مرحله عقد قرارداد بودیم ولی بعد از فتوایی که آن‌ها دادند همه عقب کشیدند چون ترسیدند. به هر حال ما با چنین چالش‌های بزرگی هم روبه‌رو هستیم.

یک موجی هم از داخل کشور راه افتاد در انتقاد به حضرت عالی. برداشت خودم این است که خیلی برای این فیلم زحمت کشیده شده ولی آن را نادیده می‌گیرند. این مخالفت‌های داخلی شاید منشأش حسد باشد. به نظر شما آیا می‌تواند دلیل دیگری هم داشته باشد؟

متأسفانه همین‌طور است. راستش نمی‌خواهم وارد این وادی بشوم. می‌گویند ۱۱۰ میلیارد تومان هزینه این فیلم شده، در حالی که با این پول می‌شد صدتا فیلم ساخت. ما می‌گوییم آن فیلم‌هایی که باید ساخته شود که دارد ساخته می‌شود. در کشور ما سالی هفتاد، هشتاد تا فیلم ساخته می‌شود و روال خودش را دارد. در این خصوص باید توضیحی را عرض کنم. اول اینکه منابع مالی این فیلم، یعنی پولی که گرفته شده اساساً از اعتبارات دولتی نبوده؛ حتی یک ریالش. یعنی از اعتبار بودجه هنر کشور نبوده که حالا فرض بگیرید

من از بودجه فرهنگی وزارت ارشاد بخشی را گرفته باشم و لذا حالا وزارت ارشاد لنگ شده باشد. به هر حال معتقدم این فیلم هم یک فیلم ملی است و اساساً فیلم بزرگی است و نباید آلوده مسائل حاشیه‌ای شود. بودجه این فیلم از سوی بنیاد مستضعفان تأمین شد، ضمن اینکه از محل همین بودجه

ما یک شهرک سینمایی ساختیم که حدود سی و چهار میلیارد تومان هزینه برداشت؛ البته این شهرک حداقل تا سی سال باقی خواهد ماند و مورد استفاده خواهد بود. همین الان که من خدمت شما هستم ارزش افزوده این شهرک بالای صد میلیارد تومان است. چون شهرک شش هفت سال پیش با دلار هزار تومان ساخته شد.

ولی ما شهرکی ساختیم که همین الان خیلی از کشورها برای ساخت سریال در آن، درخواست کرده‌اند، از ترکیه، مالزی، و کشورهای عربی. الان قطر خیلی دنبال این است که در این شهرک فیلم بسازد. همین‌طور آنجا یک جاذبه توریستی به وجود آمده و قرار است برای بازدید از آن

روزنامه گاردین انگلیس، قبل

از اینکه این فیلم بیرون بیاید

نوشته بود که این فیلم می‌تواند

خیلی چالش برانگیز باشد و بین

شیعه و سنی اختلافات بزرگی

را دامن بزند، اما بعد که فیلم در

مونترال اکران شد و همه دیدند

همین گاردین حرفش را پس

گرفت

بلیط‌فروشی شود. علاوه بر این، ما شاید ۱۰ تا ۱۲ میلیون دلار هم وسیله وارد کردیم؛ وسایل و تجهیزاتی که در طول صدسال سینمای ایران بی‌سابقه است. مثلاً ژنراتورهایی به کشور وارد کردیم که خود این یک دستاورد بزرگی برای صنعت سینمایی کشور است. اینها مواد مصرفی نیست که از بین برود بلکه برای سینمای کشور استفاده می‌شود یعنی به اندازه چند برابر تجهیزات کل کشور تجهیزات وارد کردیم که خود آنها را، اگر ارزش افزوده‌اش را حساب کنید بالغ بر سی، چهل میلیارد می‌شود. همچنین در حوزه اکسوار و لباس و صحنه که نگاه کنید ما یک آرشیو بسیار قوی در کیلومتر ۱۷ کرج ایجاد کردیم که خودش یک گنجینه ذیقیمت است. از شمشیر، سپر، لباس، وسایل زندگی و ظروف، هرچه شما بگویید، ما آنجا ساختیم. این خودش دستاورد بزرگی است. بعضی از عوامل ما از عوامل خارجی بودند. خوب ما رفتیم سراغ بهترین‌ها در دنیا، یکی از دلایلی این بود که خواستیم این فیلم حتماً در استانداردهای جهانی ساخته شود. ما وقتی خواستیم ماجرای **عام‌الفیل** را به تصویر بکشیم اگر از امکانات روز دنیا بهره‌مند نبودیم نمی‌توانستیم کار را به این زیبایی درآوریم که شما در فیلم می‌بینید.

یعنی انگیزه‌تان صاحب نام بودن طرف نبوده که نامش باعث فروش فیلم شود؟

نه اصلاً این‌طور نیست. شما ببینید آقای **ویتوریو استوارو**، یک فیلم‌بردار جهانی و دارای سه جایزه اسکار است. معروف است که او با نور نقاشی می‌کند. همین‌طور هم هست. تمام تصاویر فیلم محمدرسول‌الله (ص) مثل تابلوی نقاشی است. یعنی من آقای استوارو را با این آگاهی آوردم که یقین داشتم بعضی از تصاویر او در این فیلم تبدیل به تصاویر ماندگار در تاریخ مذهبی ما خواهد شد. لذا ما با صحبت‌هایی که با وزیر آموزش و پرورش، آقای فانی، کردیم به ایشان گفتیم می‌توانید به خاطر سلامت و جذابیت این تصاویر در مقاطع مختلف از دبستان تا دبیرستان در منابع درس استفاده کنید.

جناب مجیدی! یک جایی خواندم و الان هم شما فرمودید که پشت این کار، یک پژوهش تاریخی وجود دارد و شما سعی کرده‌اید فیلمتان مستند باشد. ابتدای فیلم هم نقل‌قولی از حضرت عالی وجود دارد مبنی بر اینکه این فیلم هم مستندات و هم جاهایی برداشت آزاد خودتان است. خوب یک جاهایی می‌شود برداشت آزاد کرد مثل آنجا که حلیمه از رفتن پیامبر (ص) دلگیر می‌شود و اشک می‌ریزد ولی یک جاهایی نمی‌شود. صحنه‌هایی از فیلم حداقل جزء مشهورات تاریخی نیست یا در منابع نیست یا اگر بوده

بعضی از پژوهشگران اساس آن را قبول ندارند، مخصوصاً چون جزء مشهورات تاریخی نیست، بیننده، چه مسلمان و چه غیرمسلمان برایش سؤال می‌شود که این از کجا آمده. احتمالاً به گوش شما هم خورده که ایراداتی وارد کردند. من برخی را یادداشت کرده‌ام. یکی یکی می‌گویم حضرت عالی اگر توضیحی هست بفرمایید.

ع باید بدانیم سینماگری چیست و هدف از سینما چیست. اینکه بیاییم یک فیلم تاریخی را لحن به لحن و عین تاریخ بسازیم هنر نیست. شما خودتان کار تاریخی، پژوهشی، علمی کرده‌اید و می‌دانید. ساحت هنر به نظر من ساحت کشف و شهود هست. در واقع می‌شود گفت به نظر من آن وجه غالب و تأثیرگذارش تفسیر و نگاه هنرمند هست. البته نه اینکه بخواهد خلاف عمل کند. شما فرض بفرمایید صحنه دریا، هیچ جای تاریخ نیامده بود. سؤال از شما و از کسانی که دنبال وجه تاریخی می‌گردند این است که آیا در وجود مقدس پیامبر(ص) وجود یک همچین اتفاقاتی غیرممکن بوده؟ اول اینکه پیامبر(ص)، پیامبر همه هستی است؛ پیامبر همه عالم است. یعنی رسالت او تنها به بشر محدود نمی‌شود؛ اشیاء، موجودات و حیوانات را هم دربرمی‌گیرد. در تاریخ ابن‌هشام و تاریخ طبری و شیخ صدوق پر از این مطالب است که مثلاً درخت‌ها در برابر ایشان سر تعظیم فرود می‌آوردند. می‌خواهم بگویم آیا اساساً با نشان دادن این صحنه‌ها چقدر می‌توان آن حسی را که نسبت به پیامبر(ص) داریم نشان داد. و تأثیرگذارش کجاست؟ مثلاً صحنه دریا و حضور پیامبر(ص) در یک جایی که قحطی است، نه تنها حضورش بلکه اقدام پیامبر(ص) علیه ظلم، در واقع پیامبر(ص) یک اقدامی انجام داد که به نظرم در آن صحنه‌ها، تجلی تمام پیامبران است. خیلی آمده‌اند دست روی این مسئله گذاشته‌اند که پیامبر اصلاً معجزه نداشته، و پیامبر ما معجزه‌اش قرآن بوده. بله بزرگ‌ترین معجزه آن حضرت قرآن بوده ولی در هر دوره‌ای نوع معجزات فرق می‌کند. مثلاً حضرت موسی(ع) عصا را تبدیل به اژدها کرد، یا حضرت عیسی(ع) دعا می‌کرد و از آسمان ماهی می‌آمد! باورش مشکل است ولی این گونه اتفاق‌ها، کوچک‌ترین چیزهایی است که می‌تواند به دست پیامبر ما هم اتفاق بیفتند. اینکه بیایند عده‌ای فقط روی این موضوع توقف نکنند که پیامبر کجا یک همچین معجزه‌ای کرد و اینکه دست گذاشت روی سینه حلیمه و نفس کشید و... می‌گویم آقا شما چرا اصل مطلب را متوجه نمی‌شوید که پیامبر(ص) آنجا چه کار می‌کند؟ ایشان وقتی می‌آید بالای سر حلیمه، دقیقاً چه کار می‌کند؟ آیینی که آنجا وجود دارد، آیین بت‌پرستی است

و پیامبر(ص) در همان‌جا اولین مبارزه‌اش را با شرک و بت‌ها شروع می‌کند، بت‌ها را می‌زند و می‌ریزد. اینجا در واقع نور پیامبری است که در آن حضرت تجلی می‌کند و حلیمه را شفا می‌دهد. شفا دادن، در ادیان و مذاهب، یک امر خیلی طبیعی و عادی است. مردم به امام‌زاده‌ها می‌روند متوسل می‌شوند و شفا می‌گیرند! اگر صحنه دریا وجود داشت و ما یک جور دیگر آن را نشان می‌دادیم من با حرف شما موافق بودم؛ فرض بفرمایید اینکه، مثلاً، در سوره فیل، کلاغ را مثلاً شکل دیگری نشان می‌دادند. مثلاً اگر به جای کلاغ‌ها نشان می‌دادیم که عقاب‌ها آمدند و به جای فیل‌ها هم دایناسورها می‌آمدند و آن‌ها را قلع‌وقمع می‌کردند حق با شما بود. آقای اسکات همین کار را کرده! او در فیلم جدیدش که در مورد حضرت موسی است و سال گذشته اکران شد اصلاً آمده روایت موسی را جعل کرده و حتی روایت خود تورات را هم زیر سؤال برده

است. در صحنه‌ای که فرعون حضرت موسی(ع) و یاران او را تعقیب می‌کند می‌دانیم که به فرمان حضرت موسی(ع) دریا شکافته می‌شود و آن حضرت با یارانش از وسط دریا عبور می‌کنند. اما اسکات نشان می‌دهد که پیامبر وقتی به کنار دریا می‌آید سونامی می‌شود. یعنی واقعه معجزه را تبدیل به سونامی کرده و اصل موضوع را زیر

سؤال برده است. بله! اگر یک

همچین کاری را ما کرده باشیم حرف شما درست، یعنی در واقع خلاف روایت و واقعه تاریخی عمل کرده‌ایم. ولی در این فیلم ما هیچ‌جا خلاف واقع عمل نکردیم. البته ما نگاه دراماتیک به صحنه داده‌ایم ولی آنجا که موضوع روایت تاریخی است شما یک مورد را پیدا کنید که تاریخی بوده و ما خلاف آن عمل کرده باشیم.

ع آقای مجیدی! آیا از علمای ایران هم کسی فیلم را دیده‌اند؟

ع شخصاً نه، ولی همه نماینده‌های ایشان دیده‌اند. نمایندگان آیات عظام وحید خراسانی، مکارم شیرازی، جوادی آملی و ... غیر از خود حضرت آقا (مقام معظم

ما خدمت آیت‌الله جوادی

آملی رفتیم، ایشان خیلی

در این پروژه به ما لطف

داشتند، کلیدهای خوبی را به

ما می‌دادند. گفتند مقطعی را

که شما برای این کار انتخاب

کرده‌اید مقطع سخت و

چالش برانگیز است

رهبری که وقت گذاشتند و فیلم را کامل

دیدند. نماینده‌ها هم که عرض می‌کنم نماینده‌های

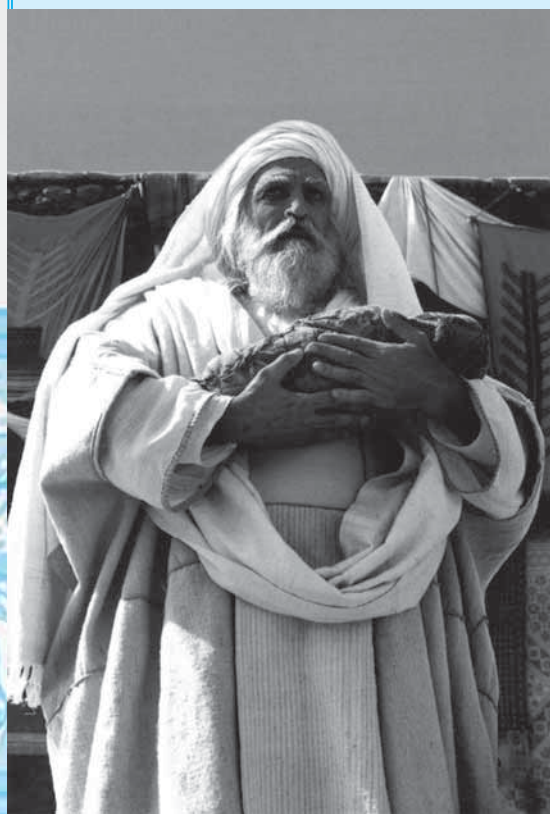
ویژه آن‌ها بوده‌اند.

۵ بالاخره یک فیلم یا باید مستند باشد یا برداشت شما باشد درست است که شأن پیامبر(ص) و حتی اولیا...

۵ ببینید من هدف را می‌گویم.

۵ من یکی دو قسمت آن را عرض کنم، ببینید: در فیلم بیننده حس می‌کند که یهودیان قدم‌به‌قدم به دنبال پیامبرند، در حالی که این یک روایت تاریخی ضعیفی است. مثلاً ساموئل کجای تاریخ هست؟

۵ یهودیان از ۲۵۰ سال قبل از ولادت پیامبر(ص) می‌آیند به خیبر و آنجا سکنی می‌گزینند زیرا می‌دانند که آخرین پیامبر از این سرزمین ظهور خواهد کرد. می‌آیند منطقه خیبر و به امید اینکه آنجا زادوولد کنند. تا پیامبر از خودشان باشد. ضمن اینکه ما که اصلاً بحث یهودستیزی نداشتیم، در این فیلم تلاش می‌کردیم به همه ادیان احترام بگذاریم، ما در کانادا گروهی از یک جمعیت یهودی را دعوت کردیم آمدند این فیلم را دیدند. فیلم در مونترال نمایش داده شد و خودم هم آنجا حضور داشتم. آن‌ها حس خوبی داشتند. ببینید متأسفانه بعضاً ما را می‌ترسانند که سراغ تاریخ نرویم. یکی دو ماه دیگر اکران سراسری فیلم در



ترکیه شروع می‌شود که اکران‌های دیگری هم داریم. چند روزی در دانمارک، لهستان، سوئد و در کشورهای دیگر. مثلاً فرانسه برای پخش فیلم خیلی درخواست‌های ویژه دارد ولی باید بحث علمایش را یک جور حل کند. اما در مورد سؤال شما، در تاریخ عین این ساموئل وجود ندارد، ولی به هر حال ساموئل به‌عنوان نماینده هر قشر رادیکال در همه ادیان هست. در مسیحیت هست، در یهودیت هست. ما که با اصل دین یهود، ستیزی نداریم؛ بلکه می‌گوییم آن نگاه رادیکالی که معتقد است اگر پیامبر آخرالزمان از قوم آن‌ها نباشد اصلاً مشروعیتی ندارد. حالا تعجب می‌کنم که شما می‌گویید این در کجای تاریخ آمده است. یکی از اشکال‌های فیلم مصطفی عقاد این است که در آن ردی از یهود و جنگ‌های پیامبر(ص) با یهودیان وجود ندارد؛ در حالی که شما می‌دانید چقدر یهود تلاش در ساقط کردن پیامبر(ص) داشته است. من عرض کردم که دیکته نانوشتن که غلط ندارد؛ بالاخره این فیلم حتماً نقصان در بعضی از حوزه‌ها دارد که من منکر آن نیستم.

۵ یا مثلاً گفت‌وگوی ابولهب با همین یهودی یا آنجایی که ابوسفیان با ابوطالب گفت‌وگویی دارد. ابوسفیان می‌گوید من پیامبر را قبول دارم و اگر بیایم جزء پیروانش شوم چه به من می‌رسد، که البته موضوع صحبت عوض می‌شود و می‌رود سر تحریم. ۵ ابوسفیان چقدر تلاش کرد که ابوطالب را همراه خودش کند؟

۵ ابوسفیان در فتح مکه مسلمان شد چون دیگر چاره‌ای نداشت...

۵ به هر حال ما همیشه دشمن را، احق فرض می‌کنیم، در حالی که اگر احق بود نمی‌توانست آنقدر حکومت کند. بنی‌امیه خیلی زرنگ بودند که توانستند این همه سال حکومت کنند. ابوسفیان واقعاً یک تئورسین بزرگ بود. شما مجموعه این‌ها را مطالعه می‌کنید می‌بینید از یک سو چقدر این‌ها آدم‌های زرنگی بودند و از سوی دیگر پیامبر(ص) چقدر زرنگ‌تر بوده که توانسته است با آن‌ها یک مبارزه درست و اصولی داشته باشد. به نظر من، برداشتی که از ابوسفیان در تاریخ می‌شود، حالا ممکن است عین این کلمه را نگفته باشم، ولی می‌گویم برآیند همه این برداشتها نشان می‌دهد که ابوسفیان آدم زیرک و باهوشی بوده. او تمام تلاشش را می‌کرد که ابوطالب را به جبهه خودش بیاورد. یعنی واقعاً در این فیلم یک ادای دینی شده به ساحت مقدس ابوطالب که تاریخ جفای بزرگی در حقش کرده است.

به نظر من مصطفی عقاد یک ابوطالب با شخصیت ضعیف را نشان می‌دهد که به نظرم جفای بزرگ به اوست؛ آدمی

است گوشه‌نشین، طرد شده و محافظه‌کار!

آیا متقابلاً شما اینجا حمزه را ضعیف نشان داده‌اید؟ ما ابهتی را که باید در وجود حمزه ببینیم در این بازیگر و صحنه نمی‌بینیم.

حمزه این قدر بیشتر نقش نداشته، اول اینکه ابهت را شما چه تصور می‌کنید؟ فکر می‌کنم تصویر ذهنی همه ما همان حمزه مصطفی عقاد است! نه؟

من اصلاً کار به فیلم عقاد ندارم اما ببینید در نبرد خندق وقتی عمرو بن عبدود، هم‌اورد می‌خواهد هیچ کس حاضر نمی‌شود برود و رسول خدا(ص) از سر ناچاری علی(ع) را می‌فرستند بعد آنجا رو به آسمان می‌گویند خدایا در احد حمزه را از من گرفتی این را دیگر برای من حفظ کن. یعنی روایت نشان می‌دهد که حمزه یک پهلوان بزرگ بوده است.

در مقطعی که ما کار کردیم نقش حمزه کوتاه بوده شاید اگر مقطع زمانی بیشتری بود بیشتر جلوه می‌کرد و بیشتر دیده می‌شد. من برای حمزه خیلی تلاش کردم چهره‌ای که می‌خواستیم انتخاب کنیم؛ چهره‌ای باورپذیر و دوست‌داشتنی باشد. عرض می‌کردم خدمت شما، نکته‌ای که خیلی برای من اهمیت داشت نقش خود ابوطالب بود که در تاریخ خیلی به او جفا شده و ما تلاش کردیم که شخصیت او را به گونه‌ای نشان دهیم که در واقع عین وقایع تاریخی باشد. شما نگاه کنید که ظرفیت فیلم سه ساعت است. البته خود فیلم، آن ورژن اصلی‌اش، پنج ساعت و نیم است یا حول و حوش ۶ ساعت، ان‌شاءالله بعد از چند سال که اکران‌های جهانی هم شد سریالش را هم آماده می‌کنیم.

قطعاً برای یک وجود مقدسی مثل پیامبر(ص)، یا شخصیتی مثل حمزه یا هر شخصیت دیگری که کنار پیامبر(ص) است هر کدام از این‌ها خودش یک اسطوره است. این‌ها قطعاً یک ظرفیت خیلی جامع و بزرگ‌تری می‌خواهد. یکی از اشکالاتی که در تاریخ وجود دارد و من به آن قائل هستم این است که آن ظرفیتی که می‌خواهد آن مطالب را بگوید خیلی محدود است. قطعاً این فیلم اگر از ابتدا بنا بود به صورت سریال ساخته شود قطعاً جای پرداخت بیشتری داشت. یعنی همین موضوع را اگر شما بخواهید در یک بازه زمانی ۲۰ ساعته یا ۳۰ ساعته تعریف کنید خوب خیلی وقایع و نقاط برجسته‌تری می‌توانست توصیف شود ولی به هر حال تلاش شد که این فیلم در قالب یک فیلم سینمایی باشد. چرا؟ برای اینکه سینما تأثیرگذاری‌اش نسبت به سریال‌ها بیشتر است، ضمن اینکه سریال را کسانی دنبال می‌کنند که از قبل با آن یک هم‌زادپنداری داشته باشند؛ مضاف بر اینکه اگر فیلم سینمایی‌اش در جهان پخش شود، مخاطبش

بسیار خواهد بود.

اگر این فیلم به گونه‌ای تنظیم شود که در کلاس تاریخ اسلام قابل استفاده باشد و معلمان تاریخ در تدریس از این فیلم کمک بگیرند، خیلی خوب است ولی به صورت ۳ ساعته کنونی مشکل است.

حتماً همین‌طور است. یعنی این فیلم فرازهایی دارد. مثلاً شما فرض کنید همین ماجرای عام‌الفیل، این هم می‌تواند در کتاب‌های دینی بیاید و هم در کتاب‌های تاریخی. یعنی چند وجهی است. و از تصویر هم می‌شود استفاده کرد. پکیج خود آیه بیاید، کل وقایع که پنج دقیقه است پخش شود.

شما هم باید زحمت بکشید و به این روند نظارت کنید. به قطعاً.

وقتی آقای همتی، از آقای مجیدی پرسید که از میان معلم‌های مؤثر دوره تحصیلی کسی را به خاطر می‌آورید. قدری مکث کرد، سپس گفت: یک معلم ادبیات داشتیم در دبیرستان نظام مافی به نام آقای معدنی. من در آخرین دوره قدیم نظام آموزشی بودم، کلاس نهم یا دهم بودم. آقای معدنی در تکوین ادبیات خیلی در شخصیت من مؤثر بود. راستش من در درس‌های دیگر خیلی درسم خوب نبود. تنها درسی که دوست داشتم ادبیات بود. انشاهای خیلی خوبی می‌نوشتیم و آقای معدنی هر وقت می‌آمد می‌گفت مجیدی بیا انشا بخوان. من هم به پشتوانه حمایت‌های او انشاهایی می‌نوشتیم که او از آن‌ها خیلی تمجید می‌کرد. به همین دلیل هر وقت انشایی می‌خواندم تا یک هفته شارژ بودم. بعداً در حوزه هنر هم استادی داشتم و آن آقای قشقایی (شهید) بود. شهید قشقایی آن موقع دانشجوی دانشگاه هنرهای دراماتیک و در عین حال استاد تئاتر بود. آن سال من در سال دوم دبیرستان بودم و ایشان در حوزه هنر نقش به‌سزایی داشتند و سبب شد من به سمت هنر کشیده شدم.

راجع به درخت انشایی نوشتیم. در کلاس آقای معدنی، به یاد دارم که یک بار درخت را طوری توصیف کرده بودم که برای همه عجیب بود؛ حتی برای خود آقای معدنی. به هر حال، در کلاس انشاء این‌ها بذریه‌هایی بود که در من کاشته شد و وقتی آقای قشقایی آمد توانست آن‌ها را رشد دهد. او فکر می‌کرد من خیلی می‌توانم در حوزه هنر کار کنم.

خیلی ممنون. از اینکه وقت‌تان را در اختیارمان گذاشتید سپاسگزاریم.

مقدمه

مدت چهار ماههٔ زمانی ۱۴ مهر تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ یکی از مقاطع برجسته در ظهور انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شود. محمدرضاشاه پهلوی برای در امان ماندن از فعالیت‌های امام خمینی، از رژیم بعثی عراق خواست تا مانع فعالیت‌های ایشان شود. امام خمینی نیز زیر بار این محدودیت‌ها نرفت و در نهایت کشور فرانسه را به‌عنوان محل مبارزات خود علیه حکومت پهلوی انتخاب کرد. امام خمینی در فرانسه بهتر توانست انقلاب را رهبری کند و سرانجام آن را به پیروزی برساند. به گفتهٔ مهندس مهدی بازرگان «خراج امام خمینی از نجف، و رفتن ایشان به پاریس، ... تصادف مبارکی بود که با تجدید خاطرهٔ «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» راهگشای مؤثری برای ملاقات‌ها و مذاکرات و اقدامات گردید.» (بازرگان، ۱۳۶۳: ۴۹) در این مقاله دوران سرنوشت‌ساز هجرت امام خمینی به فرانسه مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، هجرت، نوفل لوشاتو، محمدرضاشاه پهلوی.

چگونگی مهاجرت امام خمینی از عراق به فرانسه و اقامت در نوفل لوشاتو

الف. دلایل ترک عراق از سوی امام خمینی: بعد از انعقاد قرارداد ۶ مارس ۱۹۷۵ م/ ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ ش قراردادی بین ایران و عراق، معروف به قرارداد الجزایر منعقد گردید. طرفین پذیرفتند به‌منظور تعیین حدود مرزی و برقراری امنیت و اعتماد متقابل و پایان دادن به هر نوع رخنهٔ اخلاص گرانه، یک راه‌حل جامع را دنبال نمایند و هرگونه خدشه به توافقات را مغایر روح قرارداد الجزایر دانستند. (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۴۰۱) به موجب این قرارداد دو کشور ایران و عراق تصمیم گرفتند کلیهٔ عوامل منفی را در روابط خود از بین ببرند و همکاری‌های متقابل را توسعه دهند. براساس قرارداد حکومت پهلوی می‌بایست در قبال مسئلهٔ کردها، سیاست حمایت‌آمیز خود را علیه عراق کنار می‌گذاشت و در عوض از دولت عراق می‌خواست فعالیت‌های مخالفان شاه، از جمله امام خمینی را محدود و از آن جلوگیری کند. بعد از این قرارداد، حساسیت دولت عراق نسبت به فعالیت‌های امام بیشتر شد. حجة‌الاسلام **محمود دعایی** از همراهان امام در عراق در این باره می‌گوید: «رژیم شاه بر مبنای قرارداد الجزیره، به عراق فشار می‌آورد تا جلوی فعالیت‌های مبارزاتی امام را بگیرند. عراقی‌ها هم روز به روز محدودیت را شدیدتر می‌کردند...» (دعایی، ۱۳۷۰: ۷۸ و ۷۹) بعد از ایجاد این محدودیت‌ها، امام خمینی در ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ به طرف کویت رفت، اما دولت کویت اجازهٔ ورود به امام را نداد و چون امام قصد بازگشت به نجف کرد، دولت عراق نیز اجازهٔ بازگشت به ایشان نداد، در نتیجه امام خمینی و همراهان در ۱۴ مهرماه ۱۳۵۷ به فرانسه رفتند. (عاقلی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۶۵)

ب. چگونگی ورود امام خمینی و همراهان به فرانسه و واکنش دولت ایران و فرانسه: امام خمینی پس از مشورت با فرزند خود سیداحمد خمینی، فرانسه را برای اقامت انتخاب کردند. (صحیفهٔ امام، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۶۵) همراهان امام هنگام سفر به فرانسه عبارت بودند از: سیداحمد خمینی، حجة‌الاسلام فردوسی‌پور، حجة‌الاسلام املائی و دکتر ابراهیم یزدی. هنگامی که سفر امام به فرانسه قطعی شد، ایشان و همراهانش تمایل داشتند با هواپیمای ایرفرانس پرواز کنند، اما عراقی‌ها اصرار ورزیدند که حتماً از هواپیمای عراقی استفاده شود، و حتی مأمورانی را نیز با مسافران همراه نمودند.

سیداحمد خمینی در مورد این سفر می‌نویسد: «شب قبل از حرکت به پاریس، امام به زیارت کاظمین مشرف شدند. احساسات مردم عجیب بود. صبح به فرودگاه رفتیم. هواپیما را معطل کردند. در مجموع دو ساعت تأخیر داشت. ما پنج نفر در طبقهٔ دوم بودیم به اضافه کسانی که آن‌ها را نمی‌شناختیم. مرحوم املائی بلند شد تا گشتی در طبقهٔ اول بزند؛ نگذاشتند، و ایشان برگشتند. بحث و گفت‌وگو بین چهار نفرمان شروع شد. آیا می‌خواهند سر به نیستان کنند؟ آیا می‌خواهند بدزدندمان، آیا خیال دارند در کشوری زندانیمان کنند؟!» (دلیل آفتاب، ۱۳۸۲: ۷۶)

هواپیمای حامل امام خمینی و یاران ایشان پس از توقفی کوتاه در شهر ژنو، پرواز خود را به سمت پاریس ادامه

دوران هجرت امام خمینی (ره) در فرانسه

عبدالرضا آقایی
دبیر تاریخ، ازنا

هجرت امام و همراهانش به فرانسه بدون اطلاع دولت فرانسه و به صورت غیرمنتظره صورت گرفت. (یزدی، ۱۳۸۶: ۱۱۱) هنگامی که امام وارد فرانسه شدند **ژیسکاردستن** (رئیس جمهور فرانسه) در یک سفر رسمی در کشور برزیل به سر می برد. بنابراین پس از بازگشت به فرانسه (۱۷ مهر ۱۳۵۷) اعلام کرد که به آیت الله خمینی اجازه فعالیت سیاسی نخواهد داد؛ اما امام خمینی در مقابل این سخن واکنش تندی نشان داد و اظهار نمود، حاضرم کشور فرانسه را ترک کنم، اما دست از فعالیت خود برندارم. «پیر سالینجر» روزنامه نگار معروف فرانسوی که در آن روزها حوادث ایران را دنبال می کرد، می نویسد:

داد. در فرودگاه پاریس (اورلی) عده ای منتظر امام بودند. ابراهیم یزدی می گوید: «... ما به سلامتی وارد پاریس شدیم... کنترل پاسپورت های ما شاید ۵ یا ۶ دقیقه بیشتر طول نکشید. اینکه دیدند گذرنامه معتبر است، رد شدیم. در فرودگاه پاریس آقایان حبیبی، نوری البلا، آیت اللهی، دکتر غضنفریور و... به استقبال ما آمده بودند. وقتی از فرودگاه بیرون آمدیم ماشین آقای غضنفریور جلوی در ایستاده بود و ما سه نفر (امام خمینی، سیداحمد، دکتر یزدی) سوار ماشین شدیم و ما را بردند منزل غضنفریور. چند روزی در منزل ایشان بودیم.» (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۱) امام خمینی در آپارتمانی در طبقه سوم در محله کشان پاریس ساکن شدند. در این زمان، **جعفر شریف امامی** نخست وزیر ایران بود. سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران در خاطرات خود می گوید: «شریف امامی چنین استدلال می کرد که چون آیت الله خمینی از طریق زائران ایرانی که به نجف می روند با مخالفان داخلی تماس برقرار می کند و از طریق آنان نوار سخنرانی های خود را به ایران می فرستد، در صورت اخراج از عراق قادر به ادامه تماس با مخالفان نخواهد بود. هنگامی که این نقشه عملی شد و آیت الله خمینی عازم پاریس گردید، شریف امامی به من و سفیر انگلیس گفت که [آیت الله] خمینی به محض ورود به پاریس از خاطره ها محو و فراموش خواهد شد.» [خاطرات دو سفیر، ۱۳۷۵: ۱۵۴] این موضوع نشان می دهد که دولت ایران از هجرت امام خمینی به فرانسه، راضی بوده است.



**پیش من مکان معینی مطرح نیست؛
عمل به تکلیف الهی مطرح است،
مصالح عالیله اسلام و مسلمین مطرح است**

۱۳ مهر (۱۳۵۷ش)

هجرت امام خمینی
از عراق به پاریس

خانم دباغ: نظم امام نه تنها برای من بلکه برای

دیگران هم کاملاً محسوس بود.

آن قدر که پلیس فرانسه به ما می گفت: ما

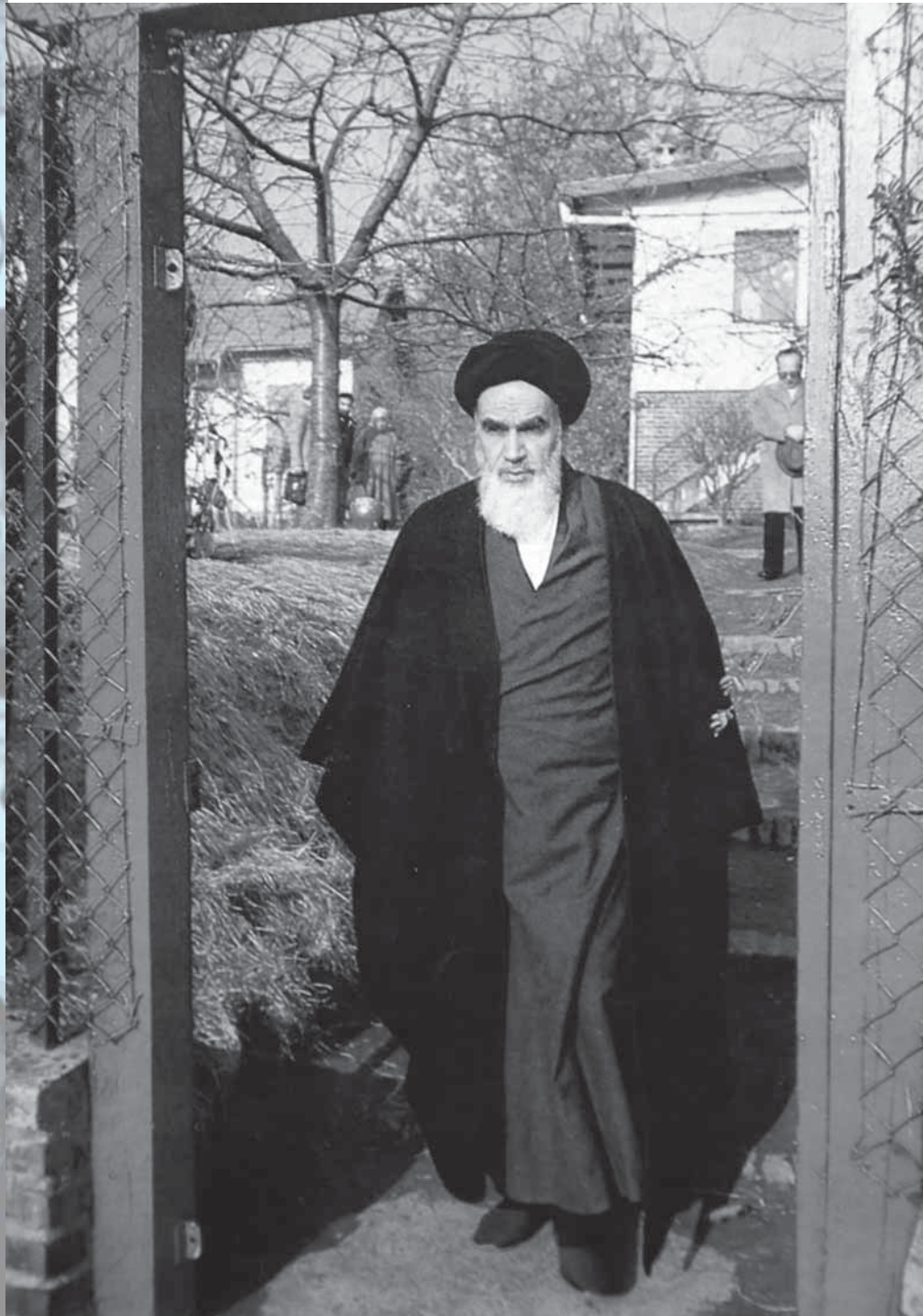
حتی ساعت‌های خودمان را با رفت و آمد امام

تنظیم می کنیم

«ورود آیت‌الله خمینی به پاریس، هم فرانسوی‌ها و هم آمریکایی‌ها را بهت‌زده کرد. به مجرد آنکه ژیسکاردستن به فرانسه بازگشت، دستور اخراج آیت‌الله را صادر کرد، ولی شب پیش از شبی که بنا بود امام کشور را ترک نماید از کاخ شاه تلفنی به کاخ الیزه شد و سخن‌گویی با لحنی عصبانی از طرف شاه، درخواست نمود که: آیت‌الله را تبعید نکنید. اگر این کار را بکنید ما در تهران با شورش مردم روبه‌رو خواهیم شد.» (سالیانجر، ۱۳۶۲: ۱۰۵) هنگامی که دولت فرانسه متقاعد شد حضور امام خمینی در فرانسه مورد تأیید و استقبال دولت ایران قرار گرفته است، مانع فعالیت ایشان نشد.

پ. واکنش مردم ایران و مقامات دیگر کشورها نسبت به اقامت امام در فرانسه: روحانیون و دیگر طبقات مردم ایران که حوادث مربوط به سختگیری‌های رژیم عراق و ایجاد محدودیت برای امام خمینی را با نگرانی دنبال می کردند، پس از اطلاع از ورود امام خمینی به فرانسه، تلگراف‌های متعددی به این کشور ارسال کردند و خواهان میهمان‌نوازی شایسته از امام خمینی شدند. در ۱۶ مهرماه ۱۳۵۷ عده‌ای از ایرانیان برای دیدار امام عازم پاریس شدند. (عاقلی، ۱۳۸۷: ۳۶۷) همچنین سران و مقامات برخی از کشورها خواهان اقامت امام خمینی در کشورشان بودند، به طوری که در مهر ۱۳۵۷ **بومدین** رئیس‌جمهور الجزایر، علمای اندونزی و رئیس‌جمهور یمن جنوبی ضمن ارسال پیامی برای امام خمینی، خواستار اقامت امام در کشورشان شدند. (عاقلی، ۱۳۸۷: ۳۶۶ و بصیرت‌منش، ۱۳۸۷: ۱۱۷)

ت. نکات جالب از روحیات امام خمینی در هواپیمای عراق به فرانسه: همراهان امام خمینی در فرانسه نکات جالبی از زندگی این شخصیت انقلابی ذکر می کنند.



چون جای دیگری نتوانستیم پیدا کنیم به نوفل لوشاتو منتقل شدیم.» (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۱)

حجة الاسلام فردوسی پور می گوید: «به محضر امام شرفیاب شدم و عرض کردم: آقا! اینجا دور است و رفت و آمد مشکل می شود. فرمودند: جای خوبی است. دور از غوغا و سروصدای شهر است، فقط روزهای یکشنبه که تعطیل است اینجا کمی شلوغ می شود، بقیه ایام هفته خلوت است و برای ما خوب است.» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۷۲)

سیداحمد خمینی در نامه‌ای که در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۵۷ از پاریس به همسرش فاطمه طباطبایی نوشته است، وضعیت خود را در نوفل لوشاتو این گونه بیان می کند: «منزل ما سه اتاق دارد که یکی برای آقا و یک اتاق ۱/۵ × ۱/۵ برای من که درش توی اتاق آقا باز می شود، و من [برای رعایت حال آقا] از پنجره به حیاط می روم و باید مواظب باشم که افسر روبهروئیم تیرم نزند؛ به عنوان یک تروریست! می بینی که چه شلم شوربایی است! در اتاق دیگر ۱۰ نفر می خوابند که در اتاق آقا توی اون اتاق باز می شود، یعنی من اگر بخوام بیرون بروم باید از اتاق بروم تو اتاق آقا، از آنجا باید بروم توی اتاق ده نفری.» (دلیل آفتاب، ۱۳۸۲: ۹۷) بعد از مدتی ساختمان روبه روی خانه دکتر عسگری خالی شد و با کمک ایشان آنجا هم اجاره شد. بعد از آن محل سکونت امام خمینی و حاج احمد آقا به آنجا منتقل شد.

اعضای خانواده امام، همسرشان و دامادشان، آیت الله اشراقی، بعد از آمدن به پاریس نیز به آن ساختمان منتقل شدند. (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۵) در نوفل لوشاتو سه خانه کوچک در اختیار امام خمینی و همراهانش بود. خانه شماره یک که امام با اعضای خانواده زندگی می کردند بسیار کوچک بود. خانه شماره دو که روبه روی خانه اول

حجة الاسلام فردوسی پور از همراهان امام در هواپیمای عراق به فرانسه، در مورد توجه امام به مسائل شرعی در هواپیما می گوید: «امام بلند شدند و فرمودند: قبله کجاست؟ من تعجب کردم و گفتم: حالا وقت نماز نیست؛ آقا به قبله چکار دارند؟ و گفتم نمی دانم. امام فرمودند: «ببینید آفتاب کجاست؟» من هر چه از شیشه نگاه کردم که آفتاب را پیدا کنم نتوانستم، چون در طبقه بالا بودیم و در کابین خلبان باز بود، کمک خلبان ما را دید و متوجه شد که امام چیزی می خواهد و من نمی توانم جواب بدهم، جلو آمد و گفت: «آقا چه می خواهند؟» من گفتم: «قبله را می خواهند.» امام فرمودند: «و قبله را چه می داند؟ بگوئید جهات را مشخص کند.» وقتی مشخص کرد، امام با دست فرمودند که اینجا قبله است. بعد بلافاصله امام به دستشویی هواپیما رفتند. من آنجا متوجه شدم که اصرار بر تعیین قبله برای این بوده که [در دستشویی] رو به قبله یا پشت به قبله نباشند! حتی در هواپیما، بسیاری از ما ممکن است در چنین شرایطی نماز صبحمان قضا شود و توجه نداشته باشیم، یا در بسیاری از مسائل شرعی تخلف کنیم، اما امام در آن هوا و فضا از این نکته غفلت نکردند.» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۳۶ و ۳۳۷) همچنین در مورد روحیه خستگی ناپذیر امام خمینی می گوید: «در هواپیما، در مورد اینکه اگر دولت فرانسه به ما اجازه نداد که وارد خاک این کشور شویم، چه کار کنیم؟» با همراهان بحث می کردیم، من به امام عرض کردم: «آقا! اگر پاریس نگذاشتند پیاده شویم، یا اگر پیاده شدیم و نگذاشتند آنجا بمانیم، تکلیف چیست؟ تبسم شیرینی بر لبهای امام نقش بست و فرمودند: شماها از سفر خسته شدید. شماها که جوانید نباید خسته شوید، من که خسته نشدم. به جای دیگر می رویم. فکر کنید کجا برویم بهتر است. جای دیگری از الان در نظر بگیرید که اگر پاریس راه ندادند آنجا برویم. مایه خوشحالی همه شد که امام اظهار ناراحتی و خستگی نکردند بلکه برای هجرت های متعدد اعلام آمادگی فرمودند. وقتی به پاریس رسیدیم و در مصاحبه ها گزارش سفر را دادیم، جراید نوشتند: «چریک پیر ایران به زمین نمی چسبد.» او گفته است: «فرودگاه به فرودگاه می رویم و اگر هیچ جا راهمان ندادند، آب های آزاد را از ما نگرفته اند. یک کشتی اجاره می کنیم و در آب های آزاد می گردیم و فریاد مظلومیت امت ایران را به دنیا اعلام می کنیم.» (همان: ۳۲۷)

این موضوع نشان می دهد که امام به هر وسیله ای که شده است می خواهد مبارزات خود را علیه حکومت پهلوی ادامه دهد.

ث. اقامت در دهکده نوفل لوشاتو: امام خمینی پس از دو روز اقامت در آپارتمان دکتر غضنفرپور در پاریس، تصمیم گرفت که محل اقامت خود را تغییر دهد. دلایل این تغییر مکان عبارت بود از:

۱. ایجاد مزاحمت برای همسایگان در آپارتمان: ابراهیم یزدی می گوید: «چون آپارتمان در طبقه سوم بود و با توجه به رفت و آمد زیاد در شب و روز، همسایه ها ناراحت شدند و اعتراض کردند.» (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۱)
۲. کوچک بودن آپارتمان محل اقامت امام: حجة الاسلام فردوسی پور می گوید: «دو روز از اقامت در پاریس می گذشت. امام - رضوان الله تعالی علیه - از وضع آپارتمان ناراضی بودند، آپارتمان در طبقه سوم واقع شده و بسیار کوچک بود. ایشان اصرار داشتند محل اقامت عوض شود. برادران به تکاپو افتادند تا محل مناسبی تهیه کنند. صبح روز دوم، امام همراه عده ای از برادران برای دیدن منزلی که در نظر گرفته شده بود، آپارتمان را ترک کردند.» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۷۲) ابراهیم یزدی می گوید: «آقای دکتر عسگری ویلایی در نوفل لوشاتو در [۲۵ کیلومتری] حومه پاریس داشت که آن را در اختیار ما گذاشت. البته ویلای کوچکی بود ولی در هر حال



خانم دباغ (مرضیه حدیدیجی)

بود مخصوص اجتماعات و دانشجویان ایرانی و اعضای دفتر بود و در اینجا حضرت امام، نماز جماعت و نماز شب را به جا می‌آوردند. خانه شماره سه، جهت استراحت و خواب دانشجویان و دیگر پیروان امام بود که از پاریس می‌آمدند. هر که برای دیدن امام به پاریس می‌آمد حق داشت ۴۸ ساعت در این خانه بماند. (قبادی دانا و دیگران؛ ۱۳۸۶: ۷) همچنین منزلی در پاریس گرفته شد تا هر کس بخواهد به نوفل لوشاتو بیاید، از آنجا راهنمایی شود و یا با مینی‌بوسی که در آنجا بود و روزی یکی دو بار رفت‌وآمد می‌کرد، به دیدار امام بیاید. (دلیل آفتاب، ۱۳۸۲: ۸۰) این چنین بود که امام خمینی در نوفل لوشاتو و در شرایطی سخت، اقامت و طی مدت چهار ماه، انقلاب را از این دهکده کوچک رهبری می‌کرد. از آن پس، نوفل لوشاتو که تا آن زمان یک دهکده بیلاقی و آرام بود، با اقامت رهبر انقلاب ایران در آنجا، مورد توجه افکار عمومی، خبرنگاران، رفت‌وآمد شخصیت‌های سیاسی، دانشجویان و علاقمندان امام گردید. بعد از اقامت امام در نوفل لوشاتو دولت فرانسه یک گروه بیست نفره را مأمور کرده بود که از امام خمینی مراقبت کنند. حجة الاسلام فردوسی‌پور می‌گوید: «از زمانی که امام به نوفل لوشاتو منتقل شدند، یک اکیپ بیست نفره، برابر اقامتگاه ایشان مستقر شدند و همیشه مراقب بودند. روزهای آخر که امام اعلام کردند به ایران بازمی‌گردند، حساسیت بیشتری ایجاد شده بود، به طوری که با لباس فرم و لباس شخصی و معمولی کاملاً مراقبت و محافظت می‌کردند و حضرت امام هر جا می‌خواستند بروند، پلیس همراه ایشان بود» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۸۱)

چگونگی تشکیلات و ارتباطات امام خمینی با ایران

الف. تشکیلات دفتر امام خمینی در پاریس: بنا به گفته حجة الاسلام فردوسی‌پور: «دور روز پس از ورود امام به پاریس، جلسه‌ای منعقد و پیشنهاد شد کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته تصمیم‌گیری» تشکیل شود و در مورد محل اقامت امام، ترجمه اعلامیه‌ها، پیام‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و ارتباطات تلفنی و... تقسیم کار گردد.» (همان: ۳۷۳) از آنجا که احتمال داشت خبرگزاری‌ها برخی تحلیل‌های اطرافیان امام را، به‌عنوان مواضع امام تلقی کنند، در نوفل لوشاتو پلاکاردی نصب شده بود، مبنی بر اینکه امام خمینی هیچ سخنگویی ندارد. با این درایت امام، جلوی هر گونه شبهه‌افکنی و سوء استفاده احتمالی دشمنان گرفته شد. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷: ۱۲۰) در محله «کشان» پاریس به‌طور نوبتی، یک روز در میان، آقایان فردوسی‌پور

و محتشمی حضور داشتند و از علاقه‌مندان امام پذیرایی و استقبال می‌کردند. (روزشمار انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۸۸) پس از گذشت مدت کوتاهی از استقرار امام در نوفل لوشاتو، **حاج مهدی عراقی**، یار دیرین امام به ایشان پیوست و مسئولیت تشکیلات داخلی نوفل لوشاتو را بر عهده گرفت و از جمعیتی که برای دیدار امام می‌آمدند به کمک دوستانش پذیرایی می‌کرد. همچنین ایشان، با پلیس فرانسه در مورد امنیت محل زندگی امام همکاری می‌کرد. (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۶) تهیه غذا و خرید منزل امام در نوفل لوشاتو بر عهده **خانم دباغ** (مرضیه حدیدیجی) بود. خانم دباغ در این مورد می‌گوید: «امام خمینی از عراق به فرانسه عزیمت کرد و من هم به تشویق آقای غرضی و محمد منتظری راهی فرانسه شدم. قریب چهار ماه در خدمت امام خمینی بودم. از یک‌سو، کنترل مسائل امنیتی محل اقامت ایشان به من واگذار شده بود و از سوی دیگر، تهیه غذا و خرید منزل را بر عهده داشتم.» (رئسی، ۱۳۸۵: ۸۸)

ب. ارتباطات امام خمینی با ایران: بهترین وسیله ارتباطی امام با ایران تلفن بود. از همان ابتدای استقرار امام در پاریس، ارتباط‌های تلفنی با ایران، با مساعدت چند تن از کارکنان اداره مخابرات ایران برقرار می‌شد. همیشه از طرف ایران ارتباط برقرار می‌شد و با اسم مستعار، اعلام می‌کردند که اگر با ایران کاری دارید هر شماره‌ای که می‌خواهید برایتان بگیرم. بدین گونه، پیام‌ها و اعلامیه‌های امام از طریق تلفن خوانده می‌شد. این همکاری به‌صورت تمام‌وقت بود. از ایران نیز، اخبار روزنامه‌ها در نیمه‌شب، به وقت تهران، از طریق تلفن خوانده

زندگی روزانه امام خمینی در نوفل لوشاتو

یکی از ویژگی‌های زندگی امام نظم وی بود. خانم دباغ که در تمام مدت چهار ماه در نوفل لوشاتو در خدمت امام بود، برنامه زندگی ایشان را این‌گونه بیان می‌کند: «ساعات روز و شب امام چنان تقسیم‌بندی شده بود، که ما می‌توانستیم بدون اینکه امام را ببینیم، بگوییم که مشغول چه کاری‌اند. امام ساعت سه بعد از نیمه‌شب از خواب برمی‌خواستند تا به برنامه‌های عبادی خود بپردازند و نیز برخی از اخبار جهان را که از روزنامه‌های خارجی ترجمه شده بود، بخوانند. صبحانه را ساعت ۷ صبح می‌خوردند و بعد از صبحانه تا ساعت ۹ به کارهای مربوط به مسائل داخلی ایران رسیدگی می‌کردند. از ساعت ۹ تا ۱۰ صبح، کارهای شخصی مربوط به خودشان را انجام می‌دادند. از ۱۰ الی ۱۲ ظهر نیز مصاحبه و دیدارهای خصوصی داشتند. از ۱۲ تا ۲ بعدازظهر نیز، برنامه نماز و نهار بود و بعد از آن یک ساعت استراحت می‌کردند. از ساعت ۳ الی ۵ بعدازظهر به کارهای مربوط به انقلاب ایران، در رابطه با خودشان، از قبیل اخبار و نامه‌های رسیده می‌پرداختند. از ساعت ۵ بعدازظهر، نماز مغرب و عشا و رسیدگی مجدد به مسائل داخلی ایران ادامه پیدا می‌کرد، تا ساعت ۹ شب که موقع شام ایشان بود. بعد از شام، تا ساعت ۱۱ به رادیوهای مختلف و اخباری که قبلاً ضبط شده بود گوش می‌دادند و ساعت ۱۱ شب می‌خوابیدند. نظم امام نه تنها برای من بلکه برای دیگران هم کاملاً محسوس بود. آن قدر که پلیس فرانسه به ما می‌گفت: «ما حتی ساعت‌های خودمان را با رفت‌وآمد امام تنظیم می‌کنیم.» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۷۸-۱۴۱)

یکی دیگر از ویژگی‌های بارز امام،

و ضبط می‌شد. موارد لازم روی نوار دیگری ضبط می‌شد و امام گوش می‌کردند. اخبار و گزارش‌های واصله هر روز صبح به اطلاع امام می‌رسید. (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۷۸). اهمیت این همکاری چنان بود که امام پس از پیروزی انقلاب، در جمع پرسنل مخابرات از زحمات آن‌ها تقدیر به عمل آوردند. (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۲۰۴ و ۲۰۵)

سخنرانی‌های امام نیز، از طریق تلفن به ایران ارسال می‌شد. همچنین مصاحبه‌های امام پس از پیاده شدن از نوار تکثیر می‌شد. یک گروه ۱۵ - ۱۶ نفره از دانشجویان ایرانی خارج از کشور، تمام روزنامه‌های معتبر و خبرنامه‌های خبرگزاری‌ها را مطالعه و اخبار مربوط به ایران را جمع‌آوری، و یک گزارش سیاسی تهیه می‌کردند که در ساعت ۹ صبح، از طریق دکتر یزدی، در اختیار مردم قرار می‌گرفت. (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۴ و ۸۵)

فعالیت‌های سیاسی امام خمینی در فرانسه: فعالیت‌های سیاسی امام در فرانسه را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد.

الف. اقدامات سیاسی امام برای به سقوط کشاندن حکومت پهلوی و به پیروزی رساندن انقلاب.

ب. انجام مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها و ...

الف. بعد از ساکن شدن امام خمینی در نوفل لوشاتو، ایشان دست به اقداماتی زدند که در سرنوشت سیاسی ایران تأثیر زیادی داشت:

۱. تهیه یک برنامه سیاسی برای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در نوفل لوشاتو. (علی اکبری بایگانی، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۶)

۲. تهیه پیش‌نویس قانون اساسی (همان: ۳۸ و ۳۹)

۳. تشکیل شورای انقلاب اسلامی (یزدی، ۱۳۸۶: ۲۷۹ - ۲۷۵)

۴. تشکیل کمیته اعتصابات انقلاب اسلامی (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۵: ۴۹۴)

۵. یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اقدامات امام هنگام اقامت در فرانسه، شکستن محدود اعتصاب کارکنان شرکت نفت بود (بازرگان، ۱۳۶۳: ۶۸ و ۶۹)

۶. منحل کردن شورای سلطنت (عاقلی، ۱۳۸۷: ۳۹۰ و ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۸۷)

ب. مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و گفت‌وگو با شخصیت‌ها:

۱. صدور پیام‌ها و اعلامیه‌ها: تعداد پیام‌های مکتوب امام (اعلامیه) در زمان حضور در فرانسه حدود ۴۰ فقره است (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷: ۱۰۶)

۲. نگارش نامه‌ها: تعداد نامه‌های امام در این مقطع حدود ۲۷ نامه است. مانند نامه آیت‌الله مرعشی نجفی در پاسخ به احوال‌پرسی ایشان و بیان علت مهاجرت به فرانسه (همان: ۱۰۹)

۳. ایراد سخنرانی: امام در مدت اقامت در فرانسه، ۶۵ سخنرانی کردند. (همان: ۱۱۱)

۴. مصاحبه‌ها: در مدت اقامت امام در فرانسه، ۱۱۷ مصاحبه با خبرنگاران رسانه‌های گروهی و مطبوعات و رادیو و تلویزیون سراسر دنیا و خبرگزاری‌های خارجی با امام ثبت شده است. (همان: ۱۱۲)

۵. ارتباط، دیدار و گفت‌وگو با رجال سیاسی و روحانی ایرانی: از این افراد می‌توان به دیدارهای امام با آیت‌الله مطهری، دکتر بهشتی، مهندس بازرگان، دکتر کریم سنجایی، اشاره کرد. (ستوده، ۱۳۸۲: ۳۸۲)

۶. اعلام مواضع در گفت‌وگو با مقامات یا نمایندگان کشورهای خارجی. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۱۵)

اقامت چهارماهه امام در

نوفل لوشاتو باعث شده بود که شهردار نوفل لوشاتو درخواست کند در صورت اجازه امام، نوفل لوشاتو را به‌عنوان خواهرخوانده محل زادگاه امام (شهر خمین) به حساب بیاورند. (رئیس، ۱۳۸۵: ۹۳)

پلیس فرانسه نیز، مراقبت از امام در نوفل لوشاتو را مایه افتخار خود می‌دانست. حجة الاسلام فردوسی پور می‌گوید: «آخرین روز اقامت، رئیس پلیس منطقه تقاضای ملاقات کرد. امام پذیرفتند و متنی به‌عنوان قدردانی و تشکر از زحمات پلیس مرقوم فرمودند، که به زبان فرانسه برگردانده و پس از قرائت تسلیم آنان شد. در این ملاقات که افراد پلیس حضور داشتند، رئیس پلیس سخن گفت و به‌عنوان خداحافظی جملات جالبی به زبان راند. از جمله گفت: «از برکت وجود شما در نوفل لوشاتو، با شخصیت‌هایی آشنا شدیم و بزرگانی را ملاقات کردیم که هرگز در دوران عمرمان فکر نمی‌کردیم دیدار آنان برایمان امکان داشته باشد، این مایه افتخار ماست.» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۷۵) این موارد نشان می‌دهد که امام از لحاظ شخصیتی، چه تأثیر زیادی بر مردم نوفل لوشاتو گذاشته است.

نتایج هجرت امام خمینی به فرانسه

۱. شادی مردم ایران: اولین نتیجه هجرت امام به پاریس، خوشحالی مردم بود زیرا به نگرانی آن‌ها در مورد سرنوشت رهبر خویش پایان می‌داد. (قبادی دانا و دیگران، ۱۳۸۶: ۱)
۲. شناخت غربی‌ها به‌ویژه فرانسوی‌ها از اسلام و مسلمانان. (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲، ۳۷۸)
۳. زمینه اظهارنظر برای امام خمینی در موضوعات مختلفی مانند اسلام، آزادی، استقلال، دموکراسی، حقوق بشر



ساده زیستن ایشان است. خانم دباغ که مسئول تهیه غذا برای امام و یارانش بود، در مورد این سادگی می‌گوید که: «در نوفل لوشاتو ناهار و شام هرکدام از ما یک عدد تخم‌مرغ، یک نصف نان فرانسوی و نیمی از گوجه‌فرنگی و گاهی اوقات اِشکنه بود. از میهمانان هم به همین نحو پذیرایی می‌کردیم. بنده آنقدر از فروشگاه‌های نوفل لوشاتو تخم‌مرغ خریده بودم که وقتی خبرنگاران می‌آمدند، اولین سؤالشان این بود که: «در مذهب و مکتب شما تخم‌مرغ سمبل و نماد چه چیزی است؟ تصور می‌کردند که سمبل انقلاب ما تخم‌مرغ است، و به همین دلیل زیاد از آن استفاده می‌کنیم! ولی حقیقت این بود که تخم‌مرغ ارزان‌ترین چیزی بود که در آنجا، برای تغذیه یافت می‌شد. بد نیست بدانید که ناهار امام غیر از آبگوشت چیز دیگری نبود. ایشان شب‌ها غذای سبکی مانند نان و پنیر یا گردو و یا میوه می‌خوردند. صبحانه نیز نان و پنیر و چای میل می‌کردند، که گاهی اوقات خودشان چای درست می‌کردند.» (همان: ۱۶۳)

امام علیرغم فعالیت سیاسی زیاد در نوفل لوشاتو، و به اوج رسیدن انقلاب در ایران، به وضعیت مردم نوفل لوشاتو نیز توجه داشتند، زیرا با اقامت امام در آنجا، آرامش مردم نوفل لوشاتو نیز به هم خورده بود. یکی از همراهان امام می‌گوید: «تولد حضرت مسیح بود. امام فرمودند: عید مسیحی‌هاست. هدایایی بخرید و به همسایه‌ها بدهید و از طرف من تولد حضرت مسیح را تبریک بگویید و از اینکه در این مدت سروصدا و رفت‌وآمد شده عذرخواهی کنید. ما هم برای شش خانواده، که در همسایگی بودند، شیرینی خریدیم. وقتی به بیت آمدیم، امام پرسیدند که چه چیزی گرفته‌ایم. وقتی توضیح دادیم، فرمودند: می‌گویند این خارجی‌ها به گل خیلی اهمیت می‌دهند، بنابراین یک شاخه گل هم روی جعبه‌های شیرینی بگذارید و هدیه بدهید. شبانه هدیه‌ها را حاج احمد آقا و یکی از آقایانی که به زبان فرانسه تسلط داشتند، به خانه همسایه‌ها بردند. این اقدام به‌موقع امام، صحنه بسیار زیبا و باشکوهی را به‌وجود آورده بود، به طوری که همه همسایه‌ها با خوشحالی همدیگر را صدا می‌کردند و می‌گفتند: «بیایید ببینید آیت‌الله خمینی چه چیزهایی فرستاده است... فردای آن روز، رئیس جامعه کلیساها پیام تبریکی برای امام فرستاد و از ایشان تقدیر و تشکر کرد.» (همان: ۱۵۲)

و... فراهم شد. (قبادی دانا و دیگران، ۱۳۸۶، مقدمه)

۴. جهانی شدن انقلاب ایران. (علی اکبری بایگانی، ۱۳۸۴: ۳۳)

۵. تمایل افکار عمومی اروپا و آمریکا به انقلاب اسلامی ایران. (بازرگان، ۱۳۶۳: ۵۵)

۶. مهم‌تر از همه، استفاده از امکانات ارتباطی کشور فرانسه. (دلیل آفتاب، ۱۳۸۲: ۹۷)

چگونگی بازگشت امام خمینی از فرانسه به ایران

الف. شرط امام برای بازگشت به ایران: امام اولین بار در روز سوم آبان ۱۳۵۷ در گفت‌وگو با خبرنگار فرانس پرس اعلام نمودند: «تا وقتی شاه در ایران است، من به ایران باز نمی‌گردم.» (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۴۷)

ب. مواضع افراد و دولت‌ها در قبال بازگشت امام به ایران:

۱. دولت بختیار و سران رژیم، مخالف بازگشت امام به ایران بودند، زیرا هدف آن‌ها گرفتن فرصت و زمان بود تا پایه‌های حکومت بختیار محکم شود، و با انحراف مسیر انقلاب، از سرنگونی رژیم پهلوی و تأسیس حکومت اسلامی جلوگیری شود. حتی بختیار حاضر شد که امتیازاتی نیز بدهد، اما امام حاضر به مصالحه نشد. (یزدی، ۱۳۸۶: ۱۴۰)

۲. در این زمان، دولت آمریکا هم تلاش می‌کرد که اقامت امام در پاریس طولانی شود و حتی می‌خواستند امام را از آمدن به ایران منصرف کنند. امام در این مورد می‌گوید: «بنده که در پاریس بودم، بیشتر از همه از آمریکا، هی سفارش می‌شد، که شما بگذارید این‌ها بمانند، شما نروید.» (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۹۸)

۳. علاوه بر مخالفان امام، تعدادی از یاران امام نیز از بازگشت ایشان به ایران، به دلیل خطرات احتمالی موافق نبودند.

پ. تشکیل کمیته استقبال در ایران: همزمان با تنظیم برنامه حرکت امام از پاریس و ورودشان به ایران، به صلاح‌دید شورای انقلاب، کمیته استقبال از امام تشکیل شد. هدف این کمیته، حفاظت از جان امام، کنترل اوضاع در زمان ورود امام و همچنین انجام یک استقبال باشکوه از امام خمینی بود. (علی اکبری بایگانی، ۱۳۸۴: ۸۲)

ت. بسته شدن فرودگاه‌های ایران: تنها ابزار دولت بختیار برای جلوگیری از ورود امام، بستن فرودگاه‌های کشور بود. درست هنگامی که امام اعلام کردند به ایران سفر خواهند کرد، و روز سفر را مشخص نمودند، ناگهان خبرگزاری‌ها روز جمعه، چهارم بهمن ۵۷ گزارش دادند که «به‌علت بدی هوا و عدم دید کافی، کلیه پروازها تا صبح روز یکشنبه هفته آینده لغو شده است.» (تقویم تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹: ۲۴۴)

با شنیدن خبر بازگشت امام، کارمندان هواپیمایی کشوری، علیرغم اعتصاب اعلام کردند، که یکی از هواپیماهای ۷۴۷ را به نام «پرواز انقلاب» برای انتقال رهبر انقلاب، از تهران به پاریس می‌فرستند، که این کار با بسته شدن فرودگاه‌ها لغو شد. (همان: ۲۴۴)

در اعتراض به این اقدام دولت بختیار، جمعی از روحانیون (حدود ۴۰ نفر که بعداً به ۴۰۰ نفر رسیدند) در مسجد دانشگاه تهران تحصن و اعلام کردند تا زمانی که امام به ایران بازنگردد به تحصن خود ادامه خواهند داد. (عاقلی، ۱۳۸۷: ۴۰۰)

به‌طور کلی، عواملی چون تحصن روحانیونی مانند دکتر بهشتی و آیت‌الله مطهری در دانشگاه تهران، اعتراض اکثریت ملت ایران، فشارهای مدافعین حقوق بشر و

به‌خصوص، بستن فرودگاه‌های کشور به مدت طولانی، باعث شد تا دولت در تصمیم خود تجدیدنظر کند، (علی اکبری بایگانی، ۱۳۸۴: ۱۲۲) و در تاریخ ۱۰ بهمن فرودگاه مهرآباد و سایر فرودگاه‌های کشور را باز کند، و به هواپیمای حامل امام و همراهانش اجازه دهد در فرودگاه مهرآباد بر زمین بنشینند. ابراهیم یزدی معتقد است که: «بستن فرودگاه‌های سراسر کشور، یک تبلیغات جهانی به نفع انقلاب و به ضرر بختیار شد.» (یزدی، ۱۳۸۶: ۳۶۵)

ث. تهیه هواپیما در فرانسه برای پرواز امام خمینی به ایران: بعد از آنکه مشکل فرودگاه‌ها برطرف شد، امام و همراهانش آماده سفر به ایران شدند. در این مرحله، آنچه مهم بود، انتخاب نوع هواپیما بود. این پرواز شرایط ویژه‌ای داشت، چرا که هم، سرنشینان و هم، شرکت هواپیمایی، می‌بایست خطرهای احتمالی را به جان می‌خوردند. در نهایت قرار شد که امام و همراهان ایشان با هواپیمای ایرفرانس پرواز کنند. ابراهیم یزدی در مورد نحوه اجاره کردن هواپیما و سرنشینان آن می‌گوید: «ابتدا قرار بود هواپیمایی تحت عنوان «پرواز انقلاب» از ایران به پاریس بیاید اما بنا به عللی از جمله مسائل امنیتی - که واکنش ارتش به این هواپیما و چیزهای دیگر معلوم نبود چه باشد - تصمیم گرفتیم که یک هواپیمای ایرفرانس را کرایه کنیم و با او بیاییم.

بعضی از بازاری‌ها آمدند آنجا و جمعاً چهارصد هزار تومان پول داده شد و یک هواپیمای ایرفرانس، در بست کرایه شد. به دلیل خطراتی که هواپیما را تهدید می‌کرد، چند پیش‌بینی کرده بودیم. پیش‌بینی اول این بود که هواپیماهای ایرفرانس، از نظر روابط بین‌المللی، مصونیتش بیشتر از یک هواپیمای ایرانی بود. دوم اینکه با، مقامات ایرفرانس صحبت شد که

امام خمینی پس از ترک دهکده نوفل لوشاتو طی پیامی از میهمان نوازی مردم و دولت فرانسه و به ویژه اهالی نوفل لوشاتو تشکر کردند

به اندازه کافی بنزین بزند که اگر در تهران نگذاشتند به زمین بنشیند، بتواند دوباره به پاریس برگردد. سومین و مهم‌ترین آن این بود که ما بیش از ۱۲۰ خبرنگار از رسانه‌های گروهی بین‌المللی را همراه کردیم. ما به ایرانی‌ها کمتر جا دادیم و این ۱۲۰ خبرنگار را با خود همراه کردیم. در واقع این یک چتر امنیتی بود، برای اینکه هیچ‌کس حاضر نبود هواپیمایی را که ۱۲۰ خبرنگار بین‌المللی سرنشین دارد، در هوا بزند.» (علی اکبری بایگانی، ۱۳۸۴: ۱۲۶) باید به این نکته هم اشاره کرد که حاج احمد خمینی در مورد اجاره هواپیما معتقد است که «هواپیما اجاره شد. بنا شد هر کسی پول خودش را بدهد. لذا امام کرایه خودشان و من را دادند.» (دلیل آفتاب، ۱۳۸۲: ۸۰)

آخرین اقدامات امام خمینی در فرانسه و پرواز امام به ایران

الف. بیعت برداشتن امام از یاران خود: علیرغم همه مشکلات از جمله احتمال «انفجار هواپیمای حامل امام» (فردوست، ۱۳۶۹، ج ۱: ۶۰۷) و «حتی ربودن آن» (صحیفه امام، ۱۳۷۸، ج ۵: ۴۸۰) توسط حکومت پهلوی، امام تصمیم گرفتند که به ایران بازگردند، بنابراین امام در روزهای آخر اقامت خود در نوفل لوشاتو، در ۴ بهمن ۱۳۵۷ در جمع کارکنان اقامتگاه خود در نوفل لوشاتو، سخنانی ایراد کردند که به گفته برخی از یاران امام، بی‌شباهت به سخنان امام حسین(ع) در شب عاشورا نبود. خانم دباغ در کتاب خاطرات خود می‌نویسد که: «... پیش از حرکت امام به ایران، پس از صرف شام، امام دستور دادند، کلیه کسانی که در طول ۴ ماه اقامت ایشان در نوفل لوشاتو مشغول کار و رفت‌وآمد بودند، همه در یک اتاق جمع



شوند. همه آمدند. امام پس از قدردانی و تشکر از زحمات آن‌ها فرمودند: «من بیعتم را از شما برداشتم. شما به خاطر من خود را به خطر نیندازید. ما عازم ایران هستیم. من موظفم در کنار ملت باشم و در غم و شادی آن‌ها شریک باشم. شما چنین تکلیفی ندارید، هر کدام می‌توانید برگردید به کشوری که بوده‌اید. اگر کاری داشته باشید با من دارند. شما برگردید دنبال تحصیل کار خودتان... همچنین امام موقع حرکت دستور داده بودند، که هیچ خانمی حق ندارد سوار هواپیمای حمل وی شود.» (رئیس، ۱۳۸۵: ۹۲) همچنین در مورد واکنش اطرافیان می‌گوید که: «شرایط کاملاً حالت بیعت برداشتن حسین بن علی (ع) را در کربلا به ذهن می‌آورد. برادرها شروع کردند به گریه کردن. هر کدام چیزی می‌گفتند. یکی می‌گفت اگر صدار بکشندمان و باز هم زنده بشویم، حاضر نیستیم که دست از شما برداریم.» (ستوده، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۵)

ب. تشکر امام از میهمان نوازی فرانسوی‌ها: امام خمینی پس از ترک دهکده نوفل لوشاتو طی پیامی از میهمان نوازی مردم و دولت فرانسه و به‌ویژه اهالی نوفل لوشاتو تشکر کردند. (قبادی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۲۱)

از اعضای خانواده امام آیت‌الله اشراقی در نوفل لوشاتو باقی ماندند تا با پروازهای بعدی ترتیب سفر خانواده امام به تهران را بدهند. (یزدی، ۱۳۸۶: ۳۷۳)

سرانجام هواپیمای ویژه پرواز امام، یعنی «پرواز انقلاب» در تاریخ پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ ساعت ۳/۳۰ دقیقه بامداد - به وقت تهران - فرودگاه «شارل دوگل» پاریس را به مقصد تهران ترک کرد. هواپیما ۲۰ سرنشین داشت که اغلب آن‌ها خبرنگاران خبرگزاری‌ها و رسانه‌های گروهی جهان بودند. آنچه در پرواز انقلاب اهمیت زیادی دارد، آرامش امام بوده است. علیرغم اضطراب اطرافیان، امام کاملاً آرام بوده‌اند. سیداحمد خمینی در این مورد می‌نویسد که: «توی هواپیما امام واقعاً آرام بودند، هیچ‌گونه تشویشی نداشتند و حتی همان شب قبل از پرواز، نماز شب و نماز صبح خود را خیلی با آرامی بر طبق معمول هر شب خودشان به جای آوردند و استراحت مختصری هم کردند.» (دلیل آفتاب، ۱۳۸۲: ۱۰۱) ابراهیم یزدی نیز که از همراهان امام در هواپیما بوده در مورد آرامش امام می‌نویسد: «یکی... از امام پرسید، حالا که بعد از پانزده سال تبعید و دوری از وطن به ایران برمی‌گردید چه احساسی دارید. امام جواب دادند: «هیچ». همچنین یک ساعت مانده به اذان صبح به وقت محلی (در آسمان) امام طبق رسم همیشگی خود برای استراحت و نماز شب به طبقه دوم هواپیما که خالی نگه داشته شده بود رفتند.» (یزدی، ۱۳۸۶: ۳۷۴)

هواپیمای حامل رهبر انقلاب، در ساعت ۹/۳۳ دقیقه صبح ۱۲ بهمن ۵۷ در فرودگاه مهرآباد تهران به زمین نشست، و رهبر انقلاب در میان موجی از دریای پایان‌ناپذیر مردم که شکوه و عظمت آن وصف‌ناشدنی است، پس از سال‌ها تبعید به وطن بازگشت. در فرودگاه مهرآباد تهران سرود استقبال از امام (خمینی ای امام، ای مجاهد، ای مظهر شرف...) خوانده شد. (قبادی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۳۲)

نتیجه‌گیری

موافقت محمدرضا شاه پهلوی و سایر مقامات رژیم با مهاجرت امام خمینی به پاریس، بر این پیش‌فرض استوار بود که فرانسه یک کشور مسیحی غربی است و ضمناً در مسافتی بسیار دور از ایران قرار دارد، از این‌رو امکان ارتباط امام خمینی با ایران و همین‌طور ارتباط ایرانی‌ها با ایشان بسیار سخت و دشوار خواهد شد و از این طریق نهضت به خاموشی خواهد گرایید. اما دیری نگذشت که این تلقی رژیم اشتباهی بنیان‌برافکن از آب درآمد. بر اثر این رویداد، نهضت انقلاب ایران

جهانی شد و ارتباط امام با ایران، برخلاف تصور رژیم، به آسان‌ترین روش ممکن عملی گردید. از آن پس بود که امواج انقلاب در درون ایران نیز غیرقابل مهار گردید و امام خمینی موفق شد کاری را که در طول چهارده سال زمینه‌انجام آن فراهم نشده بود، در مدت چهارماه انجام دهد و رژیم پهلوی با سرعتی غیرقابل باور و پیش‌بینی، سقوط کند.

منابع

۱. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، تهران: انتشارات نراقی، ۱۳۶۳.
۲. بصیرت‌منش، حمید؛ امام خمینی از هجرت به پاریس تا بازگشت به تهران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۳. ستوده، امیررضا؛ پایه‌های آفتاب، (گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی)، جلد دوم، تهران: انتشارات پنجره، ۱۳۸۲.
۴. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۹.
۵. جعفری ولدانی، اصغر؛ بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷.
۶. بی‌نام؛ خاطرات دو سفیر (اسراری از سقوط شاه و نقش پنهان آمریکا و انگلیس در ایران)، ترجمه محمود طلوعی، تهران: انتشارات علم، ۱۳۷۵.
۷. رئیسی، رضا؛ خواهر طاهره (خاطرات خانم مرضیه حدیدچی (دباغ)، تهران: انتشارات چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۵.
۸. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره): دلیل آفتاب (خاطرات یادگار امام)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
۹. روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ششم، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۰. سالینجر، پیر؛ آمریکا در بند، تهران: انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۲.
۱۱. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صحیفه امام، جلد‌های ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۱۲. عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات نامک، ۱۳۸۷.
۱۳. علی‌اکبری بایگی، علی‌اکبر؛ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۴. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹.
۱۵. قبادی دانا، وحید و دیگران؛ همراه با امام در پاریس، تهران: انتشارات عروج، ۱۳۸۶.
۱۶. یزدی، ابراهیم؛ آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۸۶.
۱۷. دعایی، محمود؛ مجله حوزه، شماره ۴۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۰.

همایش

بررسی مناسبات فرهنگی و تاریخی

ایران و لهستان

و مسیر آینده آن

دکتر محسن جعفری مذهب

عضو هیئت علمی کتابخانه و سازمان اسناد ملی

قدیمی‌ترین سند مربوط به روابط ایران و لهستان نام‌های است که در سال ۱۴۷۴ میلادی از طرف اوزون حسن، برای کازیمیر یاگلون، پادشاه لهستان، فرستاده شد که اکنون در آرشیو ملی لهستان موجود است. این نخستین باب رسمی آشنایی میان دو ملت و دولت بود و پس از آن بود که در لهستان علاقه به فراگیری زبان فارسی و شناخت ایران بیشتر شد. در سال‌های بعد نیز حاکمان دو کشور توسط نمایندگان سیاسی خود، پیوسته با هم در ارتباط بودند که اوج این روابط در دوره صفوی بود. در میان کشورهای اروپایی، شاید لهستان از نظر تاریخی یکی از نخستین کشورهایی است که در آن «ایران‌شناسی» به مفهوم واقعی پایه‌گذاری شد به طوری که در آن تتبعات و تحقیقات مربوط به فرهنگ و ادب ایران در آغاز قرن ۱۷ میلادی شروع شد. برای نمونه، یکی از نخستین ترجمه‌های گلستان سعدی به زبان‌های اروپایی در قرن هفدهم به لهستانی انجام شد.

هم‌اکنون بیش از هشتاد سال است که روابط رسمی و مستقیم دیپلماتیک نیز بین کشورهای لهستان و ایران برقرار شده و دو کشور سفیر مبادله





انسان‌شناختی
فرهنگی و مردم‌شناسی
در ایران و لهستان

- بررسی روابط فرهنگی و تاریخی لهستان و ایران
- چشم‌انداز مناسبات سیاسی و روابط دیپلماتیک ایران و لهستان
- زبان رسمی همایش انگلیسی، لهستانی و فارسی بود.

انسستیتوی تاریخ دانشگاه ورشو در ۱۸ ماه می/ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۴، میزبان همایش «بررسی مناسبات فرهنگی و تاریخی ایران و لهستان و مسیر آینده آن» بود. این همایش با همکاری انجمن تعاملات علمی و فرهنگی ایران و لهستان، پژوهشکده مطالعات فرهنگی روایت، مؤسسه نگارستان اندیشه نو، سفارت لهستان در ایران، سرای ایران‌شناسی و انجمن دوستی ایران و لهستان برگزار شد. برنامه همایش عبارت بود از:

خوش‌آمدگویی توسط دکتر داریوش کولوچیچیک رئیس انسستیتوی تاریخ دانشگاه ورشو

سخنان دکتر رامین مهمان‌پرست، سفیر جمهوری اسلامی ایران در ورشو

سخنان آقای احمدی نماینده مجلس شورای اسلامی

و مؤسسات ایران‌شناسی در لهستان

- بررسی و تعیین اولویت‌های مطالعاتی و تحقیقاتی ایران‌شناسان لهستانی
- بررسی راه‌های مشارکتی و حمایتی در تحقیقات ایران‌شناسی با مراکز علمی ایرانی و بین‌المللی
- نقد و بررسی مطالعات ایران‌شناسی لهستانی در گذشته و امروز
- بررسی آثار و احوالات ایران‌شناسان لهستانی
- نقد روش‌ها و کتاب‌های آموزشی زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی در لهستان
- بررسی ضعف‌های ایران‌شناسی لهستانی برای جهانی شدن
- نقد و بررسی ترجمه آثار ادبیات فارسی به لهستانی و بالعکس
- راهکارهای گسترش و تقویت زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی در لهستان
- بررسی نسخ خطی فارسی و اسناد تاریخی در مراکز آرشیوی لهستان
- تحقیقات فلسفی، الهیات و مطالعات اسلامی در لهستان
- پژوهش‌های باستان‌شناسی جهانی ایرانی (ایران فرهنگی)
- مطالعات زبان و ادبیات فارسی و گویش‌های محلی
- بررسی‌های جامعه‌شناختی،

می‌کنند. قابل توجه اینکه، در تمام این دوران مناسبات فرهنگی همواره بیش از مناسبات اقتصادی و سیاسی بین ایران و لهستان مطرح بوده است. در کنار این روابط چند صدساله تاریخی، نمی‌توان از حضور جمع زیادی از پناهجویان لهستانی در ایران، در سال‌های جنگ جهانی دوم، به‌عنوان نقطه عطفی در میان روابط دو کشور چشم‌پوشی کرد.

با توجه به این مقدمه، سال ۲۰۱۴ م. به‌عنوان پانصد و چهلمین سالگرد روابط دو کشور، از سوی مقامات و نهادهای رسمی ایران و لهستان به‌عنوان نقطه عطفی در گسترش مناسبات فی‌مابین تلقی شد. به همین مناسبت «پژوهشکده مطالعات فرهنگی روایت» و «انجمن تعاملات علمی و فرهنگی ایران و لهستان» با همکاری دانشگاه ورشو برای برگزاری یک کنفرانس مشترک در شهر ورشو برنامه‌ریزی کردند. محورهای پیشنهادی همایش عبارت بود از:

- پیشینه و تاریخچه ایران‌شناسی در لهستان
- عرضه و بررسی دستاوردهای مطالعاتی و تحقیقاتی ایران‌شناسی لهستان
- وضعیت کنونی ایران‌شناسی و چشم‌انداز آتی آن در مراکز علمی لهستان
- معرفی کتاب‌ها و مقالات مهم، مجلات



VICTRICIBUS COPIIS
RUTHENICIC/
IN MEMORIAM RERUM
PERSIS ET TURCIS
DEBELLANDIS AC POLONIS
PACANDIS CESTARUM/
ANNIS DCCCXXVI. XXVII.
XXVIII. XXIX. XXX. XXXI.

«به لشکر پیروزمند روسیه،
بیاد پیروزی‌هایش در پارس، ترکیه
و نیز آرام‌سازی لهستان،
در سال‌های ۱۸۲۶، ۱۸۲۷، ۱۸۲۸،
۱۸۲۹، ۱۸۳۰، ۱۸۳۱»

همین عبارت بر روی مدال طلایی
که توسط هاینریش گوبه آلمانی
(Heinrich Gube)، که پس از انتخاب
شدن به‌عنوان طراح سلطنتی روسیه
در سال ۱۸۳۰ نام آندری ایگناتیویچ
گوین (Andrei Ignatievich Gouin)
را برگزید، طراحی شده بود نقش بست
و بر پشت مدال نیز یک عبارت مشهور
لاتینی به زبان روسی نقش بست:

ПОБѢДОНОСНЫМЪ
РОССИНСКИМЪ ВЪ ПАМЯТЬ
ПОДВНГОВЪ:
ВЪ ПЕРСІИ, ТУРЦІИ, И ПРН
УСМНРЦІИ ПОЛЬШИ,
ВЪ 1826, 1827, 1828, 1829,
1830 и 1831 ГОДАХЪ

آن کتیبه و این مدال پس از عملیات
موفق روس‌ها در سه جبهه جنوبی
(ایران، جنوب غربی (ترکیه عثمانی)، و
غرب (لهستان) مهیا شد.
و جالب اینکه فاتح هر سه نبرد ایوان
فیودورویچ پاسکویچ بود. این مقاله بر
سکه‌ها و مدال‌های ضرب روسیه در این
مورد توجه می‌کند.

هم‌اکنون بیش از
هشتاد سال است که
روابط رسمی و مستقیم
دیپلماتیک نیز بین
کشورهای لهستان و
ایران برقرار شده و
دو کشور سفیر مبادله
می‌کنند. قابل توجه
اینکه، در تمام این
دوران مناسبات فرهنگی
همواره بیش از مناسبات
اقتصادی و سیاسی بین
ایران و لهستان مطرح
بوده است.

پیروزی قوای روسیه بر قوای ایران در
قفقاز (که به معاهده ترکمانچای در سال
۱۲۴۳ ق/ ۱۸۲۸ م انجامید) با پیروزی
آن‌ها بر قوای خلافت ترکیه عثمانی
کامل شد و با شکست مقاومت لهستان
به اوج رسید. در پی این فتوحات بود که
تزار نیکلای اول دستور داد مشابه دروازه
پیروزی مسکو را در سنت پترزبورگ بیا
دارند (۱۸۳۴ تا ۱۸۳۸) و بر بالای آن به
زبان لاتین (و نه روسی) بنویسند:

سخنرانی‌های علمی:

پروفسور مایدا: هنر ایرانی در لهستان
یانوش اسمووخا: روابط سیاسی
و دیپلماتیک بین ایران و لهستان در
سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی
میخایل پوجینسکی: سفارت صفر
مرادویچ

سیاوش یاری: ریشه‌های تاریخی
روابط ایران و لهستان در زمان شاه‌عباس
دوم

میکلوی پیوتر بورکوسکی: نوشته
نادیوش کروشنسکی و تصویر ایران در
لهستان سده هجدهم

پیوتر زلانتا: دو کشور و یک سرنوشت:
سیاست روسیه در قبال ایران و لهستان
محسن جعفری مذهب: گوشه‌ای
از سرنوشت مشترک دو ملت ایران و
لهستان

جواد مرشدلو: اسناد آرشیوی ایران
برای مطالعه روابط ایران و لهستان تا
۱۹۴۵ م

گودرز رشتیانی: مطالعات لهستانی
در ایران

فاطمه امامی: خوانش اشعار حافظ
از دیدگاه نظریه «خواننده‌محور» رومن
اینگاردن

آذر دانشگر: عرفان ایرانی در
اندیشه‌های جوزف کنراد: با تکیه بر رمان
«دل تاریکی»

سولماز مظفری: بررسی و تحلیل
جایگاه ایزاک بشویس سینگر، نویسنده
لهستانی در ادبیات داستانی ایران

سخنرانی اینجانب نگاهی سکه‌شناسانه
در برابر سیاست‌های روسیه در قبال
ایران و لهستان بود. در اینجا چکیده‌ای
از مقاله می‌آید:

به جرئت می‌توان گفت که تجزیه و تحلیل اطلاعات، در صورتی که متکی بر اسناد و متون تاریخی باشد، یکی از پیچیده‌ترین مراحل کار پژوهشگران تاریخ است. اگر جز این بود تحقیقات تاریخی چیزی جز نقل مکرر رویدادها با زبان‌ها و در زمان‌های مختلف نمی‌بود. آنچه مطالعات تاریخی را علمی می‌کند نقادی عالمانه است. بر همین اساس است که امروزه پژوهشگران علل اختلاف نویسندگان یا مورخان دیروز را بر سر یک رویداد، یک شخصیت و یا موضوعی خاص درمی‌یابند و پرده از نانوشتنه‌های آنان برمی‌دارند. به‌عنوان مثال اگر منبعی مدت اسارت خان احمدخان گیلانی را در زندان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ ه.ق) دوازده سال می‌داند (فومنی، ۱۳۵۳: ۱۳۲-۶۷) و دیگری ده سال (بدلیسی، ۱۳۶۶: ۲۳۸) و یا مؤلفی زمان آزادی او را زمان شاه سلطان محمد می‌داند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۶۸ و ۶۹؛ ملا جلال‌الدین منجم، ۱۳۶۶: ۴۱ و ۴۲؛ فومنی، ۱۳۵۳: ۶۴ و غفاری، ۱۳۴۳: ۸۴) و برخی آن را به زمان شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ ه.ق) نسبت می‌دهند، (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۷۴). مورخ امروز با نقادی عالمانه تلاش می‌کند از راه پژوهش در منابع واقعیت مطلب را آشکار کند؛ و این همان عینیت بخشیدن به مطالعات تاریخی است. می‌توان به هزاران نمونه از اختلافات مورخان در مورد مسائل گوناگون اشاره کرد که در بضاعت نوشته حاضر نیست و اهل فن خود بیشتر به آن‌ها وقوف دارند.

بنابراین نقادی عالمانه جزء لاینفک مطالعات تاریخی است و به پژوهش‌های تاریخی روح و غنای خاصی می‌بخشد. اما گاه از یاد می‌بریم که نوشته‌های امروز ما نیز به همان میزان دقت و وسواس، به نقادی آگاهانه، به دور از تعصبات شخصی نیز نیازمند است. این نکته دستاویزی شد تا به‌عنوان یکی از خوانندگان جدی و دلسوز مجله رشد تاریخ، به نکاتی اشاره کنم. بدون تعارف باید گفت مجله رشد تاریخ از معدود مجلاتی است که با درک صحیح نیازمندی‌های مخاطبان خود به رفع نیاز آنان می‌پردازد. درج مقالات علمی، ضمن بالا بردن دانش دبیران تاریخ در زمینه تخصصی، آنان را با جدیدترین مهارت‌های تدریس آشنا می‌کند. بخش گفت‌وگوی مجله و مصاحبه با افراد برجسته، فرصتی است گران‌بها برای آشنایی با مشاهیر و تجربیات ارزشمند آنان در زمینه تاریخ، با این وجود باید گفت بنا بر عرف علمی در تمامی مجلات داخلی و خارجی، نویسنده مسئول نوشته‌های خود است و ثبت نشانی ایمیل نویسندگان، هم بین خواننده و نویسنده ارتباط برقرار می‌کند و هم دادن فرصتی به خواننده است تا بتواند نقاط ضعف و قوت یک کار علمی را بیان کند. متأسفانه این امر در مجله رشد تاریخ نادیده گرفته شده است. لذا پیشنهاد می‌شود در کنار اسامی نویسندگان ایمیل آنان نیز ثبت شود. بخش خوب دیگری که به غنای علمی مجله کمک می‌کند مربوط به معرفی کتاب است. این بخش به‌ویژه برای همکارانی که در شهرستان‌ها خدمت می‌کنند بسیار مفید است و آنان را با تازه‌های نشر آشنا می‌کند به شرطی که اولاً در کنار معرفی کتاب، نقد آن‌ها نیز هم لحاظ شود یا حداقل مخاطب را متوجه سازد که محتوای آن در چه زمینه‌ای به مطالعات تاریخی کمک می‌کند. از همه مهم‌تر کتاب‌هایی معرفی شوند که جدیدالتألیف یا ترجمه باشند نه کتاب‌هایی که سال‌ها پیش چاپ شده و یا چند نوبت از چاپ آن‌ها می‌گذرد. با تشکر صمیمانه از زحمات شما

پی‌نوشت

۱. آخرین حاکم حکومت محلی آل کیا (۱۰۰۰-۷۶۳ ه.ق) در شرق گیلان

سهیلا نعیمی
دانشجوی دکتری تاریخ

از نقدگرگیزی تا نقادی عالمانه

روش‌های تقویت هویت دینی و ملی با کمک درس تاریخ

علی درزند
دبیر تاریخ ناحیه یک اردبیل

اشاره

یکی از مهم‌ترین فایده‌های مطالعه تاریخ ایران، تقویت حس ملی و مذهبی و به‌طور کلی هویت ملی است. این امر در نسل جوان، خصوصاً دانش‌آموزان، که هویت آنان رو به تکامل است، تأثیری دوچندان دارد. در نوشتار حاضر این روند مورد بحث و بررسی قرار گرفته و پیشنهادهایی نیز برای افزایش حس ملی مذهبی در دانش‌آموزان شده است.

کلیدواژه‌ها: هویت دینی و ملی، درس تاریخ، بحران هویت



هویت از دو حیث اهمیت بسزایی دارد، نخست، اینکه بیانگر تصور فرد یا جمع از خویشتن و نحوه رابطه با دیگران است و دوم اینکه به اقتضای شرایط اجتماعی خاصی شکل می‌گیرد و جنبه اجتماعی قوی دارد

مقدمه

را دانش‌آموزان این مرز و بوم تشکیل می‌دهند، با مطالعه تاریخ و عمل به راهکارهای آن، هویت ایرانی را - که خود دارای دو مؤلفه هویت ملی و هویت مذهبی است - در جهان مطرح سازند.

هویت

واژه «هویت» بیانگر چه کسی بودن است که از احتیاج بشر به شناخته شدن و شناسانده شدن خود به چیزی یا جایی ناشی می‌شود. سرزمین، تاریخ، زبان، ادبیات، دین، ساختار سیاسی، فرهنگ و هنر مشترک، از جمله عناصر تشکیل دهنده هویت شمرده می‌شوند. (hawzah.net). **جان گاردنر** معتقد است: «هر فرد جوان باید بیاموزد که بیش از هر چیز خودش باشد، در جایی که بیشترین ارزش را برای دیگران دارد - دیگرانی که مطمئناً برای او نیز عزیزتر از هر چیز دیگری هستند. مراد از اصطلاح «هویت» چنین رابطه متقابلی است که متضمن یکی بودن با خویشتن و در عین حال به نوعی سهیم شدن با زندگی درونی دیگران است.» (2). (Irib.ir). پس می‌توان گفت «هویت» عبارت است از خود آگاهی فرد نسبت به خود در مقابل دیگران. انسان از هنگام تولد تا مرگ خصوصیات را در خود می‌بیند که او را از دیگران متمایز می‌کند و به هیچ‌وجه نمی‌خواهد این تشخیص را از دست بدهد، این همان است که از آن به «هویت» شخص تعبیر می‌شود.

بحران هویت

هر گاه تعادل میان «وحدت با خود» و «حضور در تجربه باطنی دیگران» به هم بخورد، نوعی اختلال یا بحران در هویت پدیدار می‌شود که **اریک فروم** آن را چنین بیان می‌کند: «لزوم هم‌رنگ شدن با دیگران با از دست رفتن هویت بیشتر می‌شود». [همان]. هر یک از عناصری که شکل دهنده هویت فردی و اجتماعی هستند، چنانچه دستخوش دگرگونی شوند و یا از بدنه «هویت» جدا گردند، فرد یا جامعه با بحران مواجه می‌شود و همین بحران

اگر «شناسنامه» هر کس را بیانگر هویت فردی او بدانیم، «تاریخ» را می‌توانیم مبین هویت جمعی یا ملی وی تلقی کنیم. هر ملتی با خواندن تاریخ فرهنگ و تمدن خود، به خود آگاهی می‌رسد و جایگاه خود را در جامعه بشری تشخیص می‌دهد. یکی از موارد چالش برانگیز در دوره کنونی، بحث «بحران هویت» است. هر ملتی می‌کوشد خود را در قالب مشخص و نزدیک به فرهنگ و تمدن خود تعریف کند و از دیگر ملل عالم متمایز سازد. اگر در این مسیر برای ملتی موانعی وجود داشته باشد، دچار بحران هویت می‌گردد. «هویت» موضوع تازه‌ای نیست، بلکه قدمتی به اندازه عمر بشر دارد. انسان اولیه هویت خود را در خدای مشترک و آیین و نیای مشترک می‌جست و دیگران را که در این موارد با او اشتراک نداشتند، بیگانه و اجنبی تصور می‌کرد. در قرون جدید، همگام با یورش استعمارگران به ملل آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، نوعی «بحران هویت» در این ملل به وجود آمد و این از تبلیغات اروپاییان - با ادعای رسالت هدایت اقوام وحشی به سوی تمدن - ناشی می‌شد. آن‌ها این ادعا را، با برتری اسلحه و فناوری خود، به بومیان قبولاندند. بنابراین، تشبیه به تمدن غرب در سرلوحه کار سایر ملل استعمار شده قرار گرفت و نتیجه آن، بیگانه شدن با فرهنگ خویش بود که در نهایت خود را در قالب «بحران هویت» نشان داد. اصطلاحاتی مثل «الیناسیون»^۱ یا از «خودبیگانگی» و «اسیمیلاسیون»^۲ یا «همسان‌سازی» - که دکتر **شریعتی** در آثار خود به کرات از آن‌ها استفاده کرده - مربوط به این دوره است. این در حالی بود که هر کدام از این ملت‌ها خود پیشینه تمدنی قوی داشتند که از لحاظ قدمت با تمدن اروپایی قابل مقایسه نبود. ملل آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین می‌توانند با مطالعه تاریخ خود و کسب فناوری روز دنیا خویش را متناسب با فرهنگ و تمدن خود در جهان مطرح سازند. در این راستا، توجه به هویت «ملی» و «مذهبی» خود کارگشای بسیاری از مشکلات است. امید است مردم ایران، خصوصاً نسل جوان که قسمت اعظم آنان

می‌تواند به فروپاشی شخصیت فردی و یا نظام سیاسی و اجتماعی بینجامد. در نتیجه، مردم به جای وفاداری به دولت ملی خود و احساس تعلق به مجموعه‌ای یکپارچه به نام «ملت»، در دایره قومی، نژادی و محلی دیگری قرار می‌گیرند (hawzah.net).

پس بحران هویت عبارت است از عدم توازن فرد با دیگران که این (دیگران) ممکن است فرهنگ، تاریخ، مذهب و... باشد. اگر فرد در درستی اعتقاد خود به فرهنگ و عوامل هویت‌ساز دچار نوعی تردید و شک شود، دچار بحران هویت می‌شود. به تعبیر شریعتی، انسان بی‌هویت و از خود بیگانه، همچون درختی در یک باغ «افکنده شده» است و زندگی نمی‌کند. چه در زندگی معنوی، انسان از فرهنگ خویش تغذیه می‌کند و شخصیت وی در اتصال به تاریخش شکل می‌گیرد. (شریعتی، ۱۳۷۶: ۸۵). او معتقد است، ما امروز بیش از همه زمان‌ها در برابر خود باختگی قرار داریم، و اگر این عوامل خطر ساز را نشناسیم و در برابر آن‌ها به سرمایه‌های معنوی و آگاهی فکری و موارث علمی و تاریخی مجهز نباشیم، در حقیقت خود را در برابر آنچه که به نفع ما منجر می‌شود، بی‌دفاع رها ساخته‌ایم. ناچار باید استحاله شویم و تکیه‌گاه خود را در بیرون از خود بجوییم (همان: ۲۳۱).

از دیرباز، هویت فرهنگی ایرانیان، مرکب از هویت «ملی» و «مذهبی» آن‌ها بوده است. این دو عامل در پیوند با یکدیگر «هویت ایرانی» را تشکیل داده‌اند. پس درک و فهم هویت ایرانی، بدون شناخت هر یک از این دو کامل نخواهد بود.

هویت ملی

برای هر ملتی، هویت ملی از اهمیت خاصی برخوردار است. در واقع هویت ملی برای یک ملت به منزله روح برای بدن است که فقدان آن به منزله مرگ خواهد بود. هویت ملی، هم عامل هم‌بستگی و شکل‌گیری روح جمعی در یک ملت و هم‌وجه مشخصه آن در میان ملل دیگر است. در واقع، قوام و دوام زندگی توأم با عزت و آزادی هر ملت، به هویت کلی آن در معنای عام و گسترده بستگی دارد. باید توجه داشت که هویت ملی موضوعی انفرادی، شخصیتی و روانی نیست، بلکه پدیده‌ای جمعی است که به بنیادهای فرهنگی، تاریخی و اعتقادی ملت مربوط می‌شود.

عامل شاکله «هویت ملی» هر ملت ممکن است مجموعه‌ای از عوامل افسانه‌ای، اساطیری و یا تاریخی باشد. هر ملت سرگذشت مخصوص به خود را دارد که آن را از ملل دیگر مشخص می‌کند. به‌علاوه دارای قهرمانان، هم اساطیری و هم واقعی است که مانند جواهری در دل تاریخ آن ملت می‌درخشند و تمدن آن را سرزنده و پویا نگه می‌دارند. در عین حال، «هویت ملی صرفاً جنبه طبیعی ندارد، بلکه امری مصنوعی است که در گذر زمان به وسیله روایتگری ساخته و پرداخته می‌شود و سپس به‌صورت خاطره جمعی در می‌آید و بعد از آن تثبیت می‌شود. این فرایند از یک هسته مرکزی قوم مدار گسترش می‌یابد و به

کمک قوه تخیل و فرایند کلیت‌سازی، در قالب یک ملت تثبیت می‌شود و شکل هویت یکپارچه و منسجمی را پیدا می‌کند. آن‌گاه به واسطه ساز و کار و غیریت‌سازی میان خود و دیگری تمایز می‌گذارد و در مقام یک «خوبیستن جدید» یا «خوبیستن جمعی» با محیط پیرامون مرزبندی می‌کند. به این ترتیب، روند تکوین و تداوم هویت ملی در درون یک بستر صورت می‌پذیرد و سنت‌ها، تاریخ، زبان، مذهب، نهادهای سیاسی - اقتصادی و عوامل محیطی و جغرافیایی بدان معنا می‌بخشند» (احمدی، بی تا: ۲۶). هویت از دو حیث اهمیت بسزایی دارد، نخست، اینکه بیانگر تصور فرد یا جمع از خوبیستن و نحوه رابطه با دیگران است، و دوم اینکه به اقتضای شرایط اجتماعی خاصی شکل می‌گیرد و جنبه اجتماعی قوی دارد. (همان: ۳۶).

«تاریخ» نیز به‌صورت خاص نقش حساسی در شکل دادن به هویت ملی هر ملت دارد. ریشه‌های هویت یک ملت در تاریخ آن است و حمیت ملی مانند ساقه‌ای است که همه اجزای فرهنگی ملت براساس آن وحدت می‌یابند. تاریخ نشان می‌دهد که چگونه سرگذشتی مشترک برای همه ما وجود داشته و چرا سرنوشتی واحد برای همه ما در پیش است. کشورهایی که به اهمیت آشنایی مردم با تاریخ سرزمین خویش به منظور دلبستگی آن‌ها برای پاسداری از آزادی، استقلال و یکپارچگی میهن آگاهی دارند، می‌کوشند تا با روان‌ترین نوشته‌ها، به همراه طرح‌ها و نقاشی‌های پرجاذبه، تهیه فیلم‌های تاریخی، ساختن عروسک‌ها، برپایی مجسمه قهرمانان تاریخی و... از کودکی، عشق به میهن و آمادگی برای پاسداری از سرفرازی آن را در میان جامعه زنده بدارند و به آن توان ببخشند (aftab.ir).

هویت ملی ایرانی، متشکل از فرهنگ، مراسم، مذهب، سرزمین و... است که در طول تاریخ ایران شکل گرفته است. ایران دارای تمدنی با پیشینه چند هزار ساله است و به علت موقعیت خاص جغرافیایی‌اش، پذیرای انواع تفکر و اندیشه و فرهنگ‌ها بوده است. خصلت مهم تمدن ایرانی، قدرت «قتباس» آن است، بدون اینکه در تمدن‌های دیگر جذب شود. می‌دانیم که تمدن‌های کهنی مثل تمدن مصر، در اثر هجوم اقوام بیگانه، خاصیت تمدنی خود را از دست دادند و در تمدن‌های دیگر مستهلک شدند.

سابقه تمدن در ایران از قدمت بسیار برخوردار است. هویت ملی ایرانی در دوره «ساسانی» شکل گرفته است. ساسانیان مفهوم «ایران» را در سرزمین کنونی تثبیت کردند. آن‌ها چون سلسله اشکانی را قومی بیگانه می‌دانستند، سعی داشتند آثار و نمودهای فرهنگی و تمدنی اشکانی را از بین ببرند. در دوره ساسانی نهادهای سیاست و مذهب به هم گره خوردند. و قدرت ایران بسیار زیاد شد. از زمان باستان، «ایران» در مقابل «انیران» هویت ملی ایرانی را تشکیل می‌داد. ایرانیان با تکیه بر هویت ملی خود بوده که توانسته‌اند در طول سالیان دراز در مقابل هجوم اقوام غیرایرانی، مثل یونانیان، اعراب، ترکان، مغولان و... ایستادگی کنند. نه تنها تسلیم

نشوند، بلکه برعکس آن‌ها را در تمدن خود ذوب ساخته‌اند. شاعرانی مثل **فردوسی** احیاگر «هویت ملی» ایرانی هستند. فردوسی در اثر معروف خود «شاهنامه» روح هویت ملی را برابر اقوام دیگر زنده نگه‌داشته است. با حمله اعراب به ایران، هویت ملی ایرانی دچار آسیب و تزلزل شد، ولی در نهایت چون ایرانی دین اسلام را متناسب با روحیه و منش خود تشخیص داد، به این دین گروید. ولی بعدها با روی کار آمدن «امویان»، به علت خصوصیات ناسیونالیستی که آن‌ها از خود نشان می‌دادند و سیاست تبعیض نژادی آن‌ها که عرب را برتر از عجم می‌دانست، ایرانیان، دوباره هویت ملی خود را با برپایی نهضت‌های استقلال طلبانه باز یافتند که نمودهای آن را در سلسله‌هایی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و... می‌بینیم. در دوره صفوی بود که ایرانیان دوباره به وحدت «ملی» و «سیاسی» دست یافتند و «هویت ملی» با «هویت مذهبی» در آمیخت.

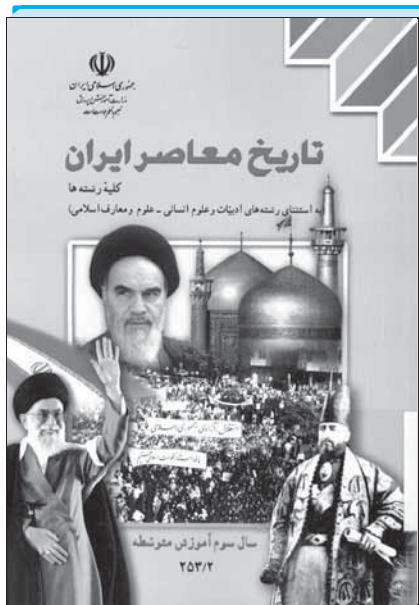
هویت مذهبی

هویت مذهبی غالب ایرانیان را، مذهب «شیعه» تشکیل می‌دهد.

امامان از دیدگاه شیعه، افرادی پاک، معصوم و مقدس به شمار می‌روند. از طرف دیگر، چون مذهب شیعه مذهبی سرزنده، پویا و فعال بود ایرانیان آن را نماد هویتی خود قرار دادند و در مقابل حکام بنی‌امیه که سیاست تبعیض نژادی را پیشه خود ساخته بودند، قرار گرفتند. به خاطر همین حس مشترک بود که حتی **اقلیت‌های مذهبی** در ایران نسبت به امامان شیعه، خصوصاً **علی (ع) و امام حسین (ع)** احترام ویژه‌ای قائل هستند و حتی در مراسم سوگواری محرم، برای سید شهیدان نذر و نیاز می‌کنند. در دوره صفویه، «هویت مذهبی» ایران همگام با هویت ملی تثبیت شد و صفویان همان‌طور که خود را وارث حکومت شاهی می‌دانستند، همچنین خود را مرید امامان معصوم نیز معرفی می‌کردند. بعد از صفویه نیز، در مقاطع مختلف، «مذهب شیعه» نقش غیرقابل انکار خود را در دوره مشروطه، انقلاب اسلامی و به‌خصوص جنگ تحمیلی نشان داد. ایران تنها کشور دنیاست که نماد مذهب را با سیاست پیوند زده و سعی دارد برنامه‌های حکومتی خود را از آموزه‌های شیعه بگیرد.

عکس: غلامرضا بهرامی





رابطه هویت ملی با هویت مذهبی در ایران

از زمان‌های
باستان، بین قوم
آریایی و آیین
مزدایی پیوند
جدایی‌ناپذیری
وجود داشته

است. از این مطلب روشن می‌شود که از زمان‌های قدیم در ایران، هویت‌های «ملی» و «مذهبی» توأم بوده و جدایی‌ناپذیر به شمار می‌رفته‌اند. فردوسی در این مورد می‌گوید:

چو بر دین کند شهریار آفرین
برادر شود پادشاهی و دین
نه بی تخت شاهی بود دین به پای
نه بی دین بود شهریاری به جای
دو بنیاد یک بر دگر بافته
برآورده و پیش خود تافته
چنان دین و شاهی به یکدیگرند
تو گویی که در زیر یک چادرند

بعد از ورود اسلام به ایران و مسلمان شدن ایرانیان، دین اسلام، به خصوص «مذهب تشیع» جای آیین زردشتی را گرفت و هویت تازه‌ای به ایرانیان بخشید. بعد از حمله اعراب مسلمان به ایران، در هویت ملی ایرانی تا حدی گسست به وجود آمد، ولی هویت مذهبی آنان با گرایش‌های شیعی به حیات خود ادامه داد. این روند تا دوره صفوی ادامه داشت. «پادشاهان صفوی، گرچه تشیع را مذهب رسمی ایران اعلام کردند و بسیاری از سیاست‌های داخلی و خارجی آن‌ها دال بر تأثیرپذیری از این عنصر دینی بود، با این همه به هیچ‌وجه با میراث ملی ایران، یعنی مظاهر ایران باستان در عرصه تاریخ‌نگاری یا ادبی ستیزه‌جویی نداشتند. برعکس شواهد تاریخی نشان‌دهنده این واقعیت است که صفویه نیز به نحوی بر اهمیت عنصر ملیت ایران در جامعه آگاه بودند و از آن بهره‌برداری نیز می‌کردند. این بهره‌برداری را نیز نمی‌توان نوعی فرصت‌طلبی ابزار گرایانه برای استحکام نظام سیاسی آن دوره دانست، بلکه بیشتر بیانگر تأثیر عناصر تاریخی هویت ملیت ایرانی بود. بدین ترتیب رابطه میان دین و ملیت ایرانی به‌طور کلی

رابطه‌ای سازگارانه بوده است» (احمدی، بی تا: ۶۶). نکته در خور توجه اینکه تجربیات تاریخی نشان داده است، هر گاه به یکی از این دو هویت (ملی یا مذهبی) اهمیت بیشتر داده و یکی را از گردونه خارج کرده‌ایم، همواره ضرر دیده‌ایم. در این مورد شریعتی می‌گوید: «طی ۱۴ قرن همراهی تاریخ ایران و اسلام، فرهنگی غنی و گسترده پدید آمده است که در آن، هیچ یک را نمی‌توان از دیگری باز شناخت. فرهنگ ایرانی، بدون اسلام جستن، به همان اندازه محال است و غیر قابل تصور که فرهنگ اسلامی را بدون ایران دیدن» (شریعتی، ۱۳۷۶: ۱۴۶).

همان‌طور که شناسنامه هر شخص هویت فردی او را نشان می‌دهد، هویت ملی نیز با مطالعه «تاریخ» به دست می‌آید. یکی از دستاوردهای ارزنده مطالعه تاریخ، تقویت حس «ملی» و «مذهبی» است. تقویت حس ملی و مذهبی برای همه خصوصاً برای نسل جوان که در حال تکوین شخصیت فردی و اجتماعی خود است، بسیار فایده دارد. با مطالعه تاریخ، هر شخص به هویت ملی و مذهبی خود پی می‌برد و می‌فهمد که موقعیت و وضعیت کنونی وی، مرهون تلاش افراد و بازیگرانی است که در صحنه تاریخ نقش خود را ایفا کرده‌اند. حالا نوبت اوست که باید بازیگر این صحنه باشد، پس چه بهتر که در ایفای نقش خود بهترین باشد.

بحران هویت عبارت است از عدم توازن فرد با دیگران که این (دیگران) ممکن است فرهنگ، تاریخ، مذهب و... باشد

پی‌نوشت‌ها

1. Alienation
2. Assimilation
3. Identity

منابع

۱. شریعتی، علی؛ بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران: انتشارات الهام، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.
۲. احمدی، حمید؛ ایران: هویت، ملیت، قومیت. مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، بی تا.
3. <http://www.hawzah.net/hawzah/magazines/magartprint.aspx?id=21624>
4. <http://www2.irib.ir/radio.javan>.
5. <http://aftab.ir/articles/art-cultural-heritage/c5c1177938988personality-p1.php>

موزه برادران امیدوار

بهار جوانان

آن روز هر کس را که می‌دیدم با او درباره برادران امیدوار و اتفاقاتی که برایمان افتاده بود حرف می‌زدم. تصمیم گرفتم یکشنبه باز به موزه بروم. دختر عمو هم از من بی‌رغبت‌تر نبود و یکشنبه، این بار با یکی از دوستانش، سه نفری، روانه کاخ سعدآباد شدیم.

راه را یاد گرفته بودیم و یکرست رفتیم سر اصل مطلب. از خوش‌شانسی ما یکشنبه روز جهانگردی بود و بازدید از تمام قسمت‌ها رایگان، اما موزه از روز قبل هم خلوت‌تر بود و اگر بازدیدکننده‌ای دیده می‌شد، ایرانی نبود! فقط بخش موزه برادران شلوغ‌تر از قبل بود. پیرمرد سرحال ما، **عیسی امیدوار**، با لبخندی بر لب میان بازدیدکننده‌هایی که دورش را گرفته بودند ایستاده بود. راهی باز کردم و درست از روبه‌روی او در آمدم. با دیدن من گفت: «شما جوان‌های امروز، چرا سفر نمی‌کنید؟ فقط تا ظهر می‌خوابید!»

هم حق داشت و هم نداشت! به هر حال من نمی‌توانستم خود و شرایط زندگی‌ام را با آن دو برادر مقایسه کنم، ولی در این که همت آن‌ها را نداشتم و خیلی وقت‌ها کوتاهی می‌کردم، شکی نبود. بازدیدکننده‌ها یکی یکی با او عکس می‌گرفتند و هر از گاهی سؤالی پرسیده و صحبتی می‌کردند. **می‌دانستم مردی که آنجا ایستاده کوهی از خاطرات، تجربه و دانش است.** با اشتیاق زیاد اما ذهن خالی رفته بودیم. ذهنم پر از سؤال بود. پر از چراها و چگونگی‌ها...

در موزه برادران امیدوار چه می‌بینید؟

عیسی و عبدالله امیدوار، دو برادر از یک خانواده هشت‌نفری هستند که در طی دو سفر بسیار طولانی تمام دنیا را زیر پا گذاشته‌اند. **سفر اولی که هفت سال به طول انجامید با دو موتورسیکلت و سفر سه ساله دوم با اتومبیل!** آنچه در موزه دیده می‌شود به نوعی یادگاری‌هایی از این چند سال سفر آن‌هاست. **حیوانات خشک شده، مجسمه‌های کوچک، سازهای قبیله‌ای، اسکلت سرانسان، جانوران دریایی، عاج فیل، کلکسیون‌های پروانه‌های رنگی به اضافه عکس‌هایی که دورتادور موزه بر دیوار قرار دارد.** هر کدام از این آثار، روایتگر نقطه‌ای از دنیا است. همچنین بخشی از وسایل سفر این دو برادر مانند **دوربین، عینک و لباس‌هایشان** نیز در قسمتی از موزه دیده می‌شود.

می‌توان گفت دستاوردهای برادران امیدوار یعنی هر آنچه در موزه دیده می‌شود و نیز **سفرنامه** ارزشمند آن‌ها برگ‌هایی از تاریخ‌اند، چرا که آن‌ها، شخصیت‌ها، مکان‌ها و فرهنگ‌های هر نقطه از جهان را در تاریخ خاصی ثبت نموده‌اند که شاید نه در گذشته و نه در آینده به آن صورت نبوده و نباشند.

دختر عمویم یکی دو سال از خودم کوچک‌تر است. آن روز حرف کاخ **سعدآباد** را زد و حسایی مرا به فکر انداخت. این شد که نزدیک‌ترین تاریخ ممکن را در نظر گرفتیم و برنامه بازدید گذاشتیم. روزی که می‌خواستیم برویم، طبق معمول حدود یک ساعت از زمانی که قرار بود، دیرتر بیدار شدیم و کمی با عجله راه افتادیم! هم من هم دختر عمویم قبلاً قسمت‌هایی از کاخ را دیده بودیم. پس کمی صرفه‌جویی کردیم و بلیت چهار بخش را بیشتر نگرفتیم. از بین همه اسم‌ها، **«برادران امیدوار»** برایم تازگی داشت.

اول راه سرحال بودیم و هوا هم عالی. پس به ون‌هایی که بازدیدکنندگان را جابه‌جا می‌کرد توجه نکردیم و سلاسه سلاسه راه افتادیم. با اینکه هر دویمان قبلاً کاخ را دیده بودیم خیلی طول کشید تا کاخ سبز و موزه برادران امیدوار را پیدا کنیم که انگار در بلندترین ارتفاع بودند! دختر عمویم می‌گفت: «**واسه همین اسمش برادران امیدواره، چون باید خیلی امیدوار بود تا بهش رسید!**» البته ما مدام می‌ایستادیم و من عکاسی می‌کردم.

بالاخره پیدایش کردیم. از درکه وارد شدیم پیرمرد خوش‌تیپ و کروات‌زده‌ای توجه‌مان را جلب کرد که نزدیک ورودی ایستاده بود. از خستگی زیاد، دیگر انرژی برای کنجکاوی نداشتیم. پس، از آن پیرمرد گذشتیم و مشغول تماشای عکس‌ها و اشیای موزه شدیم. آخرین عکسی که دیدیم از همان پیرمرد بود! شروع به خواندن توضیحات زیر عکس کردم:

«عیسی امیدوار...!»

و هنوز چند کلمه بیشتر نخوانده بودم که فریاد دختر عمویم بلند شد:

«**کنکه این یکی از برادرهاست...؟!!**»

لحظه‌ای به هم خیره شدیم و شروع به دویدن کردیم! «**ببخشید این آقای که الان اینجا ایستاده بودند، کجا رفتند؟**» مسئول بلیت‌ها با بی‌حوصلگی جواب داد: «**رفتند...**»

«**رفتند؟... کجا؟**»

«**احتمالاً یکشنبه بیان.**»

دل‌مان سوخت و خستگی به تنمان نشست. دست از پا درازتر از موزه بیرون آمدیم و به جای خود آقای امیدوار با ماشین قشنگشان عکس گرفتیم.

خیلی کم پیش می‌آید که آدم با شخصیت‌های بزرگی چون برادران امیدوار که با همتی بلند تمام دنیا را زیر پا گذاشته‌اند، در یک زمان و مکان باشد و بتواند به جز مطالعه آثار ماندگاری که از خود به‌جای گذاشته‌اند خودشان را هم ببینند و با آن‌ها، ولو چند کلمه کوتاه صحبت کند. البته می‌دانید که از این دو برادر تنها یکی، و آن هم آقای عیسی امیدوار - همان پیرمرد! - در ایران است.

قرارداد هزاره و نهصد و نوزده

دبیر تاریخ ناحیه ۲ زنجان
شهلا اسم خانی

مقدمه

با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که منجر به سقوط نظام تزاری گردید، رژیم جدید کمونیستی که مدعی طرفدار توده‌ها بود در صدد برآمد به تجاوزات روسیه نسبت به همسایگان پایان بخشد. در نتیجه این سیاست توافق‌هایی که روسیه تزاری و انگلیس علیه تمامیت ارضی ایران با یکدیگر صورت داده بودند از بین رفت. در پایان جنگ جهانی اول، روسیه با انقلاب، آلمان با شکست و عثمانی با شکست و تجزیه از صحنه سیاست ایران، و حتی خاورمیانه، خارج شده بودند و از آن پس سرنوشت خاورمیانه در اختیار انگلستان که ریشه در این منطقه داشت قرار گرفت. آمریکا که فاتح دیگر جنگ بود، در آن زمان علاقه نداشت تا با دول اروپایی در سیاست‌های استعماری‌شان در آسیا و آفریقا همکاری داشته باشد. از سوی دیگر با سقوط روسیه تزاری که بزرگ‌ترین رقیب انگلیس در مبارزات استعماری بود نیروی دیگری که بتواند در برابر خواسته‌های آن دولت مقاومت کند وجود نداشت. در این زمان، دولت انگلیس، که فاتح اصلی جنگ بود، از اینکه ارتش روسیه ایران را تخلیه کرده خوشحال شد و در صدد برآمد با استفاده از اوضاع شرایط جدید طرح‌هایی را در خصوص طرح‌های دولت ایران و از جمله تصرف ماوراء قفقاز به اجرا درآورد. انگلیسی‌ها که از رشد جنبش‌های آزادی‌خواهی در شمال ایران برآشفته بودند کوشش داشتند آن‌ها را خفه کنند و نگذارند آثار این جنبش‌ها به مناطق دیگر به‌ویژه به هندوستان سرایت کند؛ در نتیجه خود را برای اشغال ایران آماده کردند و در اواسط سال ۱۹۱۵ سرتاسر خاک ایران را زیر نظارت خود گرفتند. آن زمان انگلستان در ایران از یک انحصار بازرگانی واقعی برخوردار بود. نفت جنوب ایران در دست انگلیسی‌ها بود. تلگراف توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد، علاوه بر آنکه مکاتبات پستی را نیز کنترل و بازرسی می‌کردند. بانک شاهنشاهی که دارای امتیاز انحصاری نشر اسکناس بود و به‌طور استثنایی معاملات با بقیه کشورها را در انحصار داشت نیز متعلق به انگلیسی‌ها بود. بدین ترتیب برای انگلیسی‌ها دغدغه دیگری غیر از تحمیل سیاست خود بر ایران و تحکیم هرچه بیشتر آن باقی نمی‌ماند. اما در ایران، آن‌ها در مقابل خود، سلطنت تضعیف شده‌ای را می‌یافتند که در

دست‌های پادشاه جوانی، چون احمدشاه قرار گرفته بود که گرچه بسیار مستعد و از آموزش معلمان فرانسوی برخوردار ولی خام بود و برای رهبری کشور آشوب‌زده‌یی چون ایران هنوز بسیار بی‌تجربه می‌نمود. تنها یکی از دولت‌مردان ایران بر اوضاع سیاسی کشور سلطه کامل داشت و او **وثوق‌الدوله** نخست‌وزیر، طرف ثنوی امضاکننده قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود. بنابراین فرصت برای استعمارگر قدرتمندی چون انگلیس بسیار مناسب بود که به شکلی ایران را در چنگال گیرد.

کلیدواژه‌ها: قرارداد ۱۹۱۹، وثوق‌الدوله، احمدشاه

ایران و کنفرانس صلح ورسای

دولت ایران که در نتیجه جنگ جهانی اول دچار خسارات و صدمات فراوانی شده بود و به‌خصوص در آخرین سال جنگ، به‌علت بروز قحطی هزاران نفر از مردم آن تلف شده بودند به محض اینکه کنفرانس صلح در ژانویه ۱۹۱۹ در ورسای فرانسه تشکیل شد تصمیم گرفت نمایندگان به کنفرانس اعزام کند و خواسته‌های خود را به اطلاع دول فاتح برساند. هیئت ایرانی به ریاست **مشاور الممالک انصاری** وزیر امور خارجه در معیت محمدعلی ذکاءالملک فروغی رئیس دیوان عالی کشور رهسپار فرانسه گردید و تقاضای شرکت در جلسات کنفرانس صلح را نمود. دولت انگلستان به بهانه اینکه ایران در جنگ رسماً بی‌طرف بوده و در آن شرکت عملی نداشته است با پذیرفتن هیئت ایرانی مخالفت کرد. این در حالی بود که هیئت آمریکایی متوجه حقانیت ایران شد و مساعی زیادی در مورد پذیرفتن ایران در کنفرانس به کار برد ولی انگلیسی‌ها به هیچ‌وجه حاضر به تغییر عقیده نشدند.

هیئت ایرانی که از ورود به جلسات مایوس شده بود تقاضای خود را در جزوه‌ای انتشار داد و آن را به هیئت نمایندگی عضو کنفرانس فرستاد. این تقاضا شامل سه قسمت سیاسی، اقتصادی و قضایی بود. اما باز هم، در اثر مخالفت دولت انگلستان، کنفرانس صلح ورسای به تقاضای دولت ایران ترتیب اثر نداد و البته در داخل هم وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر، آن‌طور که باید و شاید از هیئت نمایندگی ایران پشتیبانی نکرد (مه‌دوی، ۱۳۶۴: ۳۵۸)

سه تن از وزرای ایرانی که از رجال با سابقه به‌شمار می‌رفتند در امضای قرارداد

۱۹۱۹ دست داشتند. وثوق‌الدوله، نخست‌وزیر؛ شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله،

وزیر خارجه و شاهزاده اکبر میرزا صارم‌الدوله، وزیر دارایی وقت

کاکس، چارچوب قرارداد میان انگلستان و ایران
رفته‌رفته شکل گرفت.

هدف کرزن از قرارداد ۱۹۱۹

هدف لرد کرزن از بستن قرارداد ۱۹۱۹ با حکومت
وثوق‌الدوله، استقرار نوعی نظام مستشاری در ایران
و تحت‌الحمایه کردن غیرمستقیم کشور ما بود. زیرا
پس از تأسیس جامعه ملل و امضای منشور آن،
تجاوز مستقیم به استقلال کشورها و اشغال خاک
آن‌ها رسماً ممنوع بود و در کشوری مثل ایران

نقشه‌های انگلیس برای سلطه بر آسیا

نیروهای انگلستان که در جنگ جهانی اول فاتح
اصلی به‌شمار می‌رفتند، سراسر ایران، خاورمیانه،
قفقاز و ترکستان را تحت تصرف داشتند. اکنون
هم با سقوط دولت تزاری که بزرگ‌ترین رقیب این
دولت در مبارزات مستعمراتی بود، دیگر نیرویی
که بتواند در برابر خواسته‌های آن دولت مقاومت
کند وجود نداشت، به همین جهت **لرد کرزن**
وزیر خارجه انگلستان که مظهر سیاست استعماری
آن دولت به‌شمار می‌رفت نقشه‌های وسیعی برای
سلطه بر سراسر آسیا مطرح کرد. (همان: ۳۶۰)

بدین منظور، انگلیسی‌ها در مرحله اول به تقویت
جمهوری‌های ضد کمونیست قفقاز (آذربایجان،
گرجستان و ارمنستان) پرداختند و با کمک
مسیحیون نظامی خود، ژنرال تامپسون، نیروهایی
را در کشورهای سه‌گانه مزبور به‌وجود آوردند تا
در صورت پیش‌روی ارتش سرخ، بتوانند سدی در
مقابل آن‌ها ایجاد کنند. با راهنمایی انگلیسی‌ها
دولت جمهوری مساوات آذربایجان اقدام به برقراری
روابط سیاسی با دول خارجی کرد که در پی آن
دولت ایران در اوت ۱۹۱۹ و دولت عثمانی در
ژانویه ۱۹۲۰ دولت مزبور را به رسمیت شناختند.
در پاییز ۱۹۱۹ هیئتی به ریاست **سیدضیاءالدین**
طباطبایی مدیر روزنامه رعد، که از طرفداران
و نزدیکان وثوق‌الدوله بود، به باکو رفت تا زمینه
انعقاد همکاری بین دو کشور را فراهم کند تا بعد به
گرجستان و ارمنستان بپردازد. (همان: ۳۶۰)

در مرحله دوم انگلیسی‌ها به‌طور محرمانه
وثوق‌الدوله را برای انعقاد قراردادی وارد مذاکره
کردند که شباهت بسیاری به قرارداد تحت‌الحمایگی
داشت. **کاکس**، وزیرمختار انگلستان، آدم بسیار
فعالی بود و از روز ورود به تهران به جست‌وجوی
چارچوب مناسبی برای اجرای نقشه بزرگ کرزن
پرداخت.

وی با جدیت تمام در اندیشه نوعی قیمومت بود.
معلوم نیست چه چیزی عاقبت کرزن و کاکس را
واداشت که از فکر قیمومت منصرف شوند، ولی در
گفت‌وگوهای وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله و فیروز و



وثوق‌الدوله

هیئت به تقاضای این سه وزیر که طی دوران پناهندگی، مواجی معادل درآمد هنگفت املاکشان در تهران، اصفهان یا همدان دریافت کنند، صریحاً جواب رد دادند. (اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، ۱۳۶۵، ج ۱)

مفاد قرارداد ۱۹ اوت ۱۹۱۹

«نظر به روابطی که از قدیم بین دولتین ایران و انگلیس وجود داشت و اعتقاد به اینکه مسلمانان مشترک و اساسی هر دو دولت در آینده استحکام این روابط را ایجاد می‌نماید و از آنجایی که ترقی و سعادت ایران باید به حد کمال پیشرفت کند بین ایران از یک طرف و وزیرمختار اعلی حضرت پادشاه بریتانیای کبیر به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر می‌گردد:

۱. دولت انگلستان با قاطعیت هر چه تمام‌تر تعهداتی را که در سابق به احترام مطلق از استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می‌نماید.
۲. انگلستان، به خرج دولت ایران، امکان خدمت مستشاران متخصص را پس از مشورت با دولت ایران فراهم خواهد ساخت. این مستشاران بنا به قرارداد استخدام شده و به ایشان اختیارات کافی اعطا خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشاران خواهد بود.
۳. دولت انگلستان، به هزینه دولت ایران، تعداد صاحب‌منصبان و مقدار ذخایر و مهمات نوع جدید را که لازم و کفایت آن توسط یک کمیسیون مختلط از متخصصین نظامی ایران و انگلیس تصدیق شود در اختیار دولت ایران خواهد گذاشت. این کمیسیون که فوری جمع خواهند شد به منظور تخمین احتیاجات قشون متحدالشکل است که دولت ایران در نظر دارد جهت استقرار و حفظ نظم در کشور و سرحدات آن تشکیل دهد.
۴. دولت انگلستان برای تهیه وسایل نقدی اصلاحات مذکور در مواد ۲ و ۳ این قرارداد، پیشنهاد تهیه و ترتیب انجام قرضه کافی را به دولت ایران می‌نماید و تضمین مناسب آن توسط دولتین در مطالعه گمرکی و منابع دیگری که در دسترس دولت ایران باشد جست‌وجو خواهد شد. در مدت تکمیل مذاکرات این وام، دولت انگلستان از بابت آن به‌طور مساعده وجوه لازم را برای شروع اصلاحات مذکور پرداخت خواهد نمود.
۵. دولت انگلستان با تصدیق کامل به احتیاج مبرمی که دولت ایران برای توسعه وسایل

اقدام به چنین عملی یعنی اشغال دایم و مستقیم آن در حکم انتحار سیاسی بود.

امضاکنندگان قرارداد ۱۹۱۹

سه تن از وزرای ایرانی که از رجال با سابقه به‌شمار می‌رفتند در امضای قرارداد ۱۹۱۹ دست داشتند. **وثوق الدوله**، نخست‌وزیر؛ شاهزاده فیروز میرزا **نصرت الدوله**، وزیر خارجه و شاهزاده اکبر میرزا **صارم الدوله**، وزیر دارایی وقت.

سه وزیر مذکور، که این قرارداد را از جانب دولت ایران امضا کرده بودند، بی‌آنکه اعضای دیگر کابینه را از جریان مذاکرات مطلع سازند، از عاقبت خود بی‌بمناک بودند و می‌ترسیدند که پیش از تصویب قرارداد در مجلس، انقلابی در ایران رخ دهد و زمام حکومت از دستشان خارج شود. از این جهت، برای رهایی از کیفری که احتمال می‌رفت دامنگیرشان شود، دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا درخواست کرده بودند:

۱. تضمین نامه کتبی دولت بریتانیا که اگر در نتیجه بسته شدن قرارداد در ایران شورش برپا شد و حکومت وثوق الدوله سقوط کرد دولت انگلستان هر سه وزیر را در یکی از مستملکات خود به‌عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد.
 ۲. به هر کدام از این پناهندگان سیاسی در طول مدت تبعید که ممکن بود تا آخر عمرشان طول بکشد، حقوقی برابر عایدات شخص آن‌ها در ایران پرداخت شود که بتوانند بقیه عمر را در رفاه و آسایش به‌سر برند.
- وزیر مختار بریتانیا در تهران قسمت اول این تقاضا را قبول و تضمین‌نامه‌ای به شرح زیر تسلیم هر یک از وزرای سه‌گانه کرد:

عالیجناب

بر حسب اجازه‌ای که از طرف حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان به دستدار داده شده است، با کمال خوشوقتی به اطلاع می‌رسانم که با توجه به قراردادی که همین امروز - نهم اوت ۱۹۱۹ - میان دولتین بریتانیای کبیر و ایران بسته شد، حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان آماده است در صورت احتیاج به‌وسیله مقامات سفارت انگلیس در تهران از شما پشتیبانی کند و اگر لازم شد آن عالیجناب را در یکی از سرزمین‌های متعلق به امپراطوری بریتانیا به‌عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد.

با احترامات: پرسی. ز. کاکس

خبر انعقاد قرارداد ایران

انگلیس در منابع خارجی

انتشار یافت و طوفانی

از خشم و غضب را در

میان میهن پرستان ایرانی

برانگیخت و همه یک‌دل و

یک‌زبان بانیان و عاقدان

قرارداد را، که ایران را در

واقع به صورت تحت‌الحمايه

انگلیسی‌ها در می‌آورد مورد

شماست قرار دادند



شادروان ملک‌الشعراى بهار، که مسلماً به وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه دو بازیگر صحنه سیاست ایران در آن عصر ارادت می‌ورزیده است، پس از ذکر شماری از اقدامات مفید دولت مقتدر وثوق‌الدوله (کابینه دوم) از قبیل کیف‌دادن اعضای کمیته مجازات و جلب و اعدام ماشاءالله خان و نایب حسین کاشی که در میدان توپخانه (امام خمینی فعلی) به دار آویخته شدند و رجبعلی و جعفر قلی راهزنان مشهور و رضا جوزانی یاغی، که به دست سردار جنگ در اصفهان انجام گرفت، می‌نویسد: «این اقدامات موجب ایجاد امنیت و مقدمه اصلاحاتی شد که اگر تا امروز باقی می‌ماند دچار مصایب تاریخی گذشته و حال نمی‌شدیم. ولی گویا راست است که «ایران نفرین کرده است». این سخن هر چند خرافی و بی‌بنیاد است اما وقتی با سیر تاریخ مقابله شود جای‌جای به‌خاطر شخص متفکر خطور می‌نماید.» (شمیم، ۱۳۶۲: ۵۸۴)

بازتاب خبر قرارداد

بلافاصله پس از امضای قرارداد، انگلیسی‌ها شروع به اجرای آن نمودند و قبل از آنکه به تصویب مجلس برسد و مراحل قانونی خود را طی کند مبلغ دو میلیون لیره با بهره‌دهی هفت درصد در اختیار وثوق‌الدوله قرار دادند و یک هیئت نظامی به ریاست ژنرال ویکسون و یک هیئت مالی به ریاست سیدنی آرمیتاژ اسمیت به تهران فرستادند تا ارتش و دارایی کشور را قبضه نمایند. خبر انعقاد قرارداد ایران و انگلیس در منابع خارجی انتشار یافت و طوفانی از خشم و غضب را در میان میهن پرستان ایرانی برانگیخت و همه یک‌دل و یک‌زبان بانیان و عاقدان قرارداد را، مورد شماتت قرار دادند. دولت‌های آمریکا و فرانسه هم که از نقشه‌های جاه‌طلبانه استعماری انگلستان ناراضی بودند به جانب‌داری از ایرانیان برخاستند. دولت آمریکا برای نخستین بار دست از سیاست انزواطلبی خود در خاورمیانه کشید و لاتسینگ وزیر خارجه آن کشور در جواب لرد کرزن (که کمک آن کشور را در حفظ منافع بریتانیا در ایران خواسته بود) صریحاً اظهار داشت ایالات متحده قرارداد را تأیید نمی‌کند و سعی خواهد کرد سوءظن و ناراضی‌ها را که در میان ایرانیان به‌وجود آمده است از بین ببرد. مطبوعات فرانسه نیز با حملات شدید به این قرارداد و سیاست استعماری انگلیس با میهن پرستان ایرانی هم‌صدا شدند. این امر باعث

حمل و نقل، هم برای پیشرفت بازرگانی و هم جلوگیری از قحطی، دارا می‌باشد حاضر است به‌منظور تشویق اقدامات مشترک ایران و انگلیس با دولت ایران در زمینه ساختمان راه‌آهن یا انواع دیگر حمل و نقل همکاری نماید ولی همیشه مشروط است بر اینکه مسائل مربوط توسط متخصصین مطالعه شود.

۶. دولتین موافقت می‌نمایند که هیئت مختلط متخصصین برای مطالعه و تجدیدنظر در تعرفه گمرکی موجود تعیین شود تا مجدداً تنظیم آن بر پایه حفظ منافع کشور و سعادت آن استوار گردد.» (آشینی و پیرنیا، ۱۳۸۰: ۹۹۳)

ظاهراً حق ایران در این موضوع رعایت شده و انگلیس قصد همکاری منصفانه و دوستانه داشت. در صورتی که برای سیاست استعماری آن کشور امکان نداشت که بتواند کوچک‌ترین منافع خود را به‌خاطر ایران از دست بدهد.

با نگاه به مواد قرارداد می‌توان دریافت که با این شیوه، انگلیسی‌ها سیطره خود را بر ارتش ایران که آن‌ها به‌ویژه در آن دوره از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود، تثبیت می‌کردند. همچنین با ورود مستشاران به سازمان‌های اداری و دولتی ایران، نفوذ خود را در بخش‌های مختلف گسترش می‌دادند. از طرف دیگر با صدور کالاهای خود به ایران از محل تعرفه‌های گمرکی نیز منافع خود را تأمین می‌کردند. این قرارداد به قدری برای انگلیسی‌ها حیاتی بود که برای انعقاد آن بیش از یک‌صد و سی هزار لیره خرج کردند و رشوه دادند. عمده این رشوه‌ها هم به وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله تعلق گرفت و بخش دیگر به افرادی مثل سیدضیاءالدین طباطبایی و افرادی مانند ملک‌الشعراى بهار که در مدح وثوق‌الدوله اشعار زیادی گفته بود، اختصاص یافت.

ملک‌الشعراى بهار فردی ایران‌دوست بود، ولی شاید به‌خاطر همان رشوه‌ای که از بابت قرارداد ۱۹۱۹ دریافت کرد، موضع تند و پرخاش‌جویانه‌ای علیه آن نگرفت و هم‌صدا و هم‌دوش سایر مخالفان حرکت نکرد. او در بعضی از اشعار خود از وثوق‌الدوله تمجید نموده و موضع او را در مقابله با نهضت جنگل و سرکوب آن ستوده و از او تقدیر به‌عمل آورده است و در همان حال اقدام حسن پیرنیا معروف به مشیرالدوله را در به شهادت رساندن شیخ محمد خیابانی تقبیح نموده است. (رمضانی، ۱۳۶۲: ۵۴ - ۴۷)

ضیافت رسمی پادشاه انگلیس سخنی در مورد قرارداد اظهار کند و با همهٔ مساعی که نصرت‌الدوله و ناصرالملک نایب‌السلطنه سابق در این مورد به کار بردند زیر بار نرفت تا جایی که این موضوع باعث شد انگلیسی‌ها به احمدشاه پیغام دادند در صورت عدم اظهار موافقت با قرارداد، باعث انقراض سلسلهٔ قاجار خواهند شد. پادشاه قاجار باز هم اعتنایی نکرد و بدون هیچ اظهارنظری به نفع قرارداد، به پاریس مراجعت کرد.

و ثوق‌الدوله که از این شکست خود به شدت ناراحت شده بود برای آنکه میدان عملیاتش در ایران خالی باشد و بتواند هرچه زودتر مواد قرارداد را به موقع به اجرا بگذارد سعی کرد هرچه بیشتر شاه را در اروپا نگه دارد و به این جهت به عناوین مختلف و حتی عدم ارسال هزینهٔ سفر شاه، در مراجعت وی به ایران اشکال تراشی کرد. سرانجام احمدشاه در ژوئن ۱۹۲۰ به تهران بازگشت و مورد استقبال شایان و فراوان مردم که از مقاومت او آگاه شده بودند قرار گرفت. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۳۶۰ تا ۳۶۳)

و ثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹

دولت و ثوق‌الدوله بدون اینکه قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند آن را به مرحلهٔ اجرا گذاشته بود و به مشاور مالی انگلیس به نام سیدنی آرمیتاژ اسمیت نیز اختیار داد که از سوی دولت، قراردادی با شرکت نفت ایران و انگلیس ببندد و ضمن آن مبنایی تعیین شود که از روی آن بتوان منافع خالص شرکت مزبور را برای پرداخت حق الامتياز به دولت ایران محاسبه کند. قرارداد مزبور در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۰ برابر با ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ (۱۲۹۸ خورشیدی) بسته شد. در همان روز قرارداد دیگری به امضا رسید که به موجب آن مقرر گردید شرکت نفت ایران و انگلیس جهت تسویهٔ همهٔ مطالبات عقب‌افتاده، مبلغ یک میلیون لیره به دولت ایران بپردازد.

چون مردم ایران از بسته شدن قرارداد ۱۹۱۹ ناراضی بودند و می‌دانستند که قرارداد مزبور، ایران را از دست‌نشانندگان دولت بریتانیا قرار می‌دهد در همه‌جا با آن به مخالفت برخاستند. و ثوق‌الدوله که خود آن را امضا کرده بود، با زندانی کردن مخالفان و فرستادن احمدشاه به اروپا و توقیف برخی از روزنامه‌ها به اجرای مواد قرارداد سرگرم

شد که آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها محبوبیت زیادی بین ایرانیان پیدا کنند و به صورت دوستان بی‌نظری جلوه نمایند.

مسافرت احمدشاه به اروپا

دو روز بعد از امضای قرارداد و ثوق‌الدوله - کاکس، احمدشاه برای نخستین بار عازم سفر رسمی به اروپا شد. و ثوق‌الدوله، شاهزاده نصرت‌الدوله وزیر امور خارجهٔ جدید را که مورد اعتمادش بود همراه شاه کرد تا در کشورهای اروپایی وی را وادار به ایراد بیاناتی در موافقت با قرارداد بنماید. احمدشاه از تهران به استانبول و از استانبول به پاریس رفت. با اینکه سفر احمدشاه به فرانسه سفری شخصی بود، المون پوآنکاره رئیس‌جمهوری آن کشور از وی دیدن کرد و به‌طور محرمانه او را از مخالفت دولت فرانسه با قرارداد و پشتیبانی که از مساعی وی در این باره به‌عمل خواهد آمد مطمئن ساخت. به‌دنبال این ملاقات سفارت ایران در پاریس اعلامیه‌ای انتشار داد و مظلومیت دولت ایران را در مقابل انگلستان اعلام و مخالفت قاطعانهٔ ایرانیان را با قرارداد ننگین و ثوق‌الدوله - کاکس، متذکر گردید. نصرت‌الدوله از انتشار این اعلامیه عصبانی شد و ممتازالسلطنه وزیرمختار (سفیر) ایران را از سمت خود عزل کرد و دستور داد پرچم ایران را بر فراز عمارت دیگری که برای سفارت انتخاب نموده بود برافراشتند. اما دولت فرانسه اعلام داشت که کماکان ممتازالسلطنه را وزیر مختار و نمایندهٔ قانونی ایران می‌شناسد و پرچم ایران را از فراز سفارتخانهٔ جدید پایین کشیدند. پس از این ماجرا احمدشاه عازم انگلستان گردید. قبل از این تاریخ رسم دربار انگلستان بر این بود که همیشه ولیعهد آن کشور به استقبال پادشاهان ایران می‌رفت و پذیرایی می‌نمود و سپس در لندن بین سلاطین دو کشور ملاقات صورت می‌گرفت، اما این بار چون انگلیسی‌ها قصد تحجیب احمدشاه را داشتند جورج پنجم - پادشاه بریتانیا - شخصاً از احمدشاه استقبال کرد. با این حال احمدشاه حاضر نشد در

مردم ایران از بسته شدن

قرارداد ۱۹۱۹ ناراضی

بودند و می‌دانستند که

قرارداد مزبور، ایران را

از دست‌نشانندگان دولت

بریتانیا قرار می‌دهد در

همه‌جا با آن به مخالفت

برخاستند

شد. خوشبختانه مجمع اتفاق ملل که تازه در ژنو برپا شده بود، با این قرارداد مخالفت کرد و آن را به رسمیت نشناخت و دولت آمریکا نیز پیمان مورد اشاره را به منزله شکست بیانیۀ پریزیدنت ویلسون، رئیس جمهور دورۀ جنگ آمریکا دانسته و به دولت انگلیس آگاهی داد که دولت آمریکا از این قرارداد پشتیبانی نمی نماید. (آشتیانی و پیرنیا، ۱۳۸۰: ۹۹۳)

البته بدهی بود که همه طرفداری ها و اعتراضات دولت ها در جهت منافع بیشتر برای خود بود. به طوری که معاون وزیر خارجه آمریکا در تلگرافی به سفیر آن کشور در ایران نوشت: «وزارت امور خارجه آمریکا نگران است که چنانچه پیمان به تصویب ایران برسد کمپانی نفتی آمریکا برای به دست آوردن امتیازهای نفتی در ایران دچار مشکلات فراوان شود. (<http://porum.p3oparsi.com/showlhvhead>)

سفارت فرانسه اخباری حاکی از مخالفت شدید مردم ایران و مطبوعات با قرارداد منتشر می کرد. کار به جایی رسید که نصرت الدوله فیروز، وزیر خارجه دولت وثوق الدوله، دست به دامان مقامات انگلیسی شد تا از انتشار اخبار مطبوعات آمریکا و فرانسه در ایران جلوگیری کنند.

دولت شوروی در پیامی خطاب به کارگران و دهقانان ایران اعلام داشت که قرارداد ۱۹۱۹، ایران را از زمره کشورهای مستقل جهان محو کرده و ملت ایران را به نابودی کشانیده است و دولت شوروی این قرارداد را به رسمیت نمی شناسد. بدین ترتیب در تهران مبارزه با قرارداد گسترش یافت. از جمله یحیی دولت آبادی مقاله ای با نام مستعار در روزنامه نیمه رسمی منتشر کرد و عده زیادی از وعاظ نیز در منابر و مجالس روضه خوانی قرارداد را نکوهش نمودند.

الغای رسمی قرارداد ۱۹۱۹

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تغییر اوضاع ایران قرارداد وثوق الدوله اثر وجودی خود را از دست داد؛ از این رو انگلیسی ها لازم ندیدند که موضوع قرارداد همچنان زبازد عام و خاص باشد و بهانه ای به دست میلیون ایرانی و جراید و مقامات سیاسی خارجی بدهد. از طرفی دولت روسیه رسماً الغای کلیه عهدنامه ها و امتیازاتی را

که دولت روسیه تزاری از ایران گرفته بود اعلام کرد و چیچرین، وزیر امور خارجه شوروی، در نامه ای به سیدضیاءالدین، رئیس الوزرای ایران، نوشت که دولت جدید شوروی از کلیه اختیارات و قروض دولت ایران و سایر امتیازات مانند عهدنامه ترکمن چای و غیره صرف نظر کرده و صریحاً الغای آن را اعلام می دارد. با این مساعدت های دولت شوروی و با پیشرفت های ارتش سرخ و توسعه روابط ایران با آن دولت، دیگر وجود قرارداد نه تنها برای انگلیسی ها ثمری نداشت بلکه به ضرر آنان تمام می شد، به ویژه که اکنون منافع خود را از طریق کودتا به طور دیگری تأمین کرده بودند. به همین جهت وقتی در روز چهارشنبه ۲۳ مارس ۱۹۲۱ (سوم فروردین ۱۳۰۰) دولت ایران طی یادداشتی الغای رسمی قرارداد ۱۹۱۹ را به وسیله وزیر امور خارجه خود تسلیم سفارت انگلیس نمود پس از چند روز دولت انگلستان آن را با حسن قبول پذیرفت، به علاوه خاطر نشان ساخت که دولت انگلستان با نقشه تجدید تشکیلات و اصلاحات مملکتی و عملیاتی کابینه موافق است و اعتراضی نخواهد داشت. سیدضیاءالدین پس از دریافت خبر رسمی فوق طی بیانیه ای که در ۷ فروردین ۱۳۰۰ در تهران منتشر ساخت و رونوشت مفاد آن نیز به وسیله تلگراف به کلیه ایالات و ولایات مخابره گردید، با سروصدا و تبلیغات فراوان به اطلاع ملت ایران رسانید و در همه جا جشن و چراغانی برپا گردید. پر واضح است که انتشار این بیانیه با خبر الغای قرارداد تأثیر بسیار نیکویی در مردم پدید آورد، زیرا الغای آن یکی از آرزوهای ملی و آمال ایرانیان بود.

منابع

۱. شمیم، علی اصغر؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: انتشارات تاریخ اسران، ۱۳۶۲.
۲. فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد ۲، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱.
۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفوی تا پایان جنگ جهانی اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۴. شیخ الاسلامی، جواد؛ اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، جلد ۱، تهران: مؤسسه کیهان، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۵. رمضانی، عباس؛ میرزا کوچک خان جنگلی، بی جا، انتشارات ترفند، ۱۳۶۲.
۶. پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)؛ تاریخ ایران باستان، تهران: نشر مطبوعات، ۱۳۱۱.
۷. اقبال آشتیانی، عباس و پیرنیا، حسن؛ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران: انتشارات بهزاد، ۱۳۸۰.



احمدشاه

کلیدواژه‌ها: پارسوا، پارس، هخامنش، ایران

باستان

نام پارس در کتیبه‌ها و منابع باستانی

نام پارسوا برای اولین بار در کتیبه آشوری سلما نصر سوم آمده است. آنجا که به پیروزی‌هایش در پارسوا به سال ۸۳۶ ق.م اشاره می‌کند. در گزارش سناخریب پادشاه آشور نیز که به حوادث سال ۶۹۱ ق.م در مورد جنگ حلوله^(۱) مربوط می‌شود از جنگجویانی که از پارسواش بوده‌اند نام برده شده است.

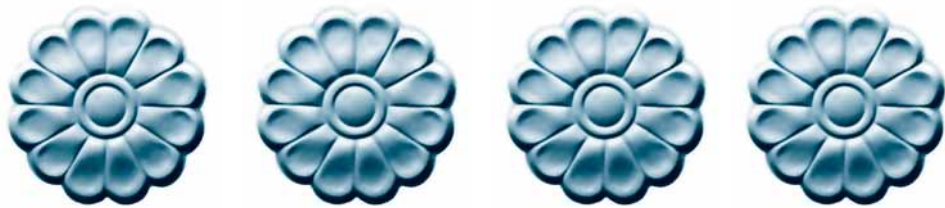
هرودوت (کتاب اول، بند ۱۲۵) می‌گوید: «پارسی‌ها به شش طایفه شهری و ده‌نشین و چهار طایفه چادرنشین تقسیم می‌شوند.» او از شش طایفه اول، ابتدا پارسارگادیان^(۲) را نام می‌برد.

گزنفون در کتاب تربیت کوروش نیز می‌نویسد: «پدر کوروش را کمبوجیه، پادشاه پارس، می‌دانند. کمبوجیه از نژاد پارسیان بود که نامشان از پرسه مشتق است.» در بند هشت کتیبه نقش رستم از داریوش

مقدمه

نام پارس که از آن با عنوان «پارسوا» اولین بار در کتیبه‌های آشوری و سپس در منابع یونانی یاد شده است، ابتدا به محل شکل‌گیری حکومت پارسیان (هخامنشیان) که استان فارس فعلی باشد اطلاق می‌شد، اما با قدرت گرفتن هخامنشیان و توسعه قلمرو آنان، این نام به کل سرزمین ایران داده شد. از آن پس تا امروز **پارس، هم نام استان پارس / فارس و هم نام سرزمین ایران است؛** زبان فارسی نیز از این نام می‌آید. در منابع مختلف متقدم و متأخر این نام همچنین به معنای «ایران و سرزمین ایران، سوار و صاحب اسب، پارسا» و غیره نیز به کار رفته است. نام فارس، در طول تاریخ، بیانگر وحدت، یکپارچگی و پیوستگی فرهنگی و ملی ایران بوده است و علی‌رغم تجاوزهای مکرر بیگانگان از شرق و غرب به این سرزمین و نیز با وجود آنکه پس از اسلام سلسله‌های متعدد غیرایرانی بر آن حکومت کرده‌اند پارسی و ایرانی همچنان پابرجا مانده تا بیانگر غنای فرهنگی و پیوستگی تاریخی این کشور باشد.

آنچه در این مقاله با عنوان «نام پارس» بیان می‌شود پاسخی است به مطالب صفحات ۲۱۸ و ۲۵۵ کتاب دوازده قرن سکوت نوشته ناصر پورپیرار.



نام پارس

پارس در لغت‌نامه‌ها

در لغت‌نامهٔ دهخدا، زیر عنوان فارس، آمده است: پارسیان و ممالک آن‌ها، ظاهراً همان فارس به سکون (را)؛ و در معنی فارس نوشته است: سوار، یعنی صاحب اسب، فرسان، فوارس. همچنین در مورد پارس نوشته است: صورتی دیگر از کلمهٔ فارس است که منسوب به قوم پارس از قبایل آریایی ایران است و سپس این کلمه بر تمام ممالک ایران اطلاق شده است.

یکی از معانی دیگر که دهخدا برای پارس ذکر کرده چنین است: نام پسر پهلوبن سام که گویند اصطر بنا کردهٔ اوست. نام یکی از پهلوانان ایران به عهد یزدگرد. جانوری است شکاری کوچک‌تر از پلنگ (پارس بدین معنی ترکی است). آواز سگ. جزیره‌ای از گنگبار سیکلاد به جنوب دلس.

دهخدا در معنی «پارسی» نوشته است: زبان ادبی ملت ایران عهد اسلامی، زبان فارسی [چنان‌که فردوسی می‌گوید]:

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

آمده است: «من داریوش شاه... پسر ویشتاسپ هخامنشی، پارسی پسر پارسی، آریایی دارای نژاد آریایی.» و نیز بند ۳ از کتیبهٔ داریوش در کنار ترعه سوئز: «من پارسی هستم، از پارس، مصر را گرفتم، فرمان‌کنند این ترعه را دادم به نام نیل که در مصر جاری است تا دریائی که از پارس می‌رود. پس از آن این ترعه کنده شد چنان‌که فرمان دادم و کشتی‌ها از مصر از وسط این ترعه به سوی پارس روانه شدند چنان‌که مرا میل بود.»

همچنین نام پارس عنوان یکی از دو کتاب کتزیاس (۴۱۵ - ۳۹۸ ق.م) به نام‌های پرسی کا (تاریخ ایران) و نیز ایندیکا (تاریخ هند) بوده، البته این کتاب‌ها مفقود شده ولی مختصری از آن‌ها در نوشته‌های مورخان بعدی، از جمله فوثیوس، آمده است. نام پارس در بندهشن ایرانی و هندی هم در چند جای آمده است که یک مورد آن را ذکر می‌کنیم: موبدان پارس همه بدین تخمه (به) منوچهر باز شوند. (بند ۲۳۵ بند هشن ایرانی)





در لغت‌نامهٔ دهخدا، زیر

عنوان فارس، آمده است:

پارسیان و ممالک آن‌ها،

ظاهراً همان فارس به سکون

(را)؛ و در معنی فارس نوشته

است: سوار، یعنی صاحب

اسب، فرسان، فوارس.

همچنین در مورد پارس

نوشته است: صورتی دیگر از

کلمهٔ فارس است که منسوب

به قوم پارس از قبایل آریایی

ایران است و سپس این کلمه

بر تمام ممالک ایران اطلاق

شده است

و یا بیهقی می‌گوید: بونصر مشکان‌نامه بخواند و به پارسی ترجمه کرد. استادام [بونصر مشکان] دو نسخه کرد این دو نامه را. یکی به تازی سوی خلیفه و یکی به پارسی.

فرهنگ رشیدی «پارس» را به معنی «پارسا» نوشته است: «پارسا مرکب است از پارس که لغتی است در پارس به معنی حفظ و نگهبانی و از الف که چون لاحق کلمه شود افادهٔ معنی فاعلیت کند و معنی ترکیبی (آن) حافظ و نگهبان (است) چه، پارسا پاسدار نفس خود باشد.»

فرهنگ معین پارس را به معانی نام قومی ایرانی ساکن جنوب ایران، بخش، و یک تن ایرانی نوشته و در معنی پارسا آورده است: پارسی، از مردم پارس (فارسی) ایرانی جمع پارسایان.

در فرهنگ آندراج، جلد چهارم،

ص ۳۰۸۴، دربارهٔ فارس و

فارسی چنین آمده است:

«به حرکت رای مهمله

معرب پارس است... لفظ

فارسی حقیقتاً منسوب به

فارس است و به معنی زبان

معهود مجاز مشهور. در بعضی

باستانی‌نامه‌ها مسطور است

که پارس بن‌پهلون سامین

نوح پادشاه آن ملک بود. در

مبادی حالات، تمام ایران را

فارس می‌گفتند و آن از رود

جیحون است تا آب فرات.

در همین فرهنگ، در صفحه

۳۰۸۶ آمده است: و در رسالهٔ

ناجی مرقوم است که شیخ

ابن حجر، شارح صحیح

بخاری، گفته که فارسی

منسوب به فارس بن‌غامورین

یافت بن‌نوح علیه‌السلام است.

و بعضی گویند که منسوب به

فارسان که پسران پذیرام بن

ارفخشیدن سامین نوح

علیه‌السلام‌اند؛ چون پذیرام زاده

پسر بودند همهٔ ایشان سوار. پس به زبان عرب

فارس، سوار را گویند ایشان بدین نام موسوم شدند تا زبان ایشان به لقب ایشان ملقب و منسوب

شد.»

در فرهنگ سُعدی، (قریب، ۱۳۸۳، ص ۲۵۹) در مورد پارس چنین نوشته است: p'ars = pars پارس، ایران، خطهٔ پارس - p'ars wt q = pars otak و ایرانی، پارسی p'rsyq = parsik وازنامهٔ نیبرگ (۱۹۷۴، ص ۱۵۱)، پارس استانی از پرسس (persis) بیان شده است.

پارس در منابع اولیهٔ اسلامی

در منابع دورهٔ اسلامی از نام‌های پارسی/فارسی، پارسیان/فارسیان، ایرانی و عجم یاد شده است. در این منابع نام پارس/فارس به استان فارس اطلاق شده و نیز آن به مفهوم ایران و سرزمین ایران تعبیر شده است. کلمه عجم در مقابل عرب و نیز در اطلاق به مردم ایران پیش از اسلام و سپس ایرانیان در همهٔ ادوار به کار رفته است. در اینجا مطالب بعضی از منابع اسلامی دربارهٔ پارسی و پارسیان می‌آید.

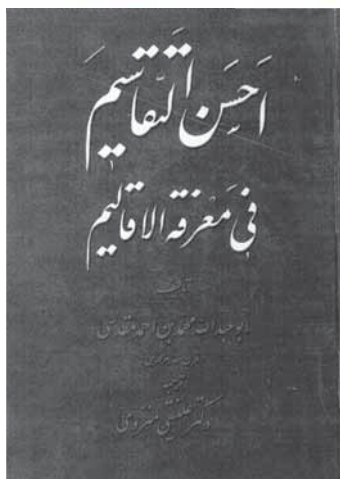
یعقوبی هر جا نام «پارس، یا پارسیان» را آورده در معنی و مفهوم «ایرانیان» ذکر کرده است ولی نام «فارس» را به استان فارس داده است: «پارسیان برای پادشاهان خود چیزهای بسیاری ادعا می‌کنند... پارسیان پادشاهی پارس را از زمان اردشیر بابکان به حساب می‌آورند. (یعقوبی ۱۳۶۲: ۱۹۳) مرکز پادشاهان پارس، در آغاز سلطنت اردشیر بابکان، اصطخر از استان فارس بود.» (همان: ۲۱۸)

طبری آورده است: در اینجا از کیومرث یاد کردم از آن رو که دانشوران اقوام خلاف ندارند که وی پدر فارسیان بوده است (طبری، ۱۳۶۲، ج ۱: ۹۳) و نیز گوید: و مُلک پارسیان پراکنده بود، تا اردشیر به پادشاهی رسید.

چنان‌که ملاحظه می‌شود طبری کیومرث را پدر فارسیان می‌داند و پارس را کشور ایران ذکر می‌کند. (همان، ج ۲: ۴۹۷)

اهل دیوان‌های خلافت و عمّال بیشتر از پارس بوده‌اند و ... همهٔ اصحاب دیوان‌ها در همهٔ روزگار پارسیان بوده‌اند، عمال دیوان‌های پارسی در عمل کافی‌تر [با کفایت‌تر] باشند، به حکم آنکه در پارس دیوان‌های مختلف است. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۲۸)

ولایت پارس منسوب است به پارس و این پارس منسوب است به پهلوی و پهلوی (ابن بلخی، ۱۳۶۲: ۴) در ادامه ابن بلخی می‌نویسد: همیشه



ایشان بوده‌اند از ابتدای عهد کیومرث تا آخر ایام یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بوده است.» پارسیان که ایشان را ایرانیان نیز خوانند، گروهی هستند که ایشان را ایزدیان و یزدانیان و آبادیان و سپاسیان و هوشنگیان و آذریان گویند.

(کی خسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۵ و ۶)

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه هر جا که در مورد نام ایران صحبت می‌کند به کرات ایرانیان، فارسیان و در مواردی پارسیان به کار می‌برد، و جاهایی که از عرب نام می‌برد در مقابل آن واژه عجم می‌آورد.

کتاب مجمل‌التواریخ و القصص نیز در صفحاتی که نام ایران را آورده به صورت ایرانیان، پارسیان، فارسیان، و زمین پارس یا فارس ذکر کرده است، که چند نمونه بیان می‌شود: «و هم حمزه از کتابی دیگر حکایت کند از کتب پارسیان (مجممل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳:

۲۳) نزدیک فارسیان چنان است که او را دختر فیلقوس ملک یونان را به خواست و از او بار گرفت (همان: ۳۱) [کی کاووس] پس به پارس دارالملک ساخت. (همان: ۴۵) منوچهر به زمین فارس اندر بمرسد. (همان ۴۶۲)»

مسعودی در مروج‌الذهب، زیر عنوان نسب ایرانیان می‌نویسد: «فارس پسر یاسور پسر سام بن نوح بود ... بعضی نیز پنداشته‌اند که فارس از فرزندان یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل صلوات‌الله بود، گروهی گفته‌اند وی از فرزندان ارم بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود و چند ده پسر آورد که همگی سوار کار و دلیر بودند

مردم پارس را «احرار و الفارس» نوشتندی، یعنی آزادگان پارس. باز در صفحه هشت می‌نویسد: فرس جمع فارس و معنی فرس پارسیان است و به تازی چنین نویسند و پارسی را فارس نویسند.

محمدبن اسحاق گوید: «فارسیان اولین تصنیف‌کنندگان افسانه بوده و آن را به صورت کتاب درآورده و در خزانه‌های خود نگاه‌داری می‌نمودند... و پس از آن پادشاهان اشکانی که دومین سلسله پادشاهان ایران‌اند آن را به صورت اغراق‌آمیزی درآورده، و نیز بر آن افزوده...» (ابن‌الندیم، ۱۳۶۶: ۵۳۹) همچنین در صفحه ۵۴۱ تحت عنوان «تألیفات فارسیان» و «افسانه‌های فارسیان» کتاب‌هایی را نام می‌برد. منهج‌السراج می‌نویسد: «اول کسی که پارسی نوشت او [تهمورث] بود.» (منهج‌السراج، ۱۳۶۳: ۱۳۵)

گردیزی نوشته: «[آفریدون] جهان را به پسران بخش کرد. ایرج را سرزمین فارس و عراق عرب داد و این ولایت را ایران شهر نام کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹) و نیز نوشته چون خبر [کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب] به ایران رسید جهان بشورید و سران ایران شوریدند و میان ایران و توران تعصب و فتنه افتاد.» (همان: ۴۷) نام جلد اول کتاب ثعالبی مورخ قرن چهارم هجری قمری، با عنوان «غرر اخبار ملوک الفرس و سیزه‌هم» است، همچنین در تاریخ بناکتی بخش دوم کتاب با این عنوان است: «در ذکر ملوک فرس و مشاهیر انبیاء و حکما که در ایام

شاهنامه موسوم است به «نامه شاهان پارس از گنج‌خانه مأمون»
 مقدسی زبان مردم ایران را فارسی می‌نامد:
 «بدان که بیشتر شهرهای عجم چنان که یاد
 خواهم کرد به نام پایه‌گذاران آن‌ها نامیده
 شده‌اند. زبان مردم این هشت اقلیم عجمی
 است، برخی از آن‌ها دری و دیگران پیچیده‌ترند.
 همگی آن‌ها فارسی نامیده می‌شوند.» (مقدسی،
 ۱۳۶۱: ۳۷۷)

منابع جدید

تفضلی می‌نویسد: «فارسی یا پارسی منسوب
 به پارس مشتق از صورت ایرانی باستان، پارسه
 (parsa) می‌باشد که نام سرزمین فارس است
 و منسوب به آن در زبان فارسی میانه پارسیگ
 است.» (تفضلی، ۱۳۷۳: ۱)

ارانسکی آورده است: پارسه در یونانی باستان
 persia, persida (perses) [به فرانسه:
 perside, perse]. (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۶)

پیگولوسکایا از پارس به مفهوم سرزمین ایران
 یاد کرده است: هنگامی که دور مادها پایان
 گرفت، داریه ووش پسر پتشیاسپ بر پارس
 فرمان راند (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۶۹ و ۷۰) و
 داریه ووش پنج خاندان از ناحیه استخر را در
 شهر جای داد که نام آن‌ها در بایگانی شاه پارس
 ثبت است (همان: ۱۷۰) و نیز اردشیر بابکان،
 عنوان شاه پارسیان را دارد: مؤلفی که خود از
 سرزمین ادیابنه بود نوشت: اردشیر نخستین
 شاه پارسیان، فرمانروایی به نام آدورزهب
 (Adorzahap) را به سرزمین ما گمارد.
 (همان: ۲۲۱)

دیاکونوف نوشته: «ولی جالب‌تر از همه این
 است که نام خود پارس (فارس) مادی است...
 این اصطلاحات به کلمات ایرانی «پارس»،
 «پرسو» که به معنی «دنده» و مجازاً «پهلوی»
 و «کنار» است. «پارس» «پارسوا» و «پارت»
 در کنار خاک ماد قرار داشتند: در جنوب پارس
 و در مغرب «پارسوا» و در مشرق «پارت» قرار
 داشتند. (در شمال ماد در میان دیگر قبایل به
 نام «پارسی‌ها» هم بر می‌خوریم). هر سه نام
 به معنی «کنار» می‌باشد و ماد مرکز «پارسوا»
 و «پارس» به نظر می‌رسد.» (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۶۸)



ابوریحان بیرونی در
 آثارالباقیه هر جا که در مورد
 نام ایران صحبت می‌کند به
 کرات ایرانیان، فارسیان و
 در مواردی پارسیان به کار
 می‌برد، و جاهایی که از عرب
 نام می‌برد در مقابل آن واژه
 عجم می‌آورد

و چون سوار را در عربی فارس
 گفته‌اند این قوم را نیز به انتساب
 فروسیّت و سوارکاری «فارس»
 نامیدند.» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۳۱)

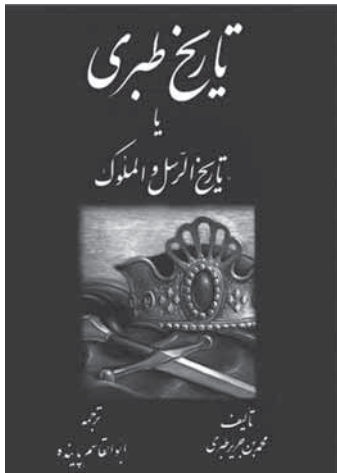
فردوسی گاهی پارس را به‌جای

ایران به کار برده است:

از آنجا به کرخ اندر آمد سپاه
 هم از پارسی هم ز تازی به راه
 ز رومی و مصری و از پارسی
 فزون بود مردان چهل پارسی
 چنان بد که در پارس یک روز تخت
 نهادند زیر گل افشان درخت
 ابوبکر احمد جامجی:

شمس رضی سوی سجستان رسید باز
 دیده حدود پارس و مکران رسید باز

حمزه اصفهانی (۱۳۶۷)، نوشته است:
 موسی بن عیسی‌الکسروی گفت من در کتاب
 خدای‌نامه نظر کردم و این همان کتابی است که
 پس از نقل به زبان عرب به تاریخ ملوک‌الفرس
 معروف گردید. این کتاب در گنج‌خانه مأمون
 بود و یکی از مآخذ شاهنامه گردید و در مقدمه



به بحث حدیث متواتر در مباحث اسلامی که عبارت است از: حدیثی که شمار راویان آن در هر طبقه به حدی باشد که تبانی آن بر جعل حدیث عادتاً محال باشد و افاده علم به صدور کند، نام پارس و پارسی هم در مفهوم ایران و زبان فارسی و استان فارس یک خبر متواتر و علم آور است.

پی‌نوشت‌ها

۱. جنگی بود که در سال ۶۹۱ ق.م بین نیروهای متحد ایلام و بابل با آشوری‌ها در دشتی به نام «حلوله» نزدیک دجله، جایی که امروز سامره است، در گرفت و به نتیجه قطعی نرسید.
۲. به معنی شهر پارسیان، یا اردوگاه پارسیان است، این نام به صورت‌های: «پارسه‌گرد، پارسه گد، بازارگاد» نیز آمده است، به نظر می‌رسد پاسارگاد اولین مقر حکومت هخامنشیان از کلمه فارس که به مفهوم «سوار و صاحب است» آمده باشد. در مورد پاسارگاد می‌نویسد: در حقیقت ویرانه‌های آن نمونه یک اردوگاه آریایی را نشان می‌دهد، زیرا هیچ اثری از دیوار در آن نمی‌توان یافت. (۱۳۴۰، اومستد)

منابع

۱. تقضلی، آموزگار؛ زبان پهلوی، تهران: نشر معین، ۱۳۷۳.
۲. ابن بلخی؛ فارس‌نامه، به سعی و اهتمام گای لسترنج و رینولد التین نیکلسون، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۳. ابن‌التدییم، محمدبن اسحاق؛ ۱۳۶۶، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۴. اصطخری، ابواسحق ابراهیم؛ المسالک و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۵. بند هشن؛ ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰.
۶. بیرونی، ابوریحان؛ آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۷. دیاکونوف، م. ۱، ۱۳۷۷، تاریخ ماد، کریم کشاورز، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۸. طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول و دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۹. قرشی، امان‌اله؛ ایران نامک، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۷۳.
۱۰. کی‌خسرو اسفندیار؛ دبستان المذاهب، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۱۱. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحام ابن محمود؛ تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، ۱۳۶۳.
۱۲. بی‌نام؛ مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
۱۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسینی؛ مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۴. مقدسی؛ احسن‌التفاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۱۵. منهاج السراج؛ طبقات ناصری، جلد اول، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۶. ن. پیگولوسکیا؛ شهرهای ایران، ترجمه عنایت‌اله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۷. یعقوبی، احمدبن ابن یعقوب؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۱۸. ارستکی، یوسف م؛ ترجمه علی اشرف صادقی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
۱۹. بناکتی؛ روضه اولی‌الاباب فی معرفه‌التواریخ و الانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.

در زهت‌نامه‌ی علائی آمده است که در اخبار فرس چنان آمد که پارسیان اقلیم را کشور خوانند.

شیخ اشراق، قرن ششم هجری، درباره‌ی کلمه التصوف می‌آورد: «و کان فی الفرس امه یهدون بالحق.» و در جای دیگر می‌افزاید «نوری که معطی تأیید است و نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان خُره گویند و آنچه خاص ملوک باشد کیان خُره گویند. (قرشی، ۱۳۷۳: ۲۷۵) و نیز جالب است بدانیم که یکی از مراحل تشرف هفتگانه آیین میترا (مرحله پنجم) پارسی است. پارسی در این آیین نمادماه معرفی شده و ماه نگهبان میوه‌ها قلمداد گردیده است.

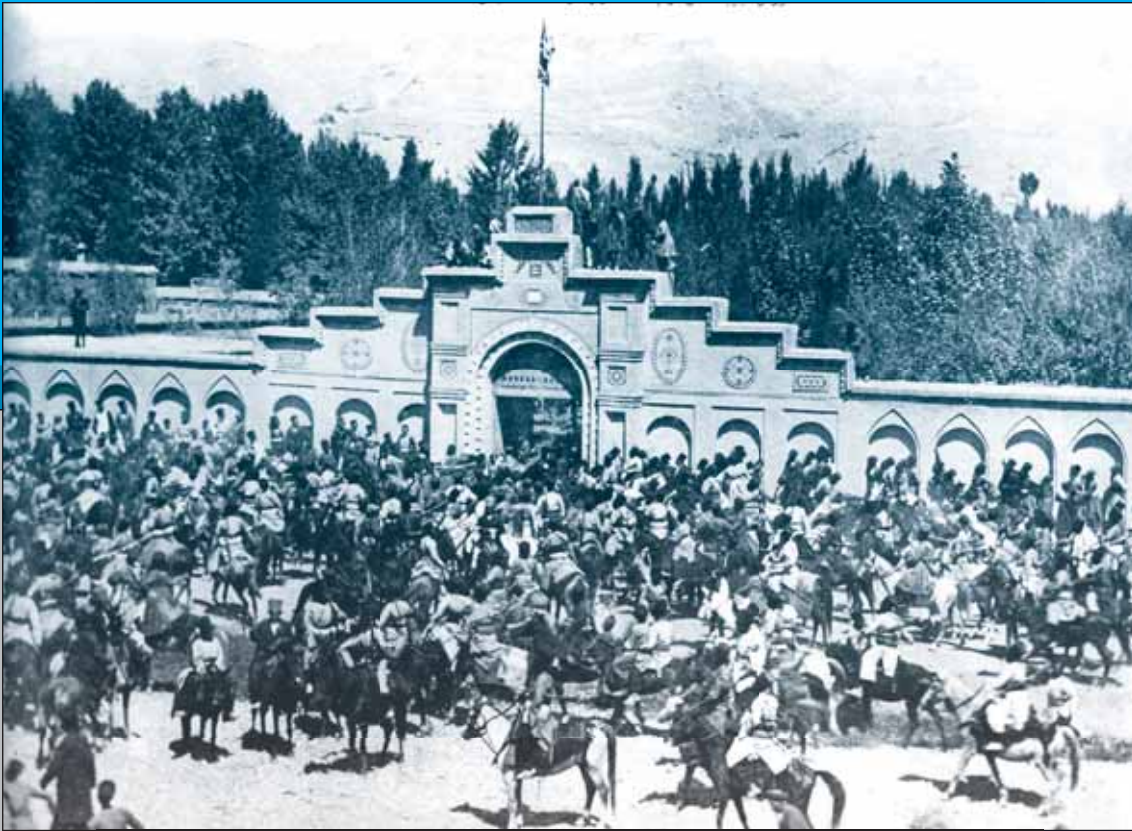
امروزه نام تعدادی از شهرها و محل‌ها عنوان یا ترکیب فارس/پارس را دارند که چند نمونه آن عبارت است از: فارس‌ان، از شهرستان‌های استان چهارمحال و بختیاری، پارس‌آباد، از شهرستان‌های استان اردبیل، فارس‌چین، در استان همدان، فارس‌کوه در استان یزد، فارس‌کوه در استان خراسان جنوبی.

پس از حمله‌ی اعراب به ایران به مرور گروهی از ایرانیان کشور را ترک نمودند و به هند مهاجرت کردند که در آن دیار به پارسی معروف هستند و هم‌اکنون از آنان با نام پارسیان هند یاد می‌شود. نام پارس ابتدا شامل استان فارس می‌شد، پس از آنکه قدرت هخامنشیان فزونی یافت و نقاط مختلف دیگر را تصرف کردند این نام فراگیر شد و کل مردم ایران را پارسیان گفتند و امپراتوری هخامنشی نیز امپراطوری پارس نامیده شد. چنین روندی در مورد امپراطوری روم نیز وجود دارد؛ شکل‌گیری حکومت رومیان ابتدا در شهر رم بود و نام حکومت و امپراتوری، از رم اقتباس شد.

نتیجه

اطلاق کلمه‌ی پارس و پارسی، به ایرانی و سرزمین ایران و فارسی‌زبانان آن اندازه بدیهی است که حتی نیاز به این دلایل نداشت، چرا که در طول سال‌های متمادی به همین معنی بوده است. مورخان و زبان‌شناسان متعدد، چنان‌که نام برخی از آن‌ها بیان شد، به این مفهوم پرداخته و بدان تصریح کرده‌اند، بنابراین با توجه

ایران



ع تجمع در مقابل
قنصلگری انگلیس
در خیابان زند
(۱۲۷۷ خورشیدی)

ع پاسارگاد، آرامگاه کوروش کبیر (دوره قاجاریه)

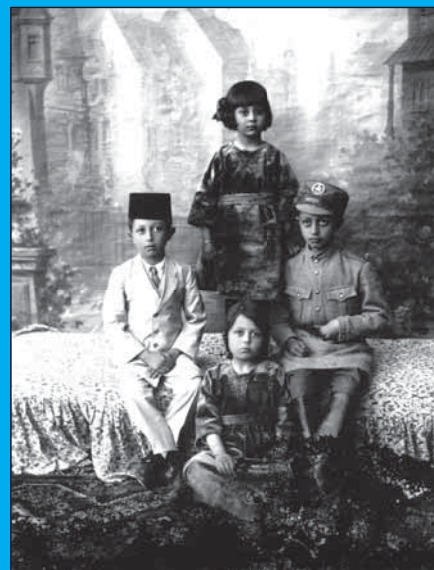
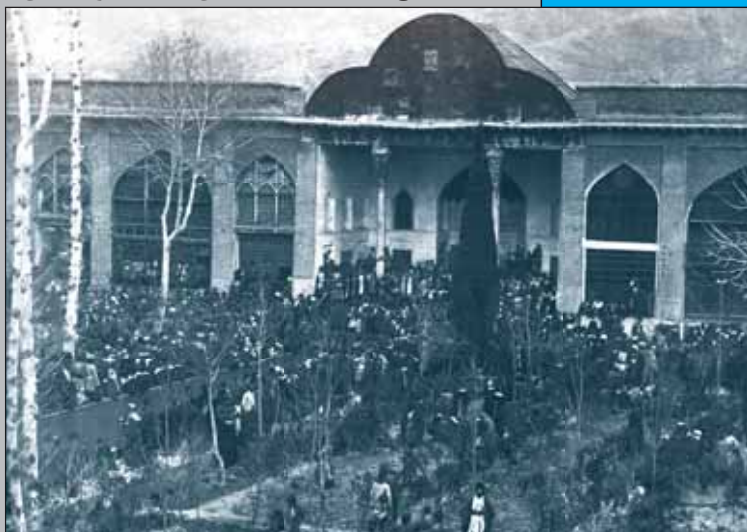


ع دوره گرد (سیب ترش فروش، سال ۱۳۴۳ خورشیدی)



ع مشق فوج در میدان توپخانه، در حکومت
علاءالدوله، ۱۳۲۱ هـ. ق (۱۲۷۹ خورشیدی)

ع بلوای تلگرافخانه شیخ رئیس برای
شعاع السلطنه ۱۳۱۹ هـ. ق (۱۲۷۷ خورشیدی)

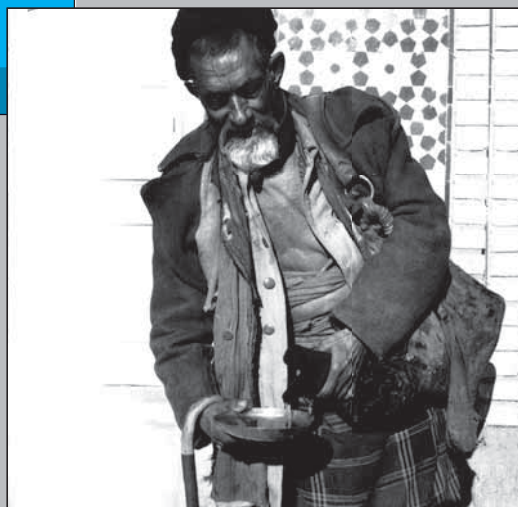


ع فرزندان ابراهیم قوام (علی،
رضا، ایراندخت و ملک تاج قوام)

ع نمونه سارقین دهه ۳۰



ع سقا. شاهچراغ (۱۳۳۷ خورشیدی)



ع باغ گلشن (عقیف آباد) دوره قاجاریه



بزرگمهر؛ افسانه یا واقعیت؟

محمد سلیمان خانی
دبیر تاریخ، دهلران

اشاره

بزرگمهر در روایات و متون ادبی و تاریخی به عنوان وزیر معروف و دانشمند خسرو انوشیروان نام برده شده است. نام او در پهلوی وُزُرگمهر بُختگان و در متون عربی، به اشکال گوناگون آورده شده است. نام این وزیر در برخی از منابع معتبر چون آثار طبری و حمزه اصفهانی ذکر نشده است و این باعث شده که برخی از محققین، او را یک شخصیت تاریخی ندانند و برخی هم او را با شخصیت تاریخی دیگر آن عصر یعنی برزویه، طبیب مشهور یکی بدانند. برخی هم کلمه بزرگمهر را معرّب وزرگ فرمدار فارسی باستان می‌دانند، که به معنی صدر اعظم یا نخست‌وزیر است. معرفی بیشتر این شخصیت موضوعی است که در نوشتار پیش روی خواهد آمد.

کلیدواژه‌ها: بزرگمهر، ساسانیان، وزرگ فرمدار، برزویه.

بزرگمهر در متون ادبی

در روایات ادبی و داستانی چنین آمده است که **انوشیروان** در خواب می‌بیند جام شرابی پیش او نهاده‌اند و خوکی (گرازی در برخی منابع) می‌آید و آن شراب را می‌نوشد. این خواب سه بار پی‌درپی برای او اتفاق می‌افتد و لذا برای تعبیر خواب خود موبدان و معبران دربار را می‌طلبد اما همه از تعبیر خواب او عاجز می‌مانند. انوشیروان افرادی را به نقاط مختلف کشور گسیل می‌کند. تا کسی را بیابند که خواب او را تعبیر نماید. شصت‌ونه موبد بدون نتیجه برمی‌گردند اما یک موبد (آزاد سرو) در شهر مرو به مکتب‌خانه‌ای می‌رسد که معلمی به تدریس کودکان مشغول است. وی با معلم صحبت می‌کند و از وی در خصوص کسی که بتواند خواب شاه را تعبیر کند به مشورت می‌پردازد. کودک هفت ساله‌ای که در کلاس حاضر بوده صحبت‌های موبد و معلم را می‌شنود و متوجه مطلب می‌شود و می‌گوید: من تعبیر خواب را می‌دانم. معلم بر سر او داد می‌کشید که: «تو سبق خود را نیک فهمیدی که تعبیر خواب نوشروان را بگویی؟» با این حال موبد او و مادرش را همراه خود به پایتخت می‌برد. اما در راه اتفاقاتی شگرف رخ می‌دهد. به هنگام استراحت ماری سیاه می‌آید و پای کودک را که در خواب بوده می‌مالد. موبد که از تعبیر خواب توسط این کودک در

تردید جدی است خوابش نمی‌برد ماجرا را می‌بیند و در صدد هلاک کردن مار برمی‌آید. اما ناگهان مار می‌جهد و به بالای درختی می‌رود و محض بیدار شدن کودک، آن مار نیز ناپدید می‌شود. این ماجرا باعث امیدواری بیشتر موبد می‌شود... سرانجام به قصر می‌رسند... انوشیروان تعبیر خواب خود را از کودک می‌خواهد و کودک در خلوت به او می‌گوید: در حرم تو مردی است که بر هیئت زنان است و با یکی از محارم تو خلوت می‌کند. انوشیروان دستور می‌دهد تا همه زنان حرمسرا برهنه شوند و آن مرد در میان آنان یافت می‌شود. دخترِ قیصر روم که یکی از زنان حرمسرا بوده می‌گوید: این مرد از کودکی با من بزرگ شده و با یکدیگر شیر خورده‌ایم، و چون جدایی از او برآیم سخت بود او را به شکل زنان حرم در آوردم... پس از تعبیر خواب معلوم می‌شود نام آن کودک «بزرگمهر» است و لذا این تعبیر باعث مزید اعتبار وی (بوذرجمهر بن بختگان) می‌شود و در دربار انوشیروان قدر و مقام پیدا می‌کند. (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵) فردوسی نیز از بزرگمهر یاد کرده و ذکر می‌کند که انوشیروان چگونه او را به ترقی و کسب علم ترغیب کرده است. (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۴۵)

بدانگاه نو بود بوذرجمهر
سراینده و زیرک و خوب چهر
چنان بُد کز آن نامور موبدان
ستاره شناسان و هم بخردان
همی دانش آموخت و آندر گذشت
بر آن فیلسوفان سرافراز گشت

به راز ستاره چو او کس نبود
ز راه پزشکی ز کس پس نبود
به تدبیر و آرایش و رأی نیک
از او بود گفتار هر جای نیک

در خصوص اینکه چنین داستانی واقعیت داشته یا نه، نمی‌توان نظر قاطع داد ولی با توجه به داستان کفشگر و انوشیروان که فردوسی در جای دیگری از شاهنامه آورده است، باید پرسید، انوشیروان چگونه به کودکی که دارای پایگاه اشرافی نبوده و از مرو آمده، اجازه کسب علوم داده تا جایی که کار وی و مرتبت وی به جایی رسیده که سرآمد روزگار خود شده و حتی به مرتب «وزرگ فرمذاری» می‌رسد؟! آیا بزرگمهر یک فرد استثنایی و نابغه عصر خود بوده است یا تمام این روایات افسانه است؟ اندرزنامه‌ای از بزرگمهر بختگان، تحت عنوان «آیادگار - ی - وُزرگمهر» در دست است که دارای مقدمه‌ای در معرفی بزرگمهر از زبان خود اوست. وی در این مقدمه، پس از ذکر القاب خویش، می‌گوید به فرمان انوشیروان آنرا تألیف نمود و در گنج شاهی نهاده است که بتواند موجب بهبود فرهنگ کسانی باشد که شایستگی آنرا دارند. (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۸۵)

ترجمه مقدمه متن پهلوی یادگار بزرگمهر چنین است:

«من بزرگمهر بختگان - دیوان بدشستان شهر استیگان خسرو و دریگ بد - این یادگار را به یاری و نیروی یزدان و دیگر همه مینویان، برای آموزش نیکو و به فرمان داده شده خسرو شاهنشاه، برای بهبودی و شایستن فرهنگ آنان که بنا بر پذیرفتاری (پذیرش) ایزدان عالی مقام به نیکو آفرینشی و شایستگی فراز آفریده شده‌اند، کردم (به وجود آوردم) و به گنج شایگان نهادم». (جاماسب جی آسانا، ۱۳۸۲: ۱۰۵) آن چنان که از این متن پهلوی بر می‌آید بزرگمهر پسر بختگان، پیشکاری کاخ باشکوهی را که خسرو اول در محله تازه تیسفون، یعنی «آنتیوخیا - خسرو» تأسیس کرده بود بر عهده داشته است. القاب این نجیب‌زاده پراوازه، ریاست دربار، خواجه و ناظر کاخ شهر آنتیوخیا - خسرو ذکر شده است. از محدود افرادی که لقب خواجه داشته‌اند، بزرگمهر و ماهان دیگر نجیب‌زاده سده ششم میلادی می‌توان نام برد. (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۰۸)



بزرگمهر حکیم یا برزویه طیب؟!

آرتور کریستن سن دانمارکی با ذکر دلایلی در صدد اثبات این نظریه است که برزوی و وزرگمهر هر دو یکی اند؛ و به صورت صحیح‌تر آنکه وزرگمهر موجودیت افسانه‌ای و افرات‌امیز، شخصیت واقعی و تاریخی برزوی به شمار می‌رود. (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۱۷) کریستن سن در بخش دوم مقدمه کتاب ایران در زمان ساسانیان آورده است که، قصه‌هایی که به بزرگمهر نسبت می‌دهند گویا به تقلید از افسانه باستانی اخیقر (حکیمی اسطوره‌ای) نوشته شده که در قرون وسطای اسلامی مورد استقبال مردم بوده است و با قید «احتمال قوی» می‌گوید: «این شخص مشهور و مرموز، که نام او را ملحق به قصه ورود شطرنج به ایران کرده‌اند، همان برزویه طیب است»، و اندرز وزرگمهر در قرن نهم میلادی (دوم هجری) تألیف شده، ولی نصیحتی که از زبان بزرگمهر نقل کرده، قسمتی مأخوذ از مقدمه کلیله و دمنه است که از کتاب پنج‌تانه سنسکریت ترجمه نموده و قسمتی هم از اندرزهای قدیمی‌تر است. (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۹۶). کریستن سن در اثر بعدی خود داستان بزرگمهر حکیم، با قاطعیت و با ذکر دلایلی برزویه و بزرگمهر را یکی می‌داند. چهار دلیل مهمی که وی به آن‌ها استناد می‌کند به‌طور خلاصه عبارتند از:

۱. در هیچ یک از منابع تاریخی کهن ایرانی از وزرگمهر یاد نشده و حتی آثار بیزانسی، ارمنی و... خودای نامگ فارسی، طبری ابن قتیبه و... نشانی از او نیست.
۲. برزوی (برزویه) یک «نام و لقب خودمانی» است. یعنی ترکیبی از شکل کوچک شده «برز» به معنای بلندی است. تنها نامی که در کتاب نامه یوستی با ترکیب «برز» با بیش از یک مأخذ آمده نام برزمهر است. بنابراین نام واقعی برزوی، صورت برزمهر داشته و چون در رسم الخط عربی برزمهر و بزرگمهر به هم بسیار نزدیکند، پس بزرگمهر شکل تحریف شده برزمهر است.
۳. دو اثر ایادگار وزرگمهر و زارش‌ن چترنگ که به بزرگمهر منسوبند در عصر اسلامی ساخته شده‌اند و نام فارسی بزرگمهر «مصنوعاً» از صورت

عربی نام بزرگمهر ساخته شده است؛ و همان‌طور که نویسنده آن می‌گوید: «در طی سیصد (۳۰۰) سال... معابد مغان ویران گردید و سراسر زیر شن‌ها مدفون شد». پس سیصد سال پس از سقوط ساسانیان نوشته شده است.

۴. بعضی عبارت ایادگار که به وزرگمهر نسبت می‌دهند «تشابه قابل ملاحظه‌ای» با عبارات سرگذشت خودنوشت برزوی دارد. بنابراین روشن است که سخنان برزوی، اساس کتابی را تشکیل می‌دهد که بعداً به وزرگمهر افسانه‌ای منسوب گردیده است.

فرانسوا دوبلوا مؤلف کتاب «برزوی طیب و منشأ کلیله و دمنه» دلایلی را برای رد هر کدام از موارد مطرح شده توسط کریستن سن آورده است که به‌طور اجمال به آن‌ها می‌پردازیم. دوبلوا معتقد است در خصوص نام نبردن منابع ارمنی، سریانی و بیزانسی از وزرگمهر، حقیقتی است که ارزش چندانی ندارد. اطلاعاتی که همه نویسندگان در خصوص ساسانیان داده‌اند بسیار اندک است. در این منابع نام تعداد اندکی از شخصیت‌های تاریخی آمده و اگر بخواهیم وجود همه کسانی را که نامشان در منابع فوق‌الذکر نیامده است انکار کنیم، امری بسیار متهورانه تلقی می‌گردد. در خصوص منابع فارسی هم خودای نامگ فارسی میانه در دست نیست و مطالبی که از آن در کتاب‌های مسلمانان (مانند طبری) آمده، در ذکر وزرگمهر قصور ورزیده‌اند؛ در حالی که برخی دیگر (مانند فردوسی و ثعالبی و...) بسیار در این خصوص سخن رانده‌اند. پس استنتاج و اعتقاد به وجود کسی، از این راه که در یک کتاب مفقود شده به او اشاره نشده، به نظر می‌رسد راهی متهورانه برای نگارش تاریخ است. یکی از نویسندگانی که به اعتقاد کریستن سن به وزرگمهر اشاره نکرده ابن قتیبه است. حال آنکه کافی است با نگاهی به فهرست اعلام کتاب عیون الأخبار ابن قتیبه، چاپ قاهره بیفکنیم تا معلوم شود که نویسنده در چندین مورد از «وزرگمهر» و سخنان «خردمندان» او ذکری نموده است. (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۱۷ و ۱۱۸) در خصوص «تشابه قابل ملاحظه» ایادگار و حسب حال برزویه، این نکته که هر دو نسبت به مسئله پاداش و عقاب پس از مرگ بی‌اعتقاد نیستند، نیز شباهتی وجود دارد. اما به هر حال غرض و مفهوم این دو اثر کاملاً متفاوت است. وزرگمهر تأکید می‌کند که خود یک

انوشیروان مرد هنرمندی را
می‌طلبید که به زبان پارسی و
هندی آگاه باشد که برای پیدا
کردن کتابی (کلیله و دمنه) به
هندوستان مأمور کند. چرا که
در آن کتاب، آنچه باید یک
پادشاه خوب بداند نگاشته
شده است. آخر برزویه را
یافتند که این معانی در وی
جمع بود و به صنعت طب
شهرت داشت

مزدایی درست‌آیین و راست‌کردار است. اما برزوی اظهار داشته که به هیچ آیینی اعتقاد ندارد، با این همه علاقمند به پذیرفتن حداقلی از عقاید رایج مقبول اخلاقی - فلسفی است. (همان: ۱۱۹) اگر به دلیل عقاید نزدیک به هم در آن عصر، برزویه و بزرگمهر را یکی قلمداد کنیم پروکوپئوس هم در آن عصر زندگی می‌کرده و تأکید می‌کند که گرچه سوفسطایی است ولی نسبت به آنچه عموماً پذیرفته شده، بی‌اعتقاد نیست. در واقع تشابه بین خودنوشت برزوی با منقولات پاولوس پارسایا و پروکوپئوس در آن عصر نزدیک‌تر است تا وزرگمهر. در متن یادگار هیچ چیزی وجود ندارد که شبیه احوال برزوی باشد یا بتوان گفت چیزی از آن اخذ شده است. می‌توان گفت که میان نقطه نظرات اخلاقی فضای کلی حاکم بر هر دو اثر، شباهت مبهمی وجود دارد. در خصوص استدلال کریستن سن بر اینکه یادگار، لااقل ۳۰۰ سال پس از سقوط ساسانیان نگاشته شده، همان‌طور که هنینگ نشان داده است، این عبارت فقط مبتنی بر ترجمه نادرست متن است. هنینگ اثبات کرده است که متن مذکور واقعاً متعلق به سده ششم میلادی است. اکنون فقط دلیل شماره (۲) باقی می‌ماند که برزوی یک شکل مُصَغَّر و خودمانی است. لااقل از نظر ریشه‌شناسی درست به نظر می‌رسد. اما این بدان مفهوم نیست که اشخاصی که به چنین نام‌های عادی و رایجی نامبردار بودند، «واقعاً» نام‌های کامل نیز می‌داشته‌اند... کریستن سن این فرضیه را از یوستی گرفته است که می‌پنداشت این نام احتمالاً مخفف نام برزمهر است. نهایتاً کریستن سن ادامه می‌دهد که یک کاتب مزدایی، گفتارهای برزوی/ برزمهر/ بزرگمهر را دوباره به فارسی میانه بازگردانده و نام فارسی میانه‌ای وزرگمهر را «مصنوعاً» جعل کرده است. این استدلال چیزی نیست جز یک سلسله فرضیات با تعابیری چون احتمالاً، شاید، به نظر می‌رسد، نه منحصر و غیره؛ در حقیقت تعدادی فرضیه در دست داریم که خود بر فرضیات اثبات نشده دیگری استوار است.

پس دلایل بسیار اندکی از کریستن سن برجای است، اما هنوز شخصیت بزرگمهر شبه افسانه‌ای است. علی‌رغم شخصیت شبه افسانه‌ای بزرگمهر، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای که وجود واقعی او را انکار کند، یا نشان دهد که او همان برزوی است در دست نیست. (همان، ۱۲۰ و ۱۲۱) در این خصوص

چند نکته دیگر نیز می‌توان افزود: نخست آنکه در خصوص شکل نام بزرگمهر و برزویه، برخی از محققین معتقدند که بزرگمهر به احتمال زیاد برزمهر دبیر خسرو اول بود که در زمان هرمز چهارم به مرگ محکوم شد. حتی شباهت این اسم و ریشه آن با برزویه هم آن قدر نزدیک است که دلیلی ندارد فقط استنباط شود که کلمه بزرگمهر، تحریف شده برزویه است. یوستی خود بر آن بود که ممکن است نام برزویه طیب کوتاه شده بزرگمهر باشد، اما مدعی نبود که برزویه یا بزرگمهر و برزمهر یکی بوده است. (خالقی مطلق، ۱۳۷۶: ۳۶۸) کریستن سن در ذکر مورخان اسلامی که از بزرگمهر مطلبی نیاورده‌اند به سه مورخ اشاره می‌کند که یکی طبری و دومی ابن قتیبه و آخر حمزه اصفهانی است. ابن قتیبه، همان‌طور که اشاره شد، چند مورد در کتابش از بزرگمهر و اندرزهای او مطالبی آورده است. پس کریستن سن در این مورد دچار اشتباه شده است. مؤلف مقاله «بزرگمهر بختگان» در دانشنامه جهان اسلام، دکتر جلال خالقی مطلق، این اشتباه را نیز به نقل از کریستن سن آورده و ظاهراً بدون بازنگری منابع، آن را بدون هیچ توضیح و یادآوری پذیرفته است. کریستن سن که بر تاریخ طبری تأکید دارد و آن را برای اثبات یکی بودن دو شخصیت «برزویه» و «بزرگمهر» به عنوان شاهد می‌آورد از مورخ بزرگی چون ابوحنیفه دینوری، مؤلف اخبار الطوال، می‌گذرد که نزدیک

به سه دهه قبل از طبری می‌زیسته است و به اذعان برخی از محققان نویسنده‌ای موثق است.^۲ دینوری آورده است: «بزرگ‌ترین دانشمند روزگار او، بزرگمهر پسر بختگان بود که از حکیمان و خردمندان بنام ایران است و انوشروان او را بر عموم وزیران و علمای روزگار خود برتری می‌داد». (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۰۰) خالقی مطلق نیز در مقاله خود به این مورخ، که به لحاظ ذکر نام بزرگمهر مقدم است، استناد نکرده است.

بزرگمهر در لابه‌لای روایات مورخین اسلامی

به جز دو مورخ مشهور، ابن قتیبه و دینوری، از دیگر مورخین دوره اسلامی که به نام و شخصیت بزرگمهر پرداخته‌اند به برخی اشاره می‌کنیم.





مسعودی در مروج الذهب آورده است که: «انوشیروان با بزرگمهر پسر سرحو همدستی کرد تا قباد به پادشاهی بازگشت و حکایت آن دراز است». (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۵۸)

مسعودی در جای دیگری از همین کتاب آورده است، زمانی که انوشیروان با جمعی از حکما در مجلسی نشستند و از آن‌ها خواست که او را به حکمتی راهنمایی کنند. «چون نوبت به بزرگمهر پسر بختگان رسید...». (همان: ۲۶۲) مسعودی که چهار بار از بزرگمهر در ذکر پادشاهی انوشیروان نام برده، هر بار نام او را به یک شکل آورده ولی نام پدر وی را، دو بار و دو جور (سرحو - بختگان) آورده است. در دوران انوشیروان از او بیشتر به عنوان یکی از حکما و مشاوران نام برده شده تا عنوان واضح وزیر یا وزرگ فرمذار. ولی در ذکر پادشاهی خسرو پرویز به عنوان وزیر و مدیر امور وی و یکی از حکمای ایران تحت عنوان بزرگمهر پسر بختگان نام برده شده است. (همان: ۲۷۰) در شاهنامه **ثعالبی** هم از بزرگمهر بختگان نام برده شده است و ضمن شرح داستان کودکی وی داستان‌هایی دیگر همچون اختراع شطرنج و نرد توسط وی آمده است. (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۹۹)

در شاهنامه فردوسی مکرر از او یاد شده است.^۳ در زمین الاخبار **گردیزی** آمده که: «بزرگمهر حکیم عجم وزیر او [انوشیروان] بود، و کلیله و دمنه از هندوستان او به ایران آورد و شطرنج به روزگار او آوردند... (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۷) در کتاب زبان دو هزار ساله افغانستان از **عبدالحی حبیبی**

آمده است که نام قدیم و شکل واقعی کلمه بزرگمهر در کتیبه سرخ کوتل بغلان به زبان تخاری و رسم الخط یونانی در حدود ۱۶۰ میلادی «بورزومهر» است.

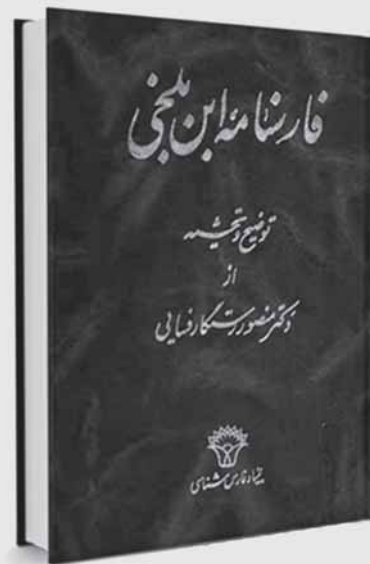
در کتاب مجمل التواریخ و القصص نیز، شرح تعبیر کننده خواب انوشیروان، یعنی بورزومهر، که او را از مرو آورده بودند و بعد حکایات و داستان‌هایی که در شاهنامه هم آمده مثل اختراع نرد و شطرنج و غیره تا مغضوب شدن وی توسط انوشیروان به طور اجمال و فشرده آورده شده است. (مجممل التواریخ و القصص،

۱۳۸۱: ۷۵ و ۷۶) در منابع متأخرتر، مؤلف **تاریخ طبرستان** آورده است که بعد از ذهاب دولت اکاسره، او به طبرستان آمد و داستان‌هایی نیز در خصوص مناظره بزرگمهر و اطرافیان نقل شده است. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۲۵) و در **تاریخ بناکتی** از بزرگمهر که او را فرزند سوخرا نام برده اشاراتی شده است. (بناکتی، ۱۳۶۶: ۶۱) همچنین در **تجارب السلف** آمده است که بعضی ابومسلم خراسانی را از نوادگان بزرگمهر می‌داند. (صاحبی نخجوانی، ۱۳۵۷: ۸۶) اما از مهم‌ترین کتبی که در خصوص بزرگمهر و منصب وی اطلاعات مهمی ارائه می‌دهد، کتاب **فارسنامه** منسوب به ابن بلخی^۴ است که در چندین مورد به وزارت بزرگمهر در عصر انوشیروان اشاره کرده است. اما در جای دیگری از همین کتاب در خصوص بزرگمهر آمده است که انوشیروان: «چندبار بزرگمهر را بگرفت و بازداشت؛ از آن بود کی چون وقتی، غروری در سر او شدی یا خیانتی اندیشیدی، این کسان در سیر باز نمودندی و... دیگر باره رها کردی، و بزرگمهر اصیل بود و از خانه دان ملک، و اندیشمندی انوشیروان از وی بیشتر از این جهت بودی، و در همه معانی ترتیب‌ها نیکو فرمود و موبد موبدان را بر قضا و مظالم گماشت و مردی بود کی در عصر او اصیل تر و عالم تر و متدین تر از وی نبود و گذشته از وزیر، هیچ کس مانند او حرمت، نداشت...». (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۳۱ و ۲۳۲)

در مآخذ متأخرتر نیز به بزرگمهر اشاراتی شده است و با توجه به قدمت کتبی که در فوق به آن‌ها پرداخته شد. شاید لزومی به آوردن آن‌ها نباشد.

از متون فوق چنین بر می‌آید که مطالب شاهنامه فردوسی، شاهنامه ثعالبی و کتاب مجمل التواریخ و دیگر کتب، بزرگمهر را وزیر دانای خسرو انوشیروان می‌دانند که داستان وی با حکایت آوردن شطرنج به ایران گره خورده است.

در صفحات قبلی به تفکیک این دو شخصیت برزویه و بزرگمهر پرداختیم. داستان برزویه طبیب و خلط شدن وی با بزرگمهر چنین است که انوشیروان مرد هنرمندی را می‌طلبید که به زبان پارسی و هندی آگاه باشد که برای پیدا کردن کتابی (کلیله و دمنه) به هندوستان مأمور کند. چرا که در آن کتاب، آنچه باید یک پادشاه خوب بداند نگاشته شده است. آخر برزویه را یافتند که این معانی در وی جمع بود و به صنعت طب شهرت





داشت.» (منشی ابوالمعالی، ۱۳۸۰: ۳۰) در دیگر تحریرها آمده که، برزوی، رئیس پزشکان ایران در یکی از کتاب‌ها می‌خواند که در هندوستان و در کوه‌های آن منطقه گیاهان شگفت‌انگیزی وجود دارند که چون با نسبتی ترکیب شوند می‌توانند مرده را زنده کنند. سرانجام وی این مسئله را با انوشیروان مطرح و موافقت وی را برای سفر به هندوستان جهت یافتن آن گیاه جلب می‌نماید. نهایتاً وی بعد از مدتی اقامت در هندوستان به این نتیجه می‌رسد که چنین گیاهی وجود ندارد بلکه کوه‌ها مردان خردمندند و رستنی‌ها کتاب‌های ایشان و مرگ نادانی است. پس برزوی به گردآوردن مطالب مندرج کتب علوم هندوها اقدام می‌کند و پس از آمدن به ایران، به دستور شاه، وزرگمهر آن‌ها را ترجمه و در گنج شاهی نگه می‌دارد که یکی از این کتاب‌ها کلیله‌ودمنه است که فصل اول آن به زندگی برزویه اختصاص دارد. این داستان در ترجمه‌هایی که از کلیله‌ودمنه به زبان‌های عبری، لاتینی و اسپانیایی کهن شده، وجود دارد. (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۰۰ و ۱۰۱)

سومین حکایت در این خصوص که در شاهنامه فردوسی و تعالی به آن پرداخته شده، اینکه برزویه به نزد انوشیروان می‌رود و از وی می‌خواهد که اجازه دهد به دنبال گیاهی که در هند می‌روید و مرده را زنده می‌کند برود و ضمن کسب اجازه از شاه، پس از مدت‌ها سرگردانی در هند و عدم یافتن آن، سرانجام هندیان او را به پیرمردی دانا راهنمایی می‌کنند و آن پیرمرد می‌گوید که آن گیاه شگفت‌انگیز حیات‌بخش (یعنی دانایی و آگاهی) کتاب، کلیله‌ودمنه است که در خزانه شاهی هند نگهداری می‌شود. وی به نزد شاه هند می‌رود و از وی تقاضای آن کتاب را می‌نماید. شاه به وی فقط اجازه مطالعه آن را می‌دهد نه اینکه از آن نسخه‌برداری کند. برزوی با استعداد خویش فصل به فصل کتاب را می‌خواند و آن را از بر می‌کند و چون به استراحتگاه خویش می‌رسد آن را می‌نویسد تا اینکه علی‌رغم مرارت‌های زیاد به نوشتن نسخه‌ای از آن به صورت مخفیانه موفق می‌شود.

تا اینجا قول‌های گوناگونی از نحوه آوردن کلیله‌ودمنه به ایران، نقل شده و آمده است که انوشیروان از برزوی خواست که در ازای خدماتش هر چقدر مایل است از جواهرات و گنجینه‌شاهی بردارد، «برزویه گفت: اگر ببیند رأی ملک بزرگمهر

را مثال دهد تا بایی مفرد در این کتاب به نام من بنده، مشتمل بر صفت حال من بپردازد، و در آن کیفیت صناعت و نسب و مذهب من مُشَبَّع مقرر گرداند... کسری و حاضران شگفتی عظیم نمودند و به همت و عقل کامل برزویه واثق گشتند... بزرگمهر را حاضر آوردند و مثال داد که: صدق مناصحت و فرط اخلاص برزویه دانسته‌ای... و بزرگمهر آن باب بر آن ترتیب که مثال یافته بود بپرداخت... و جملگی حاضران آن را پسندیده و در تحسین سخن بزرگمهر مبالغت نمودند، و... بزرگمهر جز جامه هیچ چیز قبول نکرد.» (منشی ابوالمعالی، ۱۳۸۰: ۳۶ و ۳۷)

هر سه تحریر نقش بزرگی برای وزرگمهر در تاریخ کلیله‌ودمنه قائلند. اگر مانند کریستن سن وزرگمهر را شخصیتی مخلوق تصور نویسندگان مسلمان بیندازیم، باید پذیرفت که هر سه تحریر داستان مأموریت برزویه، بعدها به متن الحاق شده است. دیدیم که نظریه کریستن سن در این باره بی پایه است. از سویی دیگر، دامنه نقش بزرگمهر در این سه تحریر به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت است. (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۲۹) اما به استثنای باب مقدماتی کلیله‌ودمنه که به بزرگمهر منتسب است، آثار دیگری از این فرد، در کتب قدما آمده است. کتابی که در فارسی دری به نام **ظفرنامه** خوانده شده است. این سینا این کتاب را گویا از پهلوی برای امیر نوح بن منصور سامانی ترجمه کرده است. موضوع کتاب پرسش‌هایی است که قباد از وزیر بزرگ خود بزرگمهر کرده و پاسخ‌هایی است که بزرگمهر به این پرسش‌ها داده است. اندرزهایی نیز به بزرگمهر نسبت داده‌اند که در جاویدان خرد مسکویه آمده است. ترجمه آن‌ها دقیقاً جمله‌به‌جمله قابل تطبیق با متن اصلی است. همین سخنان را فردوسی به نظم کشیده است. (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۰۲) کتابی دیگر تحت عنوان الزبرج نیز به وی منسوب است. این ندیم معتقد است که این کتاب در اصل از آن فالیس (والنس) رومی است و بزرگمهر در واقع بر آن تفسیر نوشته است. باتوجه به اینکه در الفهرست جزو کتب هندسی قرار گرفته است احتمالاً در خصوص ریاضیات باشد. (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۸۴)

یکی دیگر از آثار بزرگمهر را با آن می‌شناسند، **زارشن‌سی-چترنگ** است که به زبان پهلوی در قرن سوم نگاشته شده و آن را به





بزرگمهر نسبت می‌دهند.

«... (سطر ۴) شاهنشاه سه روز زمان خواست و هیچ یک از دانایان ایرانشهر نبود که (برای) تشریح کردن چَم آن شترنج شایسته باشد. (سطر ۵) سه دیگر روز بزرگمهر بختگان بر پای ایستاد. (سطر ۶) او گفت: که انوشه باشید. من چم این شترنج را تا امروز از آن سبب تشریح نکردم تا شما و هر که در ایرانشهر باشد بدانند که اندر ایرانشهر من مرد داناتر هستم... (سطر ۸) شاهنشاه سه بار گفت که: زنده باشی بزرگمهر...» (جاماسب آسانا، ۱۳۸۲: ۱۲۷ و ۱۲۸)

شخصیت بزرگمهر در پژوهش‌های اخیر

ملک الشعراى بهار در سبک شناسی آورده است که: بزرگمهر گویا مصحف «برزمهر» یا «دادبرزمهر» بوده است که او را به صورت «زرمهر» هم ضبط نموده‌اند. ظاهراً نام صحیح او «دات برژمتر» است. و از وزرا و مستشاران خسرو اول بوده و به‌دست هرمز کشته شده است. (بهار، ۱۳۸۶: ۸۱)

گریستن سن معتقد است که نام «وزرگمهر» در این رساله‌ها، حرف نگاشته پهلوی بزرجمهر عربی است و چون این رساله‌ها به فارسی برگردانده شده و فردوسی در سرودن شاهنامه از آن‌ها بهره برده است، در آن مآخذ، وزرگمهر به بزرگمهر تبدیل شده است. ولی قرائنی وجود دارد که این رساله‌ها، علی‌رغم تألیف در دوره اسلامی، بر پایه آثار ساسانی - نه عربی - نگاشته شده‌اند. از لحاظ زبان‌شناسی نیز بعید است که وزرگمهر شکل بازساخته صورت عربی این کلمه باشد. خدای نامگ‌ها و منابع پهلوی دیگر که منبع اطلاعات مورخانی چون طبری می‌باشند و ذکری از وزرگمهر ننموده‌اند نمی‌تواند دلیلی بر عدم وجود وی باشد. فردوسی و ثعالبی مطالبی را ذکر کرده‌اند که در آن دو رساله مذکور نیست به‌علاوه، در آثار ابن ندیم، مسعودی و دیگران این نام دیده می‌شود. (خالقی مطلق، ۱۳۷۶: ۳۶۸) احمد مریدی، در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش، تحت عنوان «نظری بر شخصیت بزرگمهر در دوره ساسانی» معتقد است که در واقع آنچه درباره بزرگمهر در کتب آمده همه برگرفته از یک اشتباه تاریخی است که واژه بزرگ فرمذار را به بزرگمهر تغییر داده‌اند و به قول

ایشان شواهد همه مبین این مطلب و نظریه است که شخصیتی که مورخان او را بزرگمهر نامیده‌اند وجود نداشته است. بلکه در طی قرون متمادی، نویسندگان و مورخان به طریقه‌ای عامه‌پسند این اشتباه را تکرار کرده و با تمجید و داستان‌های ستایش‌آمیز به برتری دانش و تدابیر بزرگمهر بدون استناد به هیچ‌گونه ادله‌ای تاریخی سابقه‌های پرافتخار قدیم راه، در شخصیت ساختگی و مجهول بزرگمهر تازه نگه داشته‌اند. مریدی؛ اغتشاشات، فساد و دگرگونی روایات و متغیر بودن آن‌ها را در طی گذشت زمان دلیلی می‌داند بر اینکه همه به این سمت حرکت کنند که بزرگمهر نه یک شخصیت بلکه یک «عنوان» و یا با نگاهی دیگر یک «اندیشه» است. (مریدی، ۱۳۸۶: ۱۴۱ و ۱۴۲)

پایان سخن

آن‌طور که از متون کهن ادبی و روایات تاریخی برمی‌آید بزرگمهر وزیر معروف خسرو انوشیروان بوده است. اما آراء و نظرات محققان در این خصوص یکدست نیست. برخی معتقدند چنین شخصیتی در تاریخ وجود نداشته چرا که در منابع مهمی چون تاریخی طبری نامی از وی برده نشده و این اسم مصحف و یا تحریف شده عنوان «وزرگ فرمذار» دوره ساسانی می‌باشد. گروهی هم که معتقد به وجود چنین شخصیتی در تاریخ هستند یا او را با برزویه طبیب معروف عهد ساسانی، یکی می‌دانند و یا نام او را با زرمهر (برزهر، رزمهر، دادبرزمهر و...) یکی می‌دانند. عده‌ای دیگر بزرگمهر را زاینده افکار ایرانیان متعصبی می‌دانند که به‌دنبال تبعیضات نژادی اعراب در حق آنچه غیرعرب خوانده می‌شد، بالاخص موالیان ایرانی، شکل گرفت تا با تفاخر به گذشته باشکوه خود در کشمکش‌های شعوبه‌گرایی از رقیب خویش عقب نمانند. آن‌ها پرچمدار این طرز فکر را حماسه‌سرای بزرگ فردوسی می‌دانند. همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد نمی‌توان بزرگمهر را شکل تحریف شده وزرگ فرمذار نامید چرا که مسعودی در دو اثر معروف خویش هم نام بزرگمهر پسر بختگان و هم در جای دیگر پسر سرحو آورده و هم در کتب خود، بزرگ فرمذار را به نام یک منصب آورده که معنای تحت‌اللفظی آن همان «بزرگ مأمور» است؛ به معنی امروزی نخست‌وزیر. در این خصوص ابوحنیفه دینوری یک مثال بارز است. وی



هم ایرانی نژاد است و هم از بزرگمهر به عنوان وزیر و حکیم بزرگ عصر ساسان نام می برد و باتوجه به قدمت کتاب او می توان، هم احتمال خلط نام بزرگمهر (وزرگمهر) با وزرگ فرمذار را تا حدودی نپذیرفت و هم دیدگاه کسانی که در چنین مسائلی در پژوهش های تاریخی ملاک را کتبی چون تاریخ طبری می دانند (هر چند در اهمیت این کتاب شکی نیست)، اما اینکه بزرگمهر را ساخته و پرداخته ذهن فردوسی و ایرانیان معاصر او بدانیم، امری غیر قابل باور است، زیرا همان طور که اشاره شد هم نام بزرگمهر در آثار مورخان قبل از این برهه از تاریخ آمده و هم در آثار مورخان عرب زبان این دوره. اما در خصوص منشأ نام بزرگمهر و امکان بد خوانده شدن اصل نوشتاری این نام در نگارش و تلفظ از زبان پهلوی به زبان های دیگر بخصوص عربی، احتمالی است منطقی و دور از ذهن نیست که این نام، جزء اول آن به وزرگ فرمذار و جزء دوم آن با برزمهر (زرمهر) ترکیب شده باشد. تا رشد آگاهی های بیشتر زبان شناسی در این خصوص، باید از اظهار نظر نهایی پرهیز نمود.

پی نوشت ها

- در برخی منابع آمده که انوشیروان هفتاد موبد را به مناطق مختلف کشور گسیل نمود. (خواندمیر، دستور الوزراء، ص ۱۷)
- دکتر زرین کوب در خصوص دینوری می نویسد: «دینوری در اخبار مورد اعتماد است و از معتمدان به حساب می رود.» (نقل از: اخبار الطوال، مقدمه، ص ۲۰)
- با توجه به چاپ های متعدد و ناشران مختلف، که به چاپ شاهنامه مبادرت نموده اند، برای آگاهی بیشتر از داستان ها و حکایات بزرگمهر می توان به داستان شطرنج صص ۱۱۰۷-۱۱۱۲ و داستان کسری و بوذرجمهر، صص ۱۱۳۰-۱۱۴۰ مراجعه نمود. شاهنامه چاپ مسکو، نشر قطره، ۱۳۷۴ و شاهنامه به تصحیح ژول مول، چاپ دهم، ۱۳۸۶.
- در نسخه های قدیمی فارسانه منسوب به ابن بلخی افتادگی های است. کریستن سن محقق ارزشمند دانمارکی به بررسی و بازسازی این افتادگی ها و موارد تشکیک آن ها پرداخته و آن را در ضمیمه اثرش «ایران در زمان ساسانیان» آورده است.

منابع

- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن؛ تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ابن بلخی؛ فارسنامه، تصحیح لسترنج و نیکلسن، توضیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس شناسی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست، ترجمه و تحشیه محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان ابن داوود تاج الدین؛ تاریخ بناکتی (روضه اولی الایباب فی معرفه التواریخ)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶.
- بهار، محمدتقی؛ سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، جلد اول، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- تفضلی، احمد؛ تاریخ ادبیات پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- ثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد؛ شاهنامه تعالی، ترجمه محمود هدایت، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۵.

- جاماسب آسانا؛ متن های پهلوی، پژوهش سعید عربان، تهران: سازمان میراث فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- خالقی مطلق، جلال؛ بزرگمهر بختگان، دانشنامه جهان اسلام، جلد سوم، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین؛ دستور الوزراء، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۲۰۳۵.
- دوبلوا، فرانسوا؛ برزوی طبیب و منشأ کلیله و دمنه، ترجمه صادق سجادی، تهران: انتشارات طهوری، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- دینوری، احمد بن داود؛ اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه؛ تجارب السلف، به تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷.
- عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام؛ آثار الوزراء، به تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات بهزاد، چاپ دهم، ۱۳۸۶.
- کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ نهم، ۱۳۷۴.
- منشی ابوالعالی نصرالله، کلیله و دمنه، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ بیستم، ۱۳۸۰.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود؛ تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- بی نام؛ مجمل التواریخ القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- مریدی، احمد؛ نظری بر شخصیت بزرگمهر در عهد ساسانی، پایان نامه کارشناسی ارشد، شوشتر، ۱۳۸۶.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.

انجمن ایرانی تاریخ برگزار خواهد کرد:

کار گروه آموزش و پرورش انجمن ایرانی تاریخ، ششم خردادماه ۱۳۹۵ همایشی با عنوان «آموزش تاریخ در مدارس» برگزار خواهد کرد. دریافت چکیده مقالات: ۱۳۹۴/۱۰/۳۰ دریافت مقالات: ۱۳۹۴/۱۲/۱ مکان تشکیل همایش: سازمان اسناد ملی

ایران

آدرس ارسال مقاله

Hamayesh.tedu@gmail.com

تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن اسلامی هند

شهلا چابک سوار
دبیر تاریخ شهر تهران

کلیدواژه‌ها: تمدن اسلامی هند،
تمدن و فرهنگ ایران و مسلمانان

کوچ پارسیان به هند بعد از اسلام

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ایرانیان به‌ویژه روحانیون زردشتی در زمان امپراتوری هخامنشی و ساسانی برای تبلیغ و بازرگانی به هند رفت‌وآمد می‌کردند. اما کوچ بزرگ پارسیان در قرون اولیه اسلام و طبق شواهد تاریخی در نیمه دوم قرن ۸ م. صورت گرفته است. عده‌ای از مورخان کوچ مزبور را در دهه سال ۷۶۰ م. می‌دانند. به نوشته ابن بطوطه، مهاجرین پارسی در هند قومیت و آداب خود را حفظ کردند و تاکنون هم در آنجا به زندگی خود ادامه می‌دهند. آن‌ها از دواج‌های درون‌گروهی دارند و با بیگانگان ازدواج نمی‌کنند. کوچ پارسیان هند در زمان راجپوت‌ها بوده و این گروه شامل نخبگان زردشتی مانند رهبران مذهبی، بازرگانان، منجمان و... بوده‌اند. زردشتیانی که از مردم عادی بودند بیشتر در ایران ماندگار شدند. (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۱۹۳) این گروه اکنون عملاً با ایران ارتباطی ندارند و کاملاً هندی شده‌اند، اما در محیط خود، پارسیان هند نامیده می‌شوند.

ورود مسلمانان به هند

اعراب از دیرباز با هند پیوندهای بازرگانی و تجاری داشتند و از طریق یمن مستقیم،

مقدمه

آشنایی ایرانیان با هند، قبل از اسلام

آشنایی ایرانیان با هندیان و ارتباط میان آن‌ها به زمان‌های قبل از هخامنشیان می‌رسد، اما در دوره هخامنشیان به‌خصوص در عصر کورش و داریوش به حد اعلای خود رسید. (قرن ۶ ق.م) در زمان کورش ایرانیان تا حدود سند و پنجاب غربی پیش رفتند. داریوش سند و پنجاب را ایالت بیستم ایران نامید و از آنجا که این ناحیه بسیار ثروتمند بود، مالیات وصول شده از آن برابر یک‌سوم مالیات تمام ایران بود. (ارشاد، ۱۳۶۵: ۱۵۸)

در تاریخ هند این دوران را که حدود قرن ششم پیش از میلاد مسیح بوده گاهی دوران زردشتی می‌نامند. ظاهراً نفوذ آیین زردشت در این زمان در هند زیاد بوده و حتی ستایش خورشید نیز مورد تشویق قرار می‌گرفت و رواج داشت. (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۸) معماری و هنر موریایی نیز تقلیدی از معماری و هنر هخامنشی است چون در این زمان تمدن ایران یک تمدن محدود و منطقه‌ای نبود بلکه تمدنی جهانی به شمار می‌رفت. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۳۸)

بعد از فروپاشی هخامنشیان، بسیاری از صنعتگران و هنرمندان ایرانی به هند مهاجرت کردند و این امر ناشی از تهاجم اسکندر به شرق بود. در واقع سرداران و سربازان یونانی اسکندر عامل نقل و انتقال فرهنگ و تمدن هند و ایران شدند.

بعد از پیروزی اسکندر، ایران تا چند قرن زیر حکومت و نفوذ یونانیان بود. در این دوران تماس‌های ایران با هند ادامه داشت، به طوری که گفته می‌شود ساختمان‌های زمان آشوکا تحت تأثیر معماری پرسپولیس (تخت جمشید) قرار داشت و هنرهای «یونانی-بودایی» که در شمال غربی هند و افغانستان تکامل می‌یافت متأثر از نفوذ ایران بود. (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۹)

در دوره اشکانیان هرج و مرج حکومت ملوک الطوائفی باعث پناه بردن مداوم صنعتگران و هنرمندان ایرانی به دربار پادشاهان هند می‌شد. آنان هنر خود را در آنجا نمایان می‌ساختند و حرفه و صنعت خود را به هندیان تعلیم می‌دادند. (حکمت، ۱۳۳۷: ۳۹)

در اواسط قرن ششم، در دوران حکومت خسرو انوشیروان، وضع تجارت با هند از بیشترین رونق و فعالیت برخوردار بود. (تاراچند، ۱۳۷۴: ۷۰)

**زبان فارسی از زمان حملات
غزنویان و غوریان به تدریج
در هند رواج پیدا کرد. آن‌ها
با اینکه ترک بودند به زبان
فارسی تکلم می‌کردند. نفوذ
زبان فارسی در هند به جایی
رسید که حتی هندوان هم
برای کسب مناصب دولتی،
ناچار از آموختن این زبان
بودند**

حمله کرد. محمود در دوران پادشاهی خود ۱۵ یا ۱۷ بار حمله به هندوستان را تکرار کرد. پس از این جنگ‌ها شماری در هند ماندگار شدند. (بیشتر در شهرهای دهلی، مولتان و لاهور)

حملات غزنویان، بخصوص محمود باعث تضعیف حکومت راجپوت‌ها شد به طوری که از سده هشتم تا هجدهم میلادی باعث به وجود آمدن سلسله‌هایی شد که سلاطین مسلمان هند را تشکیل می‌دادند. از آن جایی که رابطه لشکریان محمود غزنوی با هندیان رابطه غالب و

و گاهی غیرمستقیم از طریق سواحل ایران برای تجارت به آنجا می‌رفته‌اند. بر اساس منابع موجود، اسلام به وسیله مجموعه‌ای از جریان‌ها و رویدادهای نظامی، تجاری، عرفانی و هنری که در همه اینها مهاجرت نقش عمده‌ای داشته وارد هند شد.

مهم‌ترین عواملی که در ورود اسلام به هند نقش داشته عبارت است از:

الف. در سده هفتم و هشتم میلادی (اول و دوم هـ) بازرگانان عرب که به گجرات و دکن رفت‌وآمد داشتند اسلام را به آنجا بردند.

ب. در سال‌های نخستین قرن هشتم میلادی (۹۰ هـ) **محمد بن قاسم ثقفی** به دستور حجاج از راه شیراز و مکران به هند حمله کرد و شهر مولتان را به تصرف خود درآورد. پس از پایان گرفتن این موج حمله، بسیاری از اعراب و سربازان ایرانی نیز در همان جا ماندگار شدند و رابطه تجاری بین هند و مناطق عربی گسترش یافت. (ارشاد، ۱۳۶۵: ۹۰)

ج. در قرن‌های دهم و یازدهم میلادی (چهارم و پنجم هـ) امرای ترک و افغان با ادعای جهاد به هند حمله کردند و بعد از آن برخی از سرداران آن‌ها در هند ماندگار شدند و حتی حکومت مسلمانان را در آنجا تأسیس کردند. بنابراین اعراب، ترکان و افغان‌ها اسلام را به هند بردند.

مورخان عقیده دارند اسلام مدت‌ها قبل از اقتدار سلاطین ترک‌نژاد به هند آمده بود. (نهر، ۱۳۵۵: ۳۶۱) اما فتوحات عظیم اسلامی در هند در پی تهاجم محمود غزنوی در آغاز قرن یازدهم میلادی حاصل شد. گرچه قبل از این تهاجمات، مبلغان مسلمان به هند می‌رفتند و در راه تبلیغ خود با صلح و آرامش موفقیت‌هایی هم به دست آورده بودند. سبکتگین برای نخستین بار در سال ۹۷۷م. به هند حمله کرد و بر بخش عظیمی از هند دست یافت و دو-سه‌ساله بعد از او نیز پسر بزرگش محمود به هند



بنای چهار منار، چنبر آباد

اسلام به وسیله مجموعه‌ای از جریان‌ها و رویدادهای نظامی، تجاری، عرفانی و هنری که در همه اینها مهاجرت نقش عمده‌ای داشته وارد هند شد



مغلوب بود هیچ‌گاه با زندگی مردم بومی آمیخته نشدند و وحدت و یگانگی بین مسلمانان و هندوان به‌وجود نیامد، جز در مدت کوتاهی در زمان **اکبرشاه گورکانی** که آن هم بسیار زودگذر بود. سلاطین مسلمان همیشه از نگهداری یک دستگاه نظامی قوی و گسترده ناگزیر بودند تا بتوانند جامعه زیر سلطه خود را که با حکومت دشمن و یا لاقبل نسبت به آن بی تفاوت بود آرام نگه دارند. هندوها از دیرباز هر کس را که به دین خودشان نبود «ملیج» یعنی پلید می خواندند. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۱) فرهنگ حاکم ارزش‌های خود را به هندوان تحمیل می کرد، چنان‌که در مالیات‌گیری و دادوستد معیارها و مقیاس‌های فارسی، عربی و اسلامی بین مردم رواج پیدا کرد. (ارشاد، ۱۳۶۵: ۱۲۷)

دو قرن پس از محمود غزنوی، **شهاب‌الدین محمد غوری** از ضعف و اختلاف راجپوت‌ها و مهاراجه‌های متخاصم استفاده و به شمال هندوستان حمله کرد. وی آخرین سلطان آنان را که بر دهلی سلطنت می کرد مغلوب نمود و تا قنوج را تحت تسلط خود درآورد. تفاوت غوریان و غزنویان در این بود که محمود غزنوی به قصد غارتگری به این مناطق لشکر می کشید در حالی که غوریان به قصد ماندن و ایجاد حکومت به این سرزمین رفتند و موفق هم شدند. **قطب‌الدین آیبک**، سردار ترک، بعد از

مرگ سلطان شهاب‌الدین محمد غوری به تخت نشست و اولین سلسله مسلمان هند را به نام «سلاطین ممالیک» تأسیس کرد؛ سلسله‌ای که ۸۴ سال از ۱۲۹۰-۱۲۰۶م در شمال هند سلطنت کردند. (حکمت، ۱۳۳۷: ۴۷). ممالیک متوجه شدند که بدون کمک هندوان نمی‌توانند حکومت کنند، بنابراین در مناصب مختلف و نیز مالیات‌گیری از آن‌ها استفاده کردند.

از میان سلاطین ممالیک، **غیاث‌الدین بلبلن** (۱۲۶۶م) را می‌توان نام برد که پادشاهی مقتدر بوده و تا بنگال را فتح کرد. بسیاری از سلاطین و امرای مسلمان که از ایران و ماوراءالنهر به دلیل حمله چنگیز مغول فرار کرده بودند به دربار او پناهنده شدند. امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ فارسی‌زبان مداح او بود. (همان: ۴۸)

دوره سلطنت ممالیک و پس از آن دوره تغلقیان که از سلاله‌های مسلمان بودند، باز هم سلسله‌های مسلمان دیگری در هند به حکومت رسیدند مانند خاندان بهمنی، سادات، لودیان و... آن‌ها تا زمان ظهیرالدین بابر که خود از امرای نامدار است، تا ۳۵۰ سال، یعنی تا تسلط انگلیس بر هند، حکومت داشتند و به «خاندان مغول کبیر» یا «گورکانی» معروف‌اند. (یکتایی، ۱۳۵۲: ۶۲)

ظهیرالدین بابر به کمک شاه اسماعیل صفوی به تخت نشست. این خاندان در بزرگداشت دانشمندان و سخنوران و هنرمندان ایرانی بسیار کوشش کردند و در گسترش و پیشرفت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و دین اسلام در هندوستان خدمات شایان توجهی انجام دادند.

موقعیت ایرانیان در دستگاه حکومت

ملک‌التجار **محمود گیلانی** که برای تجارت به هند آمده بود در دستگاه پادشاهان بهمنی دکن بالاترین و حساس‌ترین مقامات را به دست آورد و از مهره‌های قدرتمند شد، سیدمرتضی

سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی در دستگاه پادشاهان نظام شاهیه و غیره نیز همین وضع را داشتند. (ارشاد، ۱۳۶۵: ۹۵) جالب این است که هندوانی که می‌خواستند به مقامات بالا برسند سعی می‌کردند زبان فارسی را یاد بگیرند، چراکه صلاحیت لازم برای اشغال مقام‌های عالی، گرویدن به اسلام و دانستن زبان فارسی، حتی در حکومت ترکان، بود:

سلطان قلی، سربازی همدانی که در جوانی از ایران به هند رفته و از غلامان پادشاهان بهمنی بود در اثر کوشش‌ها و مساعی خود به مقام امارت و قطب‌الملکی رسید. گلکنده را به اقطاع به او دادند. او پس از چندی علم استقلال بلند کرد و در سال ۹۱۸ه.ق دودمان سلطنتی قطب شاهیه را بنیان گذاشت.

از شعرای ایرانی هم که به هند مهاجرت کرده بودند عده‌ای مقام ملک‌الشعرایی پیدا کردند. **اکبر**، پادشاهی که برای نخستین بار منصب ملک‌الشعرایی را در دربار خود برقرار کرد، غزالی مشهدی را برای اولین بار به این مقام رسانید. غلامرضا رشید یاسمی در باب مهاجرت شعرا به هند می‌نویسد:

از بس سخنسرای ز ایران به هند رفت دهلی و اگر گشت چنان ری و اصفهان یکی از علل عمده رواج زبان فارسی در دربار سلاطین هند همین نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت و کسب مشاغل حساس درباری و دولتی بود.

رواج زبان فارسی در هند

اگرچه در همه ادوار ملت‌ها و اقوام مختلفی با هند رابطه فرهنگی و بازرگانی داشتند اما بیشتر و قدیمی‌تر از همه، نفوذ فرهنگ فارسی در هند مشاهده می‌شود به طوری که حتی کلمه هندوستان یک ترکیب فارسی است که ایرانیان مسلمان وضع کرده و معنای آن سرزمین هندوها است. (همان: ۲۴۸) نام اصلی و باستانی آن سرزمین بهارات بوده است.

با اینکه قدرت سیاسی و حکومتی معمولاً در دست ترک‌ها و مغولان بود فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بر دربار حاکم بود. زبان فارسی نه تنها در زبان‌های شمال هند نفوذ داشت بلکه با زبان‌های جنوب هند (در اویدیان) هم درآمیخت و بسیاری از لغات و اصطلاحات و تعبیرات فارسی وارد این زبان شد.

زبان فارسی از زمان حملات غزنویان و غوریان به تدریج در هند رواج پیدا کرد. آن‌ها با اینکه ترک بودند به زبان فارسی تکلم می‌کردند. نفوذ زبان فارسی در هند به جایی رسید که حتی هندوان هم برای کسب مناصب دولتی، ناچار از آموختن این زبان بودند.

بسیاری از پادشاهان و فرمانروایان هند، به زبان فارسی شعر سروده‌اند و شاعران بزرگ بسیاری در هند به فارسی شعر گفته‌اند. در بسیاری از کاخ‌ها و مساجد و مقابر هند هم الواح و کتیبه‌ها به زبان فارسی نوشته شده که هنوز بسیاری از آن‌ها پابرجاست. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۸۴)

اما رواج ادب فارسی در بین هندوان، از زمان اکبر شروع شد و در زمان عالمگیر تا انحطاط گورکانیان به اوج رسید. نویسندگان هندو در زمینه تاریخ، انشاء، شعر، علوم و فنون کتب متعددی تألیف کردند. انحطاط آن در دوران متأخر است که کتب متعدد اما بی‌ارزش به لحاظ محتوایی و پر از نقص نگاشته شده است. باید گفت برای قرن‌ها زبان فارسی وسیله اتحاد بین هندوان و مسلمانان بوده است. (سیدعبدالله، ۱۳۷۱: ۲۱۵)

در زمینه لغت یک نوع لهجه خاص هندی به وجود آمد که آن را «فارسی هندی» می‌گفتند و در عالم شعر یک مکتب فکری تأسیس شد که آن را «سبک هندی» نام نهادند.

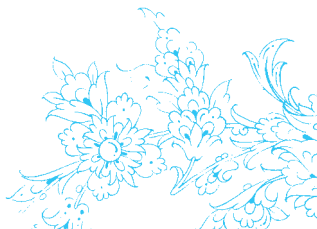
از قرن هشتم، از دهلی تا بنگاله، سلاطین مسلمان فرهنگ و ادب فارسی را شعار دربار خود قرار دادند (دعوت سلطان غیاث‌الدین از حافظ) در مورد ادبیات عهد اکبر هیچ کتاب حائز اهمیتی به دست



از
ریشه
د

ما نرسیده اما در زمان اورنگ زیب در میان هندوان تحصیل زبان فارسی رواج پیدا کرد. حتی زمان جهانگیر را «عهد تراجم» گفته‌اند، (به دلیل اینکه اولین تألیفات تراجم در این زمان بوده و در عهد شاه جهان و اورنگ زیب هم انشانگاری و تاریخ‌نویسی به خصوص پیشرفت زیادی کرده بود). (همان: ۶۱)

در دوره‌های بعد کتب منشور زیادی با سبک صفوی و کتاب‌های فرهنگ فارسی توسعه زیادی پیدا کرد. آمدورفت سفیران دولت باری مغول به دربار صفوی و سفیران صفویه به دربار دهلی خود یکی از عوامل حفظ و استمرار این رابطه ادبی شد. اقامت چهارده‌ساله همایون در دربار



از آمیزش زبان فارسی با زبان‌های محلی هندی، به‌ویژه در شمال، زبان دومی شکل گرفت که به «اردو» معروف است. بنابراین یکی از پیامدهای مهم مهاجرت ایرانیان و سایر فارسی‌زبانان به هند و تأثیر آن‌ها بر فرهنگ جامعه میزبان پیدایش زبان اردو است

شیعیان در نقاط مختلف هند پراکنده شدند. یکی از شهرهای مهمی که مرکز تشیع است شهر جونپور نزدیک بنارس است که حتی سلسله‌ای شیعی مذهبی به نام «شرقی» در آنجا سلطنت می‌کردند

شاه‌طهماسب تأثیر عمیقی بر نشر زبان و فرهنگ ایران در هندوستان داشته است. (حکمت، ۱۳۷۷: ۸۹)

پیدایش زبان اردو

از آمیزش زبان فارسی با زبان‌های محلی هندی، به‌ویژه در شمال، زبان دومی شکل گرفت که به «اردو» معروف است. بنابراین یکی از پیامدهای مهم مهاجرت ایرانیان و سایر فارسی‌زبانان به هند و تأثیر آن‌ها بر فرهنگ جامعه میزبان پیدایش زبان اردو است.

الفبای اردو با فارسی یکسان است و در نوشتن تفاوت‌های جزئی با یکدیگر دارند. علاوه بر زبان اردو، زبان‌های گجراتی، بنگالی، سندی، پنجابی، کشمیری، تامیل و کناری نیز با کلمات فارسی آمیخته است. (ارشاد، ۱۳۶۵: ۲۵۹)

به‌دلیل اینکه سپاهیان لشکرگاه سلطان از ملیت‌های مختلف بوده‌اند به ناچار زبانی لازم بود که وسیله تفهیم و تفاهم باشد، سپس این زبان در طول زمان رشد و نمو کرد و به‌دلیل اینکه برای اولین بار در «اردو معلی» که محل اجتماع سپاهیان پادشاه اسلام بوده است، استفاده می‌شد به اردو معروف شد. کسانی همچون جواهر لعل نهرو، مولانا ابوالکلام آزاد در این زبان خطبایی فصیح و نویسندگانی بلیغ بودند. در زمان **اورنگ زیپ** (۱۷۰۷-۱۹۵۹م) که سرزمین هند و پاکستان و بنگلادش کشوری واحد بود، زبان اردو پیشرفت شایانی نمود و حتی عده‌ای از شاهزادگان به زبان اردو شعر می‌گفتند.

تأثیر هنر ایرانیان بر تمدن هند

در مورد تأثیر هنرهای ایرانی بر هنر هندیان سخن بسیار است. تأثیر معماری ایرانیان بر هند به سده سوم پیش از میلاد برمی‌گردد و متخصصین معماری ترکیبی از عناصر هندی، ایرانی و عربی را در آثار مهم معماری این سرزمین تشخیص می‌دهند.

دو نمونه از آثار معماری هندی که هنوز هم سالم بر جای مانده و تأثیر هنر معماران مهاجر ایرانی و سبک ایرانی را فراوان بر خود دارد یکی **آرامگاه همايون** پسر اکبر در دهلی و دیگری ساختمان معروف **تاج‌محل** در نزدیکی آگره است. تاج‌محل که به دستور شاه جهان برای آرامگاه ممتاز محل همسر محبوبش ساخته شده، بنایی است که با طرح استاد عیسی شیرازی که در شورایی از بهترین معماران امپراتوری پذیرفته شد، ساخته شده و اتمام آن با حدود بیست‌هزار کارگر بیش از بیست‌و‌دو سال به طول انجامید و اکنون مدفن ممتاز محل (۱۰۴۰ ه.ق) و شاه‌جهان (۱۰۷۶ ه.ق) می‌باشد. **رنه گروسه**، دانشمند فرانسوی، آن را «روح ایران که در کالبد هندی تجسم یافته» توصیف کرده است. (نهر، ۱۳۶۱: ۲۵۱)

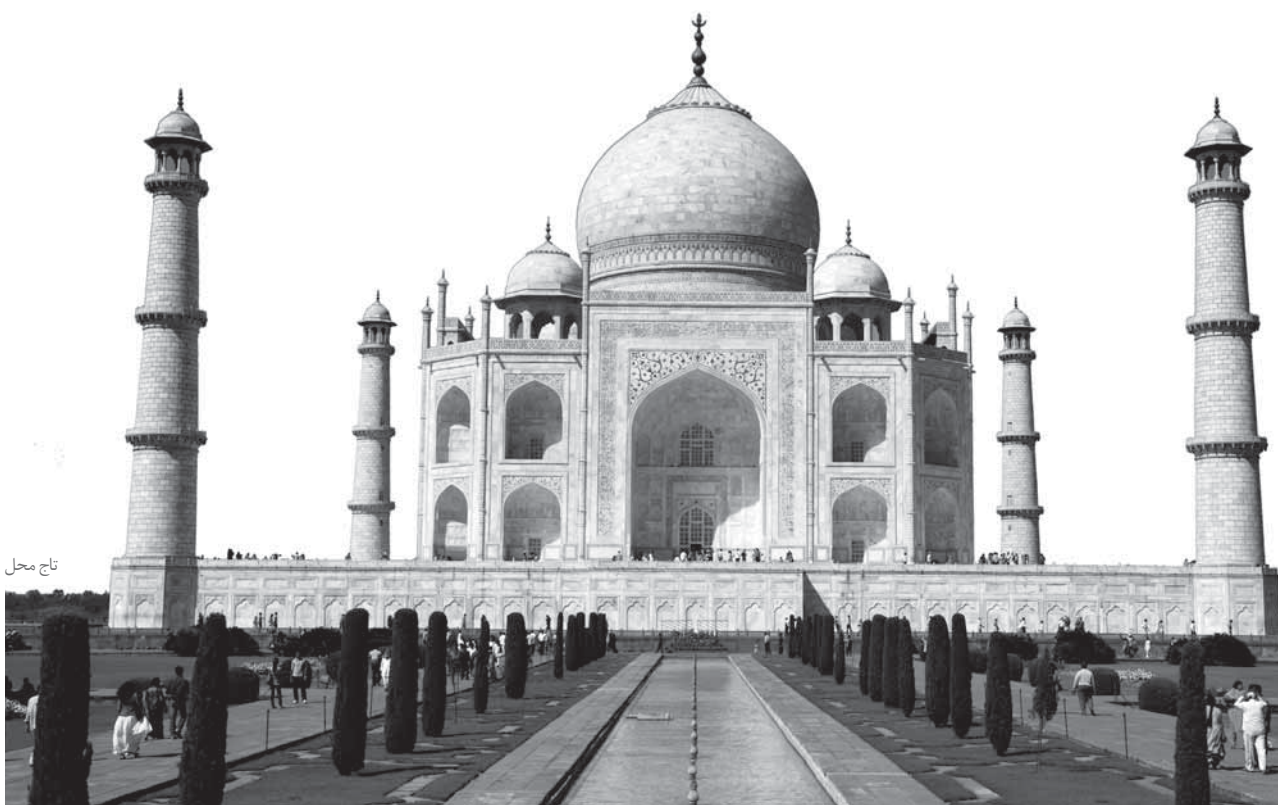
بازار و خانه‌های شهر حیدرآباد دکن نیز به سبک معماری ایرانی بنا شده‌اند و با شکل خاص خود در هند بی‌نظیرند. سلاطین مغول نیز بناهای عظیم و باشکوهی در شهرهای مختلف آگره، دهلی، لاهور، جونپور، احمدآباد و... ساختند که برگرفته از همان سبک‌ها و روش‌هایی است که در هرات، اصفهان، شیراز، بخارا، سمرقند و مشهد بود.

در زمینه نقاشی نیز اگرچه تأثیر نقاشی ایرانی در هند سابقه زیادی دارد اما دورانی که این تأثیر در آن نمود بارز و آشکاری دارد و ردپای مهاجران ایرانی نیز در آن به خوبی روشن است عصر تیموریان است. دیوارنگاری و نقاشی مینیاتور که در دوره صفویان در ایران به اوج خود رسیده بود، به‌وسیله شاگردان استاد کمال‌الدین بهزاد به هند برده شد.

بابر در کتاب **تزوک** خود از استاد بهزاد یاد می‌کند. زمانی که **همايون** در ایران بود شیوه نقاشی مینیاتور را یاد گرفت و سه نفر از شاگردان بهزاد را تحت حمایت مستقیم خود به هندوستان برد. این سه نفر میرسیدعلی، خواجه عبدالصمد



سر ستون سارنات که با الهام از هنر هخامنشیان ساخته شده است



تاج محل

فواره‌ها، باغچه‌ها و خیابان‌ها به سبک و روش خاصی است که مخصوص آن‌هاست و باغ‌های زمان تیموریان و صفویه را در هرات، اصفهان، شیراز، مازندران و تبریز را به‌خاطر بیننده می‌آورد. اسامی فارسی مانند باغ، چمن و... در زبان هندی از فارسی گرفته شده است.

در زمینه صنایع دستی بسیاری از تکنیک‌ها و فنون بومی و سلیقه و طراحی ایرانی و ترکی به‌کار گرفته شده است. کلمات ترکی و فارسی مانند پتو، شال و... در فهرست کالاهای تولیدشده بسیار دیده می‌شود. فرش‌های پشمی و ابریشمی دارای نام ترکی یا فارسی بودند. به نظر می‌رسد تراش جواهر و خاتم را ایرانی‌ها از هندیان آموختند. بسیاری بر این عقیده‌اند که سفالگری با نقش‌ونگار هنری است که از ایران به آن دیار برده شده است.

تشیع در هند

در خارج از ایران بزرگ‌ترین جامعه شیعیان در شبه‌قاره هند وجود دارد. نفوذ تشیع به واسطه مهاجرت و مسافرت شیعیان به‌صورت انفرادی و یا

موسیقی خود را هم به همراه بردند. عامل دیگر، مجالس و محافل رقص و سماع صوفیه بود.

در هند دو مکتب موسیقایی کلاسیک سنتی وجود دارد: مکتب سنگیت (Sangeet) در شمال و مکتب کارنات (Carnatic) در جنوب. کارشناسان معتقدند که موسیقی ایرانی در مکتب سنگیت تأثیر عمیقی گذاشته و در آن شاخه‌ای جداگانه به نام «موسیقی شمال هند» به‌وجود آورده است که بیشتر مدیون کوشش‌های امیرخسرو دهلوی است. او در موسیقی ایرانی و سنگیت هندی استاد بود و سازهایی مانند سیتار و طبله را ساخت. لحن «قوالی» یا آواز دسته‌جمعی را وارد موسیقی هند نمود و سازهای ایرانی مانند سه‌تار در موسیقی شمال هند راه پیدا کرد. باغبانی و بوستان‌پردازی نیز در زمان سلاطین مغول گورکانی به اوج خود رسید. باغ‌های این سلاطین در تخت‌گاه‌ها و شهرهای بزرگ مانند دهلی و لاهور و آگره تا دامنه‌های هیمالیا در کشمیر و حتی پنجور فراوان است.

جدول‌ها، آبشارها، دریاچه‌ها، حوض‌ها،

شیرازی و فرخ‌بیگ قلماق بودند که مؤسس مکتب نقاشی هندی-اسلامی به‌شمار می‌روند. در زمان اکبر این صنعت به اوج خود رسید.

در زمینه خوشنویسی که هم‌زمان با نقاشی به اوج ترقی خود رسید، باید گفت مسلمانان این هنر را از زمان بسیار قدیم ترقی داده بودند، قبل از اختراع چاپخانه این فن تنها وسیله ترویج و نشر کتاب بود. اکبرشاه به خطاطی توجه زیادی داشت و در ایجاد انواع و اقسام خط تمایل فوق‌العاده را نشان می‌داد، چون این فن بیشتر مربوط به خواندن و دانستن فارسی بود. (سیدعبدالله، ۱۳۷۱: ۶۶) در خطاطی همان سبکی را که تیموریان ایران در هرات داشتند و صفویه آن را ادامه دادند، در هند مورد تقلید سلاطین و شاهزادگان و امرای عصر مغول گردید.

هنر دیگر، موسیقی است که بعد از تأسیس سلسله‌های اسلامی هند، استادان هنر موسیقی مانند دیگر هنرمندان به هوای کسب مال و منال از ایران و آسیای مرکزی رهسپار دربار پادشاهان هندوستان شدند و آلات



دسته‌جمعی از یمن، عراق و ایران در طول سالیان دراز بوده است. آن‌ها بعد از اینکه در هند جایگزین شدند به مقامات امیری و وزارت رسیدند. مهاجرین قدیم شیعه از طریق دریا به هند رفته بودند و به عربی تکلم می‌کردند، اما شیعیان متأخر که از خراسان و فارس و عراق مهاجرت کرده بودند همه فارسی‌زبان و مبلغ زبان فارسی بودند.

حتی گاهی دیده شده که شاهزاده‌ای در خانواده‌ای سنی‌مذهب به دنیا می‌آید و تحت تأثیر معلمان شیعی‌مذهب خود، باعث منزلت و قدرت زیاد شیعیان شده است. برای نمونه **علی عادل‌شاه** پادشاه دکن از این دسته است. (ارشاد، ۱۳۶۵:۲۶۱)

شیعیان در نقاط مختلف هند پراکنده شدند. یکی از شهرهای مهمی که مرکز تشیع است شهر جونپور نزدیک بنارس است که حتی سلسله‌ای شیعی‌مذهب به نام «شرقی» در آنجا سلطنت می‌کردند. در زمان اکبرشاه، نورالله شوشتری، (۹۹۶ه.ق=۱۵۸۷م) برجسته‌ترین عالم دینی شیعه دوازده‌امامی به هند مهاجرت کرد و توسط امرای شیعه‌مذهب دربار به امپراتور معرفی و به‌عنوان قاضی‌القضات (ستی) لاهور معین شد، لذا در آنجا احکام خود را بر طبق فقه سنی صادر می‌کرد تا

اینکه تمایل او به تشیع در زمان جهانگیر فاش شد و به همین سبب در سال ۱۰۱۳ ه.ق= ۱۶۰۴م اعدام شد. شوشتری را شیعیان «شهید ثالث» لقب دادند. (عزیزاحمد، ۱۳۶۶:۲۷) علاوه بر شیعیان اثنی‌عشری هند، دو فرقه هفت‌امامی از اسماعیلیه نیز در هند رواج پیدا کرد.

تأثیر فرهنگ اداری ایرانیان

در زمینه اداری نمودهای فراوانی از فرهنگ ایرانی در هند می‌توان یافت. امپراتور بلین که در سال ۱۲۶۶م. بر تخت سلطنت دهلی نشست، اولین پادشاهی بود که آداب اداری ایران به‌ویژه ساسانیان را در دهلی رواج داد.

دیگر پادشاهان ترک‌نژاد هم خدمتگزاران و سربازان خود را به تقلید از روش ایرانیان (فارسیان) استخدام و تربیت می‌کردند. کتاب «آداب‌الحرب و الشجاعه» که در سده ششم و هفتم هجری نوشته شده نفوذ و سنت‌های اداری و نظامی ساسانی را در دربار ترکان به روشنی بیان می‌کند. ابن بطوطه از سمتی با عنوان «ملک البرید» نام می‌برد که به‌نظر می‌رسد این عنوان تقلیدی از الگوی عباسیان باشد که به چنین مقامی «صاحب‌البرید» می‌گفتند. این نهاد به‌وسیله برمکیان در دستگاه خلافت

عباسی پایه‌ریزی شده بود.

در دربار پادشاهان دیگر مناطق از جمله دکن نفوذ فرهنگی و اداری ایرانیان به خوبی نمایان است. خواجه میرک دبیر اصفهانی از مقام‌های نخستین دربار مرتضی نظام‌شاهی بود، به دستور یا وصیت او سربازان «غریب» یعنی ایرانی او را به دستگاه لشکری شاهی منتقل ساختند. اصولاً چون سلاطین مسلمان نتوانستند با مردم بومی آمیزش پیدا کرده و یگانه شوند، پیوسته ناچار بودند به‌وسیله یک دستگاه نظامی و اداری قدرتمند موقعیت خود را حفظ کنند. این دستگاه بیشتر از مقام‌های مهاجر ایرانی و نهادهای خاص آنان تشکیل می‌یافت.

بسیاری از محققین عقیده دارند که نظام اداری مغولان یا تیموریان، نهادی فارسی-عربی بود که به‌وسیله هندیان اداره و تنظیم می‌شد. در نظام حکومتی تیموریان، ایرانی‌ها بیشتر شغل‌های لشکری، دیوانی و مالی را به‌عهده داشتند. حتی پادشاهانی مانند اورنگ زیب که نسبت به ایرانیان چندان خوشبین نبود، عقیده داشت هیچ‌کس مانند ایرانیان نمی‌تواند کارهای مالی و اداری را انجام دهد. (ارشاد، ۱۳۶۵:۲۸۱)

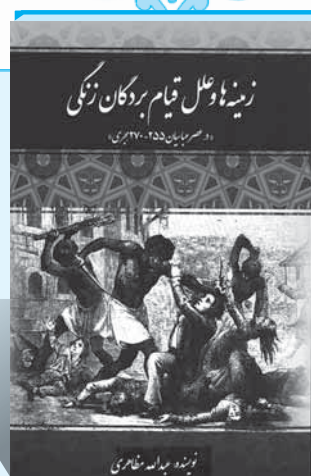
منابع

۱. ارشاد، فرهنگ؛ مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵.
۲. ابن بطوطه؛ سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۳. بیرونی، ابوریحان؛ تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی‌سپاه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
۴. تاراچند؛ تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا، عزالدین عثمانی، تهران: پازند، ۱۳۷۴.
۵. حکمت، علی‌اصغر؛ سرزمین هند، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۶. سیدعبدالله؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه محمد اسلام‌خان، تهران: انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشاری‌زادی، ۱۳۷۱.
۷. عزیزاحمد؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران: کیهان، ۱۳۶۶.
۸. نهر، جواهرلعل؛ کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۹. نهر، جواهرلعل؛ نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۱۰. یکتایی، مجید؛ نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، تهران: اقبال، ۱۳۵۳.

معرفی کتاب

اکرم علیخانی
دبیر منطقه ۹ تهران

- **نام کتاب:** زمینه‌ها و علل قیام بردگان زنگی در عصر عباسیان: ۲۵۵-۲۷۰ هجری
- **نویسنده:** عبدالله مظاهری
- **انتشارات:** آژنگ، چاپ اول / تهران، ۱۳۹۳
- **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه، تعداد صفحات ۱۳۸، قیمت ۷۰۰۰۰ ریال



نویسنده در این کتاب حوادث قرن سوم هجری را مورد بررسی قرار داده است. وی به درگیری‌های اعراب و ایرانیان در آن زمان، که موجب چالش برای حکومت عباسیان شده بود، اشاره می‌کند و اینکه چگونه حضور ترکان به‌عنوان نیروی سوم و تهدیدی جدی برای خلیفه به حساب می‌آمد و سرانجام هم با مرگ آخرین خلیفه مقتدر عباسی «المعتصم»، این خاندان ملعنة دست ترکان شدند. در مقدمه، نویسنده بحران‌های سیاسی و نظامی، نزاع‌های مذهبی، کلامی و فرقه‌ای، و نیز قیام‌های شیعیان، صفاریان، قرمطیان و بردگان سیاه‌پوست زنگی را عامل تضعیف حکومت عباسیان ذکر می‌کند. اما محور کتاب **نهضت و شورش سیاهان زنگی** به رهبری **صاحب‌الزنج** است که به مدت پانزده سال بخش وسیعی از بین‌النهرین و خوزستان را در آشوب فرو برد. نویسنده این قیام را مهیب‌ترین قیام بردگان در تاریخ ذکر نموده و آن را تهدیدی جدی برای حکومت به‌ویژه در زمان خلافت‌المهتدی و المعتمد برمی‌شمارد تا آنکه سرانجام با کشته شدن **علی بن محمد** یا همان صاحب‌الزنج، قیام ایشان شکست خورد و از بین رفتند.

در ادامه مؤلف سعی نموده رشد، شکست و نتایج قیام زنگیان را بررسی نماید. اینکه این نویسنده قیام بردگان سیاهپوست زنگی را از همه عوامل تضعیف‌کننده عباسیان مهم‌تر دانسته محل تردید است؛ چه بسا

اهمیت برخی از قیام‌ها بیشتر از این قیام بوده است. به هر حال، وی اولین بخش از هر یک از چهار بخش کتاب خود را به این موارد اختصاص داده است:

بخش اول: نهضت‌های مذهبی، سیاسی و نظامی ضد خلافت عباسی. وی معتقد است وقوع این نهضت‌ها زمینه‌ساز شکل‌گیری نهضت علی بن محمد، رهبر زنگیان، بوده است. در این قسمت قیام‌های شیعه در نیمه اول قرن سوم معرفی شده و توضیحاتی در مورد آن‌ها آمده است.

بخش دوم: اوضاع اقتصادی و اجتماعی و نظام اداری خلافت عباسی. بحران‌های سیاسی ناشی از نظام ناسالم اقتصادی و اجتماعی و به‌وجود آمدن اعتراضات مردمی و قیام بردگان زنگی در این بخش ذکر شده است. در دو بخش آخر مؤلف، به‌طور ویژه، به زنگیان پرداخته است.

بخش سوم: برده‌داری و قیام زنگیان. ابتدا نویسنده برده‌داری را از زمان‌های قدیم در میان سومریان، امپراتوری روم و اعراب جاهلی بررسی می‌کند و سپس نظر اسلام، علما و فقهای مسلمان را در مورد برده‌داری مطرح می‌نماید تا به زنگیان یا بردگان سیاه، می‌رسد؛ اینکه آن‌ها چگونه وارد سرزمین‌های اسلامی شدند، علت ورودشان چه بود و به‌طور کلی شرایط اقتصادی و اجتماعی آن دوره در چه وضعیتی قرار داشته است. در همین زمینه کارهایی را که به زنگیان تحمیل شد و سرانجام منجر به شورش آنان گردید توضیح می‌دهد و بعد به معرفی **علی بن محمد صاحب‌الزنج** پیشوای نهضت بردگان و شرح جنگ‌هایش می‌پردازد.

بخش چهارم: علل پیروزی و شکست و پی‌آمد قیام زنگیان. نویسنده در این بخش بی‌توجهی به خطر زنگیان از سوی خلفای عباسی، همچنین قیام یعقوب لیث و فساد سیاسی، اداری و مالی دستگاه عباسی و اختلافات آنان را از عوامل رشد قیام زنگیان می‌داند و علل پیروزی این نهضت را ناراضی‌مندی مردم از فساد دستگاه عباسی، شیوه مدیریت و رهبری صاحب‌الزنج و استفاده او از نظر مشاوران صاحب نظر، استفاده از احساسات و علاقه مردم به پیامبر اسلام (ص) و عده آزادی او (صاحب‌الزنج) به بردگان و تحریک احساسات آن‌ها، اجرای عدالت در میان روستائیان و داشتن سرداران لایق نظامی و یاران وفادار می‌داند. وی نتایج قیام زنگیان را در این بخش می‌آورد و به واکاوی علل نه‌گانه شکست این نهضت می‌پردازد. در پایان کتاب نیز فهرست اسامی خلفای عباسی تا پایان قرن سوم هجری، و در ارتباط با موضوع کتاب، آورده شده است.

نکته قابل ذکر اینکه نویسنده در بخش سوم این کتاب، چهار بار پی‌نوشت ذکر کرده است؛ یعنی به‌جای آنکه در باورقی هر صفحه ارجاع‌اش را بیاورد و یا مانند بخش‌های دیگر کتاب، در انتهای هر بخش پی‌نوشت‌ها قید شود، در پایان هر قسمتی که احساس نیاز کرده صفحه‌ای را به‌عنوان پی‌نوشت آورده است. این روش سبب شده در یک بخش ۴۰ صفحه‌ای ۴ بار پی‌نوشت بیاید که مغایر اصول علمی نوشتن مقاله است، همچنین تصویر روی جلد کتاب با عنوان آن تطابق ندارد.

جغرافیای تاریخی قبر و کارزین

عباس فروغ‌آیین
دبیر تاریخ، قبر و کارزین

اشاره

استان فارس در زمان ساسانیان وسعتی بیش از امروز داشت، زیرا براساس گفته‌ی ابن حوقل علاوه بر استان فارس فعلی استان‌های بوشهر، کهگیلویه و بویر احمد، یزد و حتی شهرستان بهبهان را، که اکنون جز استان خوزستان است، شامل می‌شده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۲). پس از شکست ایرانیان از اعراب در زمان خلیفه دوم (عمر)، سراسر ایالت فارس هم به تدریج از سال ۱۷ تا ۳۲ هجری با جنگ یا صلح فتح شد. اعراب پس از فتح فارس آن را به پنج ولایت بزرگ تقسیم کردند. که مبنای این کار را از پادشاهان ساسانی به ارث بردند و تا زمان هجوم مغولان همچنان باقی بود. ساسانیان هر یک از این پنج ولایت را **خره** و اعراب آن را **کوره** (حوزه - منطقه - شهرستان - قسمت - بخش - روشنی) می‌نامیدند. در عصر ساسانی، نام هر ولایت برگرفته از نام پادشاهان ساسانی است که به شرح زیر می‌خوانیم:

کلیدواژه‌ها: فارس، ساسانیان، قبر و کارزین

می‌شد و کراهت داشت که مردم چنین گویند. پس نام آن را پیروزآباد نهاد. انواع عرقیات و به‌خصوص گلاب آن (ماورد جوری) در هزار سال قبل چنان مشهود بود که به کشورهای و شهرهای دور و نزدیک مانند عربستان، یمن، شام، مصر، مراکش، هند، چین، روم و خراسان صادر می‌شد. (مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۳۲؛ یاقوت حموی، ج ۲: ۱۸۱؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۸؛ حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۳۲؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۷۹-۳۷۵ و ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۴۱-۳۱۸) اکنون نیز در میمند فارس (نزدیک فیروزآباد) انواع عرقیات عالی: نسترن، بیدمشک، گلاب و... تهیه می‌شود و به‌خصوص گلاب آن برای عطرافشانی قبور ائمه معصومین در کربلای معلای و نجف هم فرستاده می‌شود.

۳. **کوره دارابگرد** (داراب کنونی). شهری به همین نام مرکز آن بود و

۲. **کوره اردشیر**: به این ولایت اردشیر خوره نیز گفته‌اند. شهر گور یا جور (فیروز آباد کنونی) مرکز آن بود و شهرهای شیراز، کوار، سروستان، سیمکان، خفر، بوشکانات، میمند، خنیفقان، قبر، کارزین، ابزر، جویم، هرم، کاریان، لاغر و برخی از شهرهای ساحلی و جزایر خلیج فارس مانند سیراف (بندر طاهری) و جزیره کیش را در بر می‌گرفت. برخی منابع به اشتباه بنای شهر فیروزآباد را به عضالدوله دیلمی نسبت می‌دهند در صورتی که او فقط نام شهر گور را به فیروزآباد تغییر داد. مؤسس اصلی آن اردشیر بابکان و به گفته برخی دیگر جغرافی‌دانان فیروز ساسانی است. عضالدوله در قرن چهارم هجری به این شهر که تفرجگاه خوش آب و هوایی بود زیاد رفت و آمد داشت به طوری که مردم همواره می‌گفتند: «امیر به گور رفت»، و چون گور در زبان فارسی به معنی قبر است شاه ناراحت

۱. **کوره استخر**: که تخت جمشید یا به زبان یونانیان پرسپولیس مرکز آن بود. شهر استخر به مسافت اندکی در غرب تخت جمشید پایتخت بهاری هخامنشیان قرار داشت. اکنون نیز ویرانه‌های شهر استخر بالاتر از مرودشت موجود است. مسلمانان از شیراز به عنوان لشکرگاه برای فتح استخر استفاده کردند. این کوره پهناورترین و بزرگ‌ترین ولایت فارس بود که تمام قسمت‌های شمالی استان فارس از جمله: مرودشت، اقلید، آباد، سورمق، ابرقوه یا ابرکوه، کامفیروز و حتی استان یزد و روستاهای حاشیه کویر لوت را شامل می‌شد. مهم‌ترین معادن آهن در کوه‌های استخر قرار داشت. در نواحی استخر سیبی یافت می‌شد که نیمی از آن بسیار ترش و نیمی دیگر خیلی شیرین بود. (ابن بلخی، ۱۳۷۴، ۳۰۶-۲۸۶، مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۳۲)



معروف است. گناوه، ریشهر، هندیجان، مهربان، جزیره خارک، بندر دیلم و بهبهان جزء این قسمت بودند. ناگفته نماند که جغرافی دانان، بسیاری از شهرهای دیگر را برای هر پنج کوره نام برده‌اند که اکنون اثری از آن‌ها نیست و تنها اسمی از آن‌ها در کتاب‌هایشان باقی است. (مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۲۲؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۶۰-۳۵۲ و مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۷)

بیشتر جغرافی دانان گذشته، شهرهای قیر، کارزین و ابزر را جزو کوره اردشیر (فیروزآباد) دانسته‌اند زیرا چنان‌که گفتیم این کوره از شیراز و فیروزآباد شروع می‌شد و تا شهرهای ساحلی ادامه می‌یافت و حتی برخی از جزایر خلیج فارس مانند جزیره کیش (قیس) هم در بر می‌گرفت. پس طبیعی است که این سه شهر نیز جزو این کوره بوده باشند. (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۵۲-۳۲۵؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۴؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۷ و لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۷۴)

برخی دیگر از جغرافی دانان این سه شهر (قیر- کارزین- ابزر) را به‌صورت جداگانه کوره قباد خره می‌خوانند چنان‌که گای لسترنج در این باره می‌نویسد: نزدیک ساحل رودسکان (قسمت بالای رودسکان را قره آغاج می‌گویند که در ترکی به معنی چوب سیاه است. قسمت پایین آن را نیز رودمند گویند که طولانی‌ترین رودخانه فارس است و از سی میلی شمال غرب

بوان، نوبندگان. کازرون یکی از مراکز مهم بافندگی فارس به‌خصوص در بافت پیراهن کتانی به حساب می‌آمد. شهر شاپور به جهت وفور گل‌ها و گیاهانش موقعیت خاصی در صنعت عطرسازی داشت. در آنجا از نه نوع گل به نام‌های: بنفشه، نیلوفر، نرگس، سوسن، زنبق، نارنج، مورد، کارده و مرزنگوش عطر روغنی می‌ساختند و به نقاط مختلف می‌فرستادند. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۱-۳۲؛ یاقوت حموی، ج ۳، ۱۶۷؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۵۱-۳۴۱؛ مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۳۲ و لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۷۴) کوره اردشیر و کوره شاپور به، ترتیب به یادبود و افتخار اردشیر مؤسس ساسانی و پسرش نامگذاری شده بود.

۵. قباد خره: که کوره ارجان نیز

گویند و غربی‌ترین ولایت پنجگانه فارس به حساب می‌آمد و در کنار رودخانه طاب قرار داشت. خرابه‌های شهر ارجان در چند کیلومتری بهبهان کنونی است. ابتدا قباد پسر فیروز آنجا را بنا کرد و به همین جهت به قبادخره

شرقی‌ترین ولایت فارس به شمار می‌آمد. شهرهای فسا، جهرم، استهبان و نیریز جزء این کوره بودند. غنی‌ترین منطقه فارس از نظر معادن دارابگرد بود، از جمله معادن مومیایی و نمک که در کوه‌های آن یافت می‌شد. سنگ نمک به رنگ‌های سفید، سیاه، قرمز، سبز، زرد و رنگ‌های دیگر بود که از آن کاسه‌ها و ظروف رنگی ساخته و به شهرهای دیگر فرستاده می‌شد. در جهرم لباس‌های گران‌بها از اطلس نقش‌دار، قالی‌های بزرگ، سجاده و جانمازی، پرده و زیلو که در همه جا به جهرمی معروف بود بافته می‌شد. (مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۴۲؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۱-۳۲؛ حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۳۶؛ استخری، ۱۳۶۸: ۱۲۵ و ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۱۷-۳۰۷)

۴. کوره شاپور: (بیشاپور کنونی

نزدیک کازرون) که شهر شاپور یا به شاپور مرکز آن بود و کوچک‌ترین کوره فارس محسوب می‌شد. از جمله شهرهای این کوره عبارت بودند از: کازرون، ممسنی، خلار، خشت و کمارج، شعب

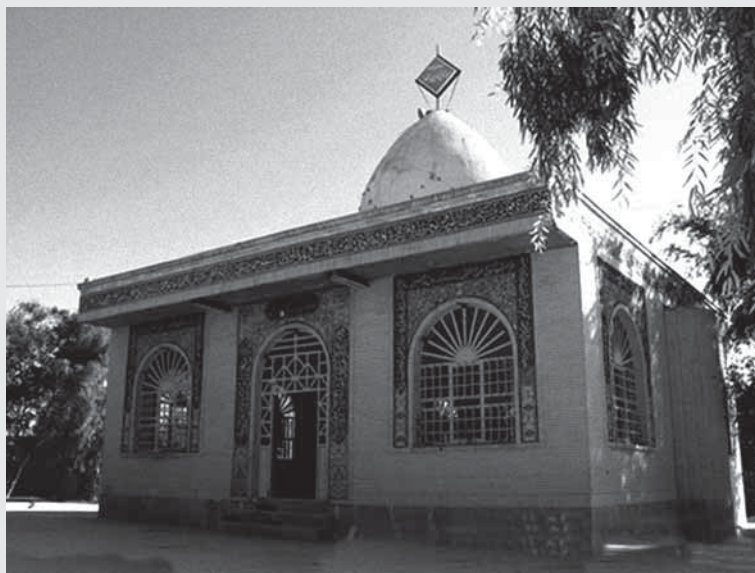
شیراز سرچشمه می‌گیرد). در جنوب ولایت سیمکان سه شهر کارزین، قیر و ابزر که ولایت آن‌ها به نام قباد خره به یادگار قباد پادشاه ساسانی خوانده می‌شد واقع بود. (لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۷۴) امروز، قیروکارزین با جمعیتی بالغ بر ۸۵۰۰۰ نفر یکی از شهرستان‌های استان فارس است و در ۱۶۵ کیلومتری جنوب شیراز واقع شده است. ارتفاع آن از سطح دریا ۷۵۰ متر و آب و هوای نیمه‌خشک یا نیمه‌بیابانی دارد؛ یعنی در تابستان گرم و خشک و زمستان ملایم و عالی است. متأسفانه منابع جغرافیایی کهن دربارهٔ این سه شهر (قیر، کارزین

و ابزر) کمتر سخن گفته‌اند و در برخی منابع از قیر به نام‌های کیژ و کیش یاد شده است (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۲۵). در مورد آفرز یا ابزر بیشتر منابع جغرافیایی به ابزر یاد کرده‌اند. آفرز یا ابزر مخفف افزار است که عموماً به آلات و ابزار پیشه‌وران و خصوصاً به ابزار آلات جولاهاگان و بافندگان که در آنجا می‌ساخته‌اند می‌گویند. چنان‌که امروزه نیز در ابزر برخی به این کار (ساخت بیل، چاقو، قیچی، داس و سیخ) مشغول‌اند. قول دیگر این است که طایفه‌ای از بنی‌افزار در آنجا سکونت داشته‌اند و لذا به این نام مشهور شده

است. بنا به گفته فارسنامهٔ ناصری، دشت آفرز، در اواخر زمستان و اوایل بهار قطعه‌ای از بهشت است. در زمان قدیم بزرگان و دانشمندان بسیاری از قیر، کارزین و آفرز برخاسته‌اند، از جمله آقاجانی قیری، مجدالدین فیروزآبادی صاحب لغت‌نامه معروف عربی قاموس که در کارزین زاده شد، دیگری شیخ علی‌بن محمدبن عبدالله که در میان اهل علم مشهور است و کتابی به‌عنوان «شرح تصریف افزری» دارد. از وزیران مشهور این خطه می‌توان به ابونصر ملقب به **عمیدالدین، وزیر اتابک** سعد بن زنگی (در قرن ۷ هجری) اشاره کرد. پس از اتابک، وقتی پسرش ابوبکر به حکومت رسید عمیدالدین وزیر را به‌خاطر ترسی که از وی داشت در قلعه اشکنوان آبرج (نزدیک مرو دشت) زندانی کرد که پس از دو سال وفات یافت. او در این قلعه حبسیه‌ای به عربی سرود و بر پسرش تاج‌الدین املاء کرد که اکنون موجود است و در اروپا نیز چاپ شده است. (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱ و ۲: ۲۵۵، ۲۵۶، ۱۲۶۲ و ۱۲۶۱، ۱۴۲۶)

چنان‌که گفتیم پهناورترین ولایت فارس استخر (پنجاه فرسنگ طول در پنجاه فرسنگ عرض) بود و کارزین به تنهایی چنان وسعت داشته که آن را یک سوم استخر دانسته‌اند چون مناطق قیر، هرم، کاریان، ابزر، لاغر و کهرجان را شامل می‌شده است. (مقدسی، ۱۹۶۰: ۴۲۱؛ استخری، ۱۳۶۸: ۱۲۵؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۸ و ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۲۵)

بنا به گفته ابن حوقل پنج هزار قلعه فقط در کوه‌های فارس وجود داشته که نزدیک شهر نبودند. در شهرها نیز قلعه‌ها و کهندژهای فراوانی بوده که آمار و تعداد آن‌ها را به سختی می‌توان به دست آورد. اکنون نیز بقایای قلعه‌های زیادی در **شهرستان قیرو کارزین** موجود است که از جمله آن‌ها قلعه بلند و محکم کارزین است. از رود قره آجاج آب را به‌وسیله کانال کشی به این قلعه می‌برده‌اند و بلندی آن چنان بوده که



قبر و کارزین: امامزاده سید تاج‌الدین محمد



تپه شهدا و فسایی از شهر قیر



این اعمال است. (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۷۸-۳۲۵) اکنون هرم و کاریان جز جوئیم لارستان است.

منابع

۱. مقدسی، احمد؛ معروف به بشاری، احسن التقاسیم، لیدن، چاپ سوم، ۱۹۶۰ م.
۲. عمادالدین، ابوالفداء؛ تقویم البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹ هـ ش
۳. لسترنج، گای؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ ششم، تابستان ۱۳۸۳ هـ ش
۴. بی‌نام، حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، اسفند ۱۳۴۰ هـ ش
۵. ابن حوقل، ابوالقاسم؛ صورة الارض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش
۶. ابن بلخی؛ فارسنامه، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، بنیاد فارس شناسی، شیراز ۱۳۷۴
۷. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۸۲ ش
۸. حموی، شهاب‌الدین عبدالله یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان، جلد دوم و سوم، دارصادر بیروت
۹. مستوفی؛ حمدالله؛ نزهت القلوب، به کوشش گای لسترنج، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۲ هـ ش
۱۰. استخری، ابراهیم؛ المسالك و الممالک، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

قلعه‌های دیگر که از آن مسافت بسیار داشتند قابل رویت بود. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۱-۳۲، ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۱۱، لسترنج، ۱۳۸۳: ۲۷۴) این قلعه به قلعه قلات معروف است و دارای چاه‌های عجیبی است. طبق گفته‌های اهالی قلعه قلات تا پنجاه سال پیش هم مسکونی بوده است. خرابه‌هایی از این قلعه در جنوب شرق قیر موجود است. از جمله قلاع دیگر قیروکارزین می‌توان به قلعه‌های گبری، شاه بربر، پریان یا پرگان اشاره کرد.

تقریباً در ۹۰۰ سال قبل ابن بلخی درباره این سه شهر نوشته است: کارزین شهرکی نیکو بوده است که از بسیاری ظلم خراب شده است و قیر و ابزر دو شهرک است که با کارزین رود گرمسیر است و آب آن از رودسکان (قره آجاج) خورد و درختان آن خرماست. در کارزین قلعه محکمی (قلعه قلات) است و آب دزدکی کرده‌اند که از رودسکان آب به قلعه می‌برند و هرم و کاریان از

اندیشه‌کاریزمایی در حکومت آق‌قویونلو

اعظم جوزانی

دبیر تاریخ شهر تهران

m.jozani45@yahoo.com

بر آنان تاخت و آن‌ها را شکست داد مجبورشان کرد، همراه او به سوی سوریه حرکت کنند. (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۴۴) هر چند طهرانی بنا به مقتضیات شغلی خود تلاش می‌کند از **قراعثمان** شخصیتی شکست‌ناپذیر بسازد. (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۸ و ۳۹) مثلاً در جایی می‌گوید عثمان بیگ سیصد جنگ داشته است که «همیشه روایت فتح آنیش بر مفارق اعوان و انصار سرافراز و ولای او بر ولایت دل‌ها سایه‌انداز گشته.» (همان: ۳۱) اما مسلماً توان نظامی او در آن حد نبود که در معادلات نظامی به عنوان رهبر اتحادیه‌ای مستقل عمل کند. پیوستن او به تیمور، در مقابل رقیب نظامی خود قراقویونلوها و عدم موفقیت در جنگ‌های پیوسته میان دو قبیله در عهد او، بیانگر ضعف رهبری نظامی او بوده است.

مساعی این اتحادیه، برای جهش از یک دولت کوچک وابسته به یک قدرت منطقه‌ای زمانی جامه عمل پوشید که اتحادیه بر رهبری امیرحسن بیگ توافق حاصل کرد. وی به عنوان سرآمد این سلسله، در هنگامه قدرت‌یابی و غلبه به شکل یک رهبر فرهمند ظهور یافت و از تمام ظرفیت‌هایی که یک قهرمان نظامی داراست، سود جست و در تهییج و تحریض نیروهای خود خردمندانه توفیق یافت.

اوزون حسن

اوزون حسن شخصیت ویژه‌ای در میان قبایل آق‌قویونلو داشت. اکثر منابع او را به دلیری، شجاعت، میان‌رویی و کاردانی ستوده‌اند. (منجم باشی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۵۳) در سال‌هایی که جهان‌شاه بر ایران حاکمیت داشت، او نمی‌خواست به فرماندهی دژی کوچک بسنده کند. لذا اندک‌اندک حق دیگر برادران را که به قدر او نیرومند نبودند غصب کرد و دستشان را از ایالتی که در اختیار داشتند کوتاه نمود. (ونیزیان، ۱۳۴۹: ۲۰۶) از نظر **زنو**، اوزون حسن مردی دلور، «تیرده» و سخت‌آزاده

اشاره

حکومت آق‌قویونلوها به عنوان بخشی از تاریخ این سرزمین، چنان‌که شایسته است مورد عنایت پژوهشگران قرار نگرفته است. در حالی که با مطالعه و تعمق در چگونگی پیدایی، تداوم و انحطاط این سلسله می‌توان به دستاوردهای مهمی در تاریخ این سلسله دست یافت. این مقاله تلاش دارد، ویژگی کاریزمایی سرآمد حکمرانان آق‌قویونلوها؛ امیرحسن‌بیگ، معروف به اوزون حسن، را مورد کندوکاو قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: حکومت آق‌قویونلو، کاریزما، اوزون حسن،

ساختار اجتماعی

حکومت آق‌قویونلو مانند حکومت دیگر قبایل ترک و ترکمان، ساختاری قبیله‌ای داشت. هرم قدرت از رؤسای طوایف چادرنشین تشکیل می‌گردید که در رأس آن، بزرگ قبیله، بر مبنای منافع سیاسی- نظامی، معاضدات یا منازعات میان قوم خود و سایر اقوام و طوایف را هدایت می‌کرد و بقیه اعضای طایفه مطیع و منقاد او بودند. آنچه چند طایفه را با هم پیوند می‌داد منافع اقتصادی- سیاسی بود که همگان را در سایه رهبری فردی از اتحادیه گرد هم می‌آورد. بدون تردید، در این اتحادیه‌ها، نیز، شکاف‌های عمیق قومی و مذهبی بروز می‌کرد که چگونگی آن به‌طور غیرمستقیم، بستگی به میزان خردمندی و فرهمندی رهبر اتحادیه داشت. جلوه کردن رهبر قبیله در هیبت یک قهرمان شکست‌ناپذیر، موجب می‌گردید اعضای قبیله، سلحشوری و جانبازی خود را در جهت اهداف و آرمان‌های او، به شکل عالی به ظهور رسانند، ضمن اینکه این ویژگی موجب جذب طوایف و قبایل دیگر می‌گردید.

بنابر گزارش **کلاویخو**، ساختار نظامی و اجتماعی آق‌قویونلوها، چنان نابسامان بود که هنگامی که **امیر تیمور**



اوزون حسن

به دلیل همین ویژگی، با سقوط قراقویونلوها، بسیاری از طوایف ایشان، مانند سعدلو، بیراملو، آغاجری و ... به او پیوستند که در نتیجه آن، توان سیاسی - نظامی او، بسیار تقویت شد. (حسن زاده، ۱۳۷۹: ۷۸)

علاوه بر توان نظامی، تدبیر اوزون حسن در سازماندهی نیروهایش نیز بسیار مؤثر بود. به نظر می‌رسد سخنان وی با فرستاده جهانشاه قراقویونلو، قبل از شروع جنگ، برگرفته از افکار یک رهبر اندیشمند در تهییج سلحشوری زیردستانش و حقیر ساختن حریف مقابل است:

«بایستی که معاش بر وجهی می‌نمود که مردم به اختیار خود و طوع و رغبت، بی‌طلب نزد شما می‌آمدندی و فرزندان فرستادندی. فاما معاش بر وجهی واقع است که کس به اختیار خود و طوع و رغبت پیش شما نفرستد و به اختیار عرض خود را به باد ندهد.» (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۱۴) و یا هنگامی که جهانشاه، از او سیصد غلام بچه به عنوان خراج طلب کرد چنین گفت:

«مگر پسران و زیردستان خود را تابع امر خویش کرده‌ام که بتوانم آنان را به عنوان خراج به جهانشاه بدهم یا مگر می‌توانم آنان را مانند فرزندان خود از سر واکنم؟ اگر جهانشاه بخواهد به زور شمشیر آنان را از دست پدران و مادرانشان بگیرد بدین کار خرسند نخواهم بود حتی اگر بدانم جان بر سر این کار خواهم

بوده است. فضیلتی که به ندرت، در فرمانروایان بزرگ دیده می‌شود که اگر از آن بهره‌مند شوند، مهرشان در دل سپاهیان می‌نشیند. به شرط آنکه این فضیلت را در مقام خود به کار برند و در حق مردم رفتاری شایسته پیش گیرند وگرنه کسی که این شرط را رعایت نکند، به مخالفت رأی و زیاده‌روی منسوب خواهد شد. (همان) وی چنین شخصیتی داشت و زمان زیادی سپری نگردید که گروهی از جنگاوران به او پیوستند. زیرا آنان دریافتند که وی منافع اقتصادی - سیاسی ایشان را تضمین خواهد کرد. (همان: ۱۹۹) زنو، دقیقاً ویژگی‌های یک رهبر کاریزماتیک را بنابر آنچه وبر معتقد است، در اوزون حسن به نمایش می‌گذارد. **راموزیو** نیز بر همین باور است و دربارهٔ وی می‌گوید:

«او مردی بود بزرگ‌زاده و تهی‌دست و کارش از دیگر برادران زارتر بود و بیش از سی سرباز و دژی کوچک نداشت. با این همه، بعدها به چنان شوکت و عظمتی رسید که بر سر امپراتوری تمام آسیا، با آل عثمان درافتاد.» (همان: ۲۰۰) او در ادامه وی را با داریوش چنین مقایسه می‌کند:

«در میان تمام پادشاهان مشرق زمین که از زمان شکست ایرانیان و انتقال حکومت آنان به یونانیان، به جهانداری رسیده‌اند، هیچ‌کس فر و شکوه داریوش ویشتاب و اوزون حسن را نیافته است.» (همان) او ضمن تأکید بر دلیری و هوشمندی او، اعتقاد دارد که اگر در نبرد دوم با عثمانیان مانند جنگ اول، بخت با اوزون حسن سازگاری داشت، شکی نیست که او با این دو پیروزی، سرور آسیا و مصر می‌گردید. (همان)

امیر حسن بیگ، یا همان اوزون حسن، در میان بزرگان ترکمان از صلابت و سطوت خاصی برخوردار بود. همهٔ سران طوایف، گوش به فرمان وی داشتند. مقتدرترین آنان هنگام ورود به خیمهٔ او، اذن ورود می‌خواست. در مقابل امیر، هیچ‌کس سخن نمی‌گفت. بدون کوچکترین مخالفتی، سخنانش مورد تأیید قرار می‌گرفت. همواره، هنگام تصمیم‌گیری‌های مهم، چنان سکوتی بر خیمهٔ او حکمفرما بود که انسان می‌پنداشت در یکی از بقاع متبرکه است. (هینتس، ۱۳۶۲: ۸۴) هینتس به نقل از بازرگان ونیزی در ایران می‌گوید امیر حسن بیگ چنان مرد ممتاز و فعالی بود که در آن ایام، در ایران نظیری برای او یافت نمی‌شد. (همان) مسلماً نمی‌توان موفقیت‌های اوزون حسن را صرفاً در پیروزی‌هایش در جنگ دید. شخصیت فوق‌العادهٔ او از هر عامل دیگری، در تداوم حکومتش مؤثرتر بود که نه تنها او را به‌عنوان یک فرمانده سپاه ظفرمند، بلکه در هیئت یک دولت‌مرد ممتاز، در تاریخ شناساند. (رویمرهانس، ۱۳۸۵: ۲۳۲) فتوحات او بر قراقویونلوها و امپراتوری تیموری، او را به عنوان کشورگشایی بزرگ، مانند چنگیز و تیمور، معروف کرد. (woods, 1976: 114)

داد و همچنان که مردم باید از شاه فرمان برند شاه نیز باید از مردم خود دفاع کند.» (ونیزیان، ۱۳۴۹: ۲۰۷)

مسئلاً این سخنان، چنان در مردم کارگر می‌افتاد که کسی نبود که جان خود را در راه اهداف اوزون‌حسن بر کف نهد. بنابراین وقتی او دریافت که چنین محبوبیتی دارد، عزم نبرد با جهان‌شاه را نمود. (همان)

در خصوص ویژگی‌های نظامی اوزون‌حسن، منابع البته اغراق کرده‌اند. صاحب‌جواهرالاکابر ضمن اینکه فتوحات بزرگ او، چون پیروزی بر جهان‌شاه و ابوسعید را از عنایات و تأییدات پروردگار نسبت به او می‌داند، اشاره می‌کند که سلطان ابوسعید که در سلطنت و ابهت، همچون چنگیز و تیمور بود و در حالی که دویست و هشتاد هزار نیروی جنگی در مقابل دوازده هزار نفر امیرحسن داشت، از او شکست خورد. (بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۷۵؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۲۸۶، ۲۸۱، ۲۴۳ و یحیی‌بن‌عبداللطیف، ۱۳۶۲: ۳۶۲) و یا درباره نبرد با رستم ترخان و فتح گرجستان و روم از دلاوری‌های بی‌مانند امیرحسن بیگ، داستان‌های شگفت‌آوری در دیار بگریه دیده می‌شود که مصداق «رهبر فرهمند» و بر است. (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۸۶، ۳۷۷، ۲۷۸، ۲۷۷)

از جنبه نظری نیز برخی از اصول چهارده‌گانه آرمانی روزبهان خنجی در خصوص ویژگی‌های پادشاه، نظریه فرهمندی «و بر» را تداعی می‌کند. مثلاً وقتی در خصلت چهارم، از طهارت حسبی سخن می‌گوید، توانایی حفظ قلمرو، به شکلی که کسی جرئت تصرف بخشی از سرزمین را نداشته باشد، از شرایط ویژه پادشاه قلمداد می‌کند و در خصلت پنجم و ششم وجود صفاتی نظیر قطع طمع از نوامیس و اموال مردم را برای پادشاه ضروری می‌داند و تمامی آن‌ها را در وجود بایندریان متجلی می‌بیند. در عین حال ادعان دارد که این ویژگی‌های خاص، در هیچ لشکر و شاهی یافت نمی‌شود. حتی معتقد است که شفقت بر نوامیس مردم تا آن حد بود که ایشان هرگز به زنان و فرزندان دشمنان مقهور خویش نیز طمع نمی‌کردند و در اموال آنان فقط به خراج بسنده می‌کردند و هرگز اجداد ایشان در سپاه زبردست نبودند و ریاست ایشان بر لشکر همواره از مسلمات بوده و هیچ‌گاه دلیل و زبون دست امرا و سرداران نشده‌اند (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷) و ادعای سلطنت خویش را با برهان قاطع شمشیر به اثبات رسانده‌اند. (رضازاده، ۱۳۷۴، شماره ۱: ۱۴۳) او بر همین اساس، شمشیر را سمبل یک حکومت مقتدر می‌داند و بر این باور است که سلطان باید سلطنت خود را در قالب لشگری به «برهان قاطع سیف و سنان روشن گرداند...» (همان: ۲۶ و ۲۷)

با اینکه منابع، با مبالغه بسیار، تلاش دارند، ویژگی‌های مذکور

را در وجود بایندریان، به ویژه اوزون‌حسن به اثبات رسانند، اما توجه به آمارهایی که ایشان از کشتارهای وی ارائه می‌دهند، وجود خشونت در دوره حاکمیت او، به وضوح، هویدا می‌شود. خشونتی که ایشان آن را دلیل شجاعت و بی‌هموردی او عنوان می‌دارند. **بدلیسی** از سنگدلی بسیار وی، در غلبه بر اکراد به بدی یاد می‌کند. او می‌گوید وقتی وی بر جزیره مستولی شد، «خرابی بسیار به احوال آن ولایت راه یافت» و اکثر اعیان و امرای ایشان را به قتل رساند. (بدلیسی، بی‌تا: ۱۶۶ و طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۶۳-۴۵۹) توجه او، این بود که «چون حق را ندیدند، دیده بر باطل گماشته» و به همین دلیل از حسن علی میرزا حمایت کردند. (طهرانی، همان) نمونه‌ای دیگر، کشتار وسیع اعرابی بود که در منطقه رقه، بنابر اظهارات طهرانی، دست به راهزنی می‌زدند. (همان: ۲۸۱) همچنین در یکی از فتوحاتش، پانصد مرد را در «پای مشعل» گردن زد و اموالشان را مصادره نمود. (همان: ۳۷۷-۳۷۹؛ تتوی و آصف‌خان، ۱۳۷۸: ۱۸۲)

تردیدی نیست، همان‌طور که سایر رهبران نظامی، به هنگام تلاش برای کسب قدرت، به خشونت مبادرت می‌ورزیدند، اوزون‌حسن نیز از این قاعده، مستثنی نبود. مسلماً انگیزه همه تهاجمات، تراج و کسب غنائم بوده که نه تنها شکست‌ناپذیری رهبران نظامی را دائماً اثبات می‌کرده، بلکه نیاز غارتگری طوایف را نیز اقعان می‌ساخته است. در این میان، تعداد کشته‌های هر طرف، نشانی برای قدرت نظامی محسوب می‌شد. در نامه‌ای که امیرحسن به سلطان محمد فاتح، رقیب سیاسی خود و هم‌پیمان جهان‌شاه، نوشت، جهت بیان اقتدار نظامی خویش، تعداد کشته‌های وی را سی هزار نفر و میزان غنائم را سه هزار خیمه گزارش داد. (نوابی، ۱۳۷۰: ۷۱۶)

به‌طور کلی تمامی مورخان و پژوهشگران بر شایستگی‌های نظامی امیرحسن بیگ اذعان دارند و قدرت نظامی او را در فتح سرزمین‌های دیگر، نتیجه توأمانی اندیشه و شجاعت می‌دانند. ابن‌ایاس ضمن شرحی از فتوحات او در حصن کیفا و حلب و فتح قلعه خریورت و برداشتن دولت ایوبیان و حمله به عثمانی، او را پادشاهی مدبر و با درایت می‌نامد که قاتبای از سطوت و جلال او در هراس بود. (ابن‌ایاس، ۱۹۵۱: ۱۶۱، ۱۴۹، ۱۱۱، ۱۰۷ و العزوی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۲۵۵)

اما او نیز مانند دیگر پادشاهانی که با تغلب قدرت یافتند، پس از استقرار حکومت خویش، نیازمند کسب مشروعیت بود. طبق اظهارات مینورسکی، ایشان مانند دیگر اقوام ترک، از نظر ملت آرام و صلح‌جوی ایران، بیگانه می‌نمودند و چون ایرانیان از جهت جمعیت فرهنگی از ایشان برتر و از طبقات ادبا و دانشمندان و هنرمندان و کشاورزان بودند، ایشان ناچار شدند که خود را هماهنگ سازند. (مینورسکی، ۱۳۵۱: ۱۷۳-۱۰۲ و هینتس، ۱۳۶۲: ۱۲۵) اوزون‌حسن و

به طور کلی تمامی مورخان و پژوهشگران بر شایستگی های نظامی امیر حسن بیگ اذعان دارند و قدرت نظامی او را در فتح سرزمین های دیگر، نتیجه توأمانی اندیشه و شجاعت می دانند

تفوق نظامی و سیاسی و انقیاد رعایای بومی با خود همراه و رهبری کند. اصولاً در این مقطع تاریخی گسستن از رهبران ناکارآمد و پیوستن به فرماندهانی که پیروزی هایی کسب کرده و توانایی های خود را به اثبات رسانده بودند یک قاعده محسوب می شد و همین امر دوام و یا زوال حکومت را رقم می زد. این شایستگی های نظامی و خردمندی سیاسی رهبری کارزماتیک فردی چون امیر حسن بیگ را هویت می بخشید.

منابع

۱. امورتی، ب. س؛ **مذهب در دوره تیموریان** (تاریخ ایران دوره تیموریان)، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ششم، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر جامی، ۱۳۷۹.
۲. بدلیسی، امیر شرف خان؛ **شرفنامه**، با مقدمه محمد عباسی، تهران: انتشارات علمی، بی تا.
۳. تنسوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف خان؛ **تاریخ الفی**، تصحیح سید علی آل داوود، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸.
۴. چارشلی، اسماعیل حقی اوزون؛ **تاریخ عثمانی**، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹.
۵. حسن زاده، اسماعیل؛ **حکومت ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو در ایران**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۶. خنجی اصفهانی، فضل الله روزبهان؛ **تاریخ عالم آرای امینی**، تصحیح علی اکبر عشیق، تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
۷. رضازاده، رضا؛ **سیاست های اقتصادی احمد آق قویونلوها**، مجله تحقیقات اسلامی، سال دهم، شماره ۱ و ۲ بهار و تابستان ۱۳۷۴.
۸. رویمرهانس، روبرت؛ **ایران در راه عصر جدید**، ترجمه آذر آنجنی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۹. کلاویخو، گنزالو؛ **سفرنامه کلاویخو**، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی- فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۰. **سفرنامه ونیزیان در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
۱۱. طهرانی اصفهانی ابوبکر؛ **تاریخ دیار بکرته**، تصحیح نجاتی اوغال و فاروق سومر، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۶.
۱۲. بوداق منشی (قزوینی)؛ **جواهر الاخبار**، مقدمه و تصحیح محسن بهرامزاد، تهران: انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۱۳. قزوینی، یحیی بن عبداللطیف؛ **لب التواریخ**، تهران: انتشارات بنیاد گویا، ۱۳۶۲.
۱۴. معطوفی، اسدالله؛ **تاریخ فرهنگ و هنر ترکمان**، جلد اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۵. منجم باشی، احمد بن لطف الله؛ **صحائف الاخبار**، جلد سوم، استانبول: بی تا، ۱۳۸۵.
۱۶. مینورسکی، ولادیمیر؛ **ایران در سده پانزدهم (نهم هجری) بین ترکیه و ونیز**، ترجمه محمدباقر امیرخانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۰۲، تبریز، تابستان ۱۳۵۱.
۱۷. نوابی، عبدالحسین؛ **اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل**، تهران: انتشارات علمی- فرهنگی، ۱۳۷۰.
۱۸. هینتس، والتر؛ **تشکیل دولت ملی در ایران - حکومت آق قویونلوها و ظهور دولت صفوی**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
۱۹. ابن ایاس، الحنفی محمد بن احمد؛ **بدائع الزهور فی وقایع الدهور**، الجزء الثاني، مقدمه و حواشی محمد مصطفی، قاهره: دار المعارف، ۱۹۵۱.
۲۰. العزازی، عباس؛ **تاریخ العراق بین الاحتلالین**، قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۶۹.
21. Allan James W, "Metal work of the Turcoman dynasties of eastern anatolia and Iran", *British Institute of persian study*, Vol 29, 1991.
22. Woods John E, *The Aqquyanlu clan: Confederate Empire*, Minneapolis and Chicago, Bibliotheca Islamica. 1976.

فرزند او یعقوب، کاملاً مجذوب روش کشورداری پیشینیان خود بودند. (هینتس: همان) استتاله در فرهنگ ایران، حتی در آثار فلزی ایشان نیز جلوه کرد و وسایل تزئینی که از ایشان به جا مانده است، دارای روح ایرانی است. (Allan, 1991: 29, 153, 154) اما ایشان از نظر نظامی بر اتحادیه خویش تکیه داشتند. بنابراین می توان استدلال کرد، او به عنوان سرآمد سلسله آق قویونلوها، مصداقی روشن از یک رهبر کارزماتیک در مرحله استیلا و سپس پادشاهی مبتنی بر سنت های ایرانی و اسلامی بوده است. ویژگی هایی که پس از شکست از عثمانی دیگر قادر نبود آن را باز تولید نماید. برخی از مورخان، با شگفتی بیان می دارند که در جنگ با عثمانی با اینکه اوزون حسن، برای اجرای نقشه های حیرت آور به میدان نبرد آمده بود، شکست خورد و مجبور به فرار گردید. (چارشلی، ۱۳۶۹: ۱۰۱) زنو، دلیل شکست او را نه کاهلی و عدم شایستگی، بلکه پذیرش آرای دیگران در این جنگ قلمداد می کند. او امیر قرامان را، که فرمانده میمنه سپاه اوزون حسن بود، عامل شکست می داند و در ادامه تحلیل خود می گوید که طی سالیان دراز، وی شهرتی حاصل کرده بود که او را مردی شکست ناپذیر می دانستند و با این حمله و این آوازه به یکباره ناپدید شد (ونیزیان، ۱۳۴۹: ۲۳۱) و پس از او نیز این ویژگی در اخلاف او یافت نگردید. به همین دلیل جنگ های خانگی و شورش ها پس از او ظهور یافت و می توان گفت در این شرایط، عملاً مناسبات تداوم قدرت، آن هم به شکل موقت، هم بسته به میزان حمایتی بود که شاهدگان و طوایف، در زمان درگیری از یکدیگر داشتند، (امورتی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۳۰۷) نه شایستگی های خاص آنان. در نهایت، هرچه از دوران اوزون حسن فاصله گرفته می شد، اغتشاش و قدرت طلبی فرزندان او بیشتر می گردید.

نتیجه

حکومت آق قویونلوها مانند تمامی حکومت هایی که در تاریخ میانه ایران شکل گرفت، مبنای قبیله ای داشت. این اصل در شکل گیری و تداوم اقتدار ایشان عاملی حیاتی به شمار می رفت. چرا که دست یافتن بر سریر قدرت در نظام قبیله ای مستلزم داشتن رهبری توانمند با شایستگی های خاص و منحصر به فرد بود تا بتواند طوایف مختلف گاه متعارض را وحدت بخشد و ایشان را در جهت کسب قدرت و

مقدمه

مردم ساکن فلات ایران از دیرباز مورد طمع، تهاجم و قتل و غارت همسایگان دور و نزدیک خود (چه متمدن و چه بیابانگرد) بوده‌اند. از این رو همواره مجبور بوده‌اند برای حفظ جان، مال و سرزمین خود با دشمنانشان بجنگند. پس از تشکیل دولت‌های آریایی در ایران، این نبردها نه تنها کم نشد بلکه افزون گردید به گونه‌ای که ایرانیان مجبور بودند نیروهای زیاد و هزینه‌های هنگفتی را در این راه صرف کنند. بدیهی است هر چه قدر دولت‌ها متمرکزتر و دارای مرزهای گسترده‌تر بودند، درگیری‌های خارجی و مشکلات آن‌ها نیز بیشتر می‌شد. دوره ساسانی اوج این درگیری‌ها در تاریخ ایران است. شاهان ساسانی چه در درون مملکت و چه در مرزها با خطرهای جدی مواجه بودند بنابراین باید، در آمادگی دائمی به سر می‌بردند و با استفاده از فنون و تدابیر نظامی بازدارنده از تهاجم‌های ویرانگر دشمنان به داخل خاک ایران جلوگیری می‌کردند. نگارنده در این مقاله به بررسی و شناخت این فنون و تدابیر بازدارنده پرداخته و همچنین در پی پاسخ به این پرسش است، که «آیا اتخاذ این فنون و تدابیر توسط ساسانیان می‌توانست از ورود بیگانگان به مرزهای ایران جلوگیری کند یا نه؟»

تدابیر بازدارنده از جنگ در عصر ساسانی

مسلم میرزاوند

دبیر تاریخ، اندیمشک

mmirzavand 2011@yahoo.com



کلیدواژه‌ها: ساسانیان، دیوار دفاعی، اقوام بیابانگرد،

دیوارهای دفاعی

پادشاهان ساسانی که پس از هخامنشیان بر وسیع‌ترین قلمرو جغرافیایی در ایران فرمان می‌راندند همواره با همسایگان خود درگیری‌هایی داشتند. آن‌ها در غرب با رومیان، در جنوب با اعراب و در شمال شرقی با ترکان و نیز اقوام بیابانگرد هم‌مرز بودند و پیوسته با آن‌ها درگیر منازعات مرزی بودند. این حکومت بزرگ برای حفظ خود از تاخت و تاز دشمنان در جاهای خطرناک اقدام به یک رشته فنون پیشگیرانه و بازدارنده نمود تا خود را از شر دشمنان حفظ کند. در این مقاله به‌طور اختصار به بیش از ده مورد از این راهکارهای دفاعی و بازدارنده اشاره می‌شود.

از جمله موارد مذکور ساخت و یا تجدید بنای دو دیوار دفاعی در مرزهای شمال شرقی و شمال غربی بود. دیوار نخست برای مقابله با اقوام شرقی نزدیک دریای خزر در ولایت گرگان بنا شد. در مورد بنا و ساخت آن میان مورخان اختلاف نظر است. بعضی آن را به **پیروز**، گروهی آن را به **قباد**، برخی هم احداث یا اتمام آن را به زمان **خسروانوشیروان** نسبت می‌دهند.

هدف از ساخت آن دیوار از یک طرف جلوگیری از هجوم اقوام بیابانگرد و مسدود کردن راه تاخت و تاز آن‌ها بوده است و از طرف دیگر دفاع از دشت گرگان، که به منزله شکافی در زره کوه‌های ایران محسوب می‌شد (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۳۶۴) دیوار دیگری نیز در شمال غربی وجود داشت که به **دیوار دربند** (در حوالی شهر دربند کنونی) معروف بود و از دیوار شرقی اهمیت دفاعی و بازدارندگی بیشتری داشت. در واقع این دیوار که قفقاز شمالی را با سرزمین‌های اران و ارمنستان و آذربایجان مربوط می‌ساخت، دارای اهمیت سیاسی، بازرگانی و نظامی بود. (یکتایی، ۱۳۵۱: ۲۰۲) ضمن اینکه هم بندرگاه را از طوفان و موج‌های سخت دریا حفظ می‌کرد و هم راه بیابانگردان را که از کنار دریا می‌گذشت و هم‌گردنه‌هایی را که از کوه‌های مجاور به آن‌جا منتهی می‌شد می‌بست. (نفیسی، ۱۳۸۳: ۱۸۰) از این ناحیه بود که در دوره‌های مختلف

تاریخی اقوامی از نژادهای مختلف نظیر سکاها، هون‌ها، خزرها، آلان‌ها، روس‌ها و تاتارها، هر گاه که مرزها را ضعیف می‌دیدند و فرصتی می‌یافتند به سمت جنوب سرازیر شده و در سرحدات دست به یغماگری می‌زدند و سپس راه بازگشت در پیش گرفته، به کوه‌های ماورای قفقاز عقب می‌نشستند. کثرت آن‌ها به حدی بود که مسعودی مورخ معروف، که خود در قرن سوم هجری از دربند قفقاز دیدن کرده است، هفتاد و دو قوم از اقوام این حدود را که هر یک حاکم و زبانی جداگانه داشته‌اند، ساکن در این منطقه می‌داند (مسعودی، ۱۳۸۲ ج ۱: ۱۷۳) شاهان ساسانی

در حفظ و حراست از دیوار دربند همت گماشتند و به مرور زمان بر استحکامات آن افزودند به طوری که این ناحیه صاحب قلعه‌ها، دژها، آب انبارها و ساخولهای نظامی گردید و به‌طور شبانه‌روزی پاسدارانی به نگهبانی از آن می‌پرداختند (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۲: ۵۱۲) شاهان ساسانی، حتی سران و سرداران این نواحی را مأذون و مختار می‌کردند تا در آن زراعت و آبادی کنند. (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۵) دربند را چون دارای چند در بود، «باب‌الابواب» می‌گفتند (نفیسی، ۱۳۸۳: ۱۷۵).

سربازانی که عهده‌دار حفاظت از این دیوار بودند، وظیفه داشتند تا مانع از کشتار مردمان سر راه این دیوار به دست اقوام بیابانگرد شوند. در بعضی مواقع نیز رومیان که در مرزهای خود با اقوام وحشی درگیر می‌شدند از ترس اینکه مبادا ایرانیان به مستعمرات روم در آسیای صغیر حمله کنند، در تحریک این اقوام صحراگرد و سرازیر کردن آن‌ها به سمت وسوی مرزهای ایران نقش داشتند، زیرا تا زمانی که ایرانیان با بدویان و وحشیان در جنگ بودند بین‌النهرین از منطقه خطر خارج می‌شد (جوادی، ۱۳۸۰: ۳۰۷). این دیوار که در واقع بیرون از ایران‌شهر بود نه‌تنها برای دفاع از شاهنشاهی ساسانی بلکه برای امپراطور بیزانس هم سودمند بود. زیرا بیزانسی‌ها غالباً به ایران پول‌های گزاف برای پاره‌ای از هزینه‌های ترمیم

از شیوه‌هایی که در این
دوره به‌عنوان عامل
بازدارنده در مقابل دشمن
به کار گرفته می‌شد تا
دولتین هر یک حوزه
قلمرو خود را بدانند،
ساختن و استفاده از برج
و مناره بود

«پدرت آن شهنشاہ دانا و راست
 ز خاقان پرستار زاده خواست
 مرا گفت جز دخت خاتون مخواه
 نزید پرستار همجفت شاه
 برفتم به نزدیک خاقان چین
 به شاهی برو خواندم آفرین
 ورا پنج دختر بد اندر نھان
 همه خوب و زیبای تخت شھان
 به رفتن تذرو و به دیدن بهار
 سراسر پر از بوی و رنگ و نگار
 مرا در شبستان فرستاد شاه
 برفتم در آن نامور پیشگاه
 رخ دختران را بیاراستند
 سر زلف بر گل بیاراستند
 مگر مادرت بر سر افسر نداشت
 همان پاره و طوق و گوهر نداشت
 نشسته سرافکنده بی گفت و گوی
 ز شرم آستین را گرفته بروی
 از ایشان جز او دخت خاتون نبود
 بدو ره مرا رأی روشن نمود
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۳۶۵)

بنابراین شاهان این دوره به این وصلت‌های سیاسی بسیار اهمیت می‌دادند و حتی سعی می‌کردند، در میان شاهدخت‌های دیگر ملل نجیب‌ترینشان را انتخاب کنند زیرا از آنان فرزندان متولد می‌شدند که در آینده شاه می‌شدند. بر همین اساس بود که هرمز چهارم، از شاهان متأخر این دوره را که از مادری ترک زاده شده بود ترک‌زاده می‌گفتند. (هوار، ۱۳۸۶: ۱۶۵)

کوچاندن اقوام

کوچاندن اقوام و طوایف مغلوبه به مناطق مرزی و ایجاد حکومت‌های تابعه در مرزها از دیگر راه‌های دفاع و حفظ امنیت در این مناطق، برای جلوگیری از ورود دشمن به کشور بود، به طوری که برای دفاع از سرحدات، کلنی‌های واقعی نظامی از ملت‌های جنگجوی فرمانبردار که به سرحدات کوچ داده می‌شدند تشکیل می‌یافت (جلالی، ۱۳۸۴: ۸۶) شاپور دوم و خسرو انوشیروان دو تن از شاهان ساسانی اقوام مختلف را در قسمت‌های مرزی سکنا می‌دادند تا بهتر بتوانند از سرحدات کشور دفاع کنند. هنگامی که شاپور دوم موفق شد قلعه مهم و استراتژیک نصیبین را تصرف کند در یک

و نگهداری استحکامات قفقاز در برابر هون‌ها و مردم گوناگون ترک و خزر می‌پرداختند، تا ولایات آن‌ها در اناطولی مورد هجوم قرار نگیرد (یار شاطر و دیگران، ۱۳۸۰، ج ۱ و ۳: ۲۴۱). در مواقعی که رومیان به هر دلیل از پرداخت حق نگهداری این استحکامات به ایران خودداری می‌کردند جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌گشت. از این موارد در دوره قباد اول گزارش شده است (شوشتری، بی‌تا: ۱۴۷ و مقتدر، ۱۳۶۲: ۱۱۰) که در آن چون رومیان از حق دادن سهم خود به ایرانیان برای محافظت از دیوار دربند خودداری کرده بودند، متار که هشتاد ساله جنگ ایران و روم شکسته شد و دیگر باره جنگ در گرفت.

همان‌گونه که در سمت شمال غربی و سمت شمال شرقی ایران این دیوارها را به‌عنوان کمربند دفاعی احداث می‌کردند در سمت جنوب و غرب نیز چنین دیوارهایی ساخته می‌شد. **ریچارد فرای** از ساختن یک دیوار طولانی در بخش‌های غربی عراق خبر می‌دهد که در زمان شاپور دوم احداث گردید، تا جلو مهاجمان بدوی را سد نماید (فرای، ۱۳۸۲: ۴۹۴).

ازدواج‌های سیاسی

یکی دیگر از راه‌هایی که ایرانیان به‌منظور کاهش تحریکات دشمنانشان به کار می‌گرفتند، ازدواج‌های سیاسی میان شاهزادگان ساسانی با شاهدخت‌های اقوام مختلف بود. هنگامی که هرمز دوم پسر نرسی در شرق با کوشانیان، جنگید و از عهده آنان برنیامد ناچار به صلح روی آورد و تصمیم گرفت، برای اینکه به تهاجم این اقوام خاتمه دهد، با آن‌ها وصلت کند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۴۷) شاهان ساسانی از یک سو از ازدواج سیاسی دخترانشان با اقوام غیرایرانی ممانعت به‌عمل می‌آوردند، و سوی دیگر با کمال میل می‌پذیرفتند که خود با دختر یک شاه خارجی، اعم از چینی، بیزانس، ترک، یا هندی ازدواج کنند.

در دوره انوشیروان خسرو شخصی به نام مهران ستاد را که پیری سالخورده بود به سرزمین ترکان اعزام داشت تا در میان دختران خاقان بهترین آن‌ها را برای شاهنشاہ برگزیند.

فردوسی این داستان را از زبان مهران ستاد برای هرمز چهارم، فرزند انوشیروان و فرزند همان دختری که برگزیده شد، این چنین بیان می‌کند:

ریچارد فرای از ساختن

یک دیوار طولانی

در بخش‌های غربی

عراق خبر می‌دهد که

در زمان شاپور دوم

احداث گردید، تا جلو

مهاجمان بدوی را سد

نماید



از دیگر شگردهایی که
ساسانیان برای دفع
دشمنانشان به کار
می گرفتند، شرکت دادن
مخالفان خویش در
جنگ‌ها و لشکرکشی‌های
خود بود، تا بدین وسیله
نه تنها قدرت غارتگری
آنان را مهار کنند، بلکه از
قدرت شمشیر آن‌ها نیز به
نفع خود استفاده نمایند

(محمدی ملایری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۹۳) تا به این شکل نه تنها از پیشروی دشمن به سوی ایران زمین جلوگیری کند، بلکه امنیت استان‌های غربی را هم افزایش دهد. این خندق که ساخت آن یکی از بزرگ‌ترین تدابیر دفاعی ساسانیان بود، در دوره خسرو انوشیروان نیز تعمیر و مرمت گردید، تا هم‌چنان سامانه دفاعی آن در مرزهای غربی پابرجا بماند. دیگر اینکه در جنگ سال ۵۲۸ میلادی با

سردار رومی، بلیزار یوس، ایرانیان دوره قباد، در میدان جنگ خندق‌هایی برای جلوگیری از پیشروی دشمن حفر کردند. خندق‌های آن‌ها بدین شکل بود: حصارهای مثلثی شکلی از چوب پدید آوردند و درون حصارها چاه‌های عمیق حفر کردند. این حیلۀ جنگی در رومیان مؤثر افتاد به طوری که سپاهیان پیاده نظام رومی به دام افتادند (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۲۴۰ و فرخ، ۱۳۸۷: ۵۱)

ترور مخالفان

ساسانیان به هیچ‌عنوان به مخالفان خود اجازه جولان نمی‌دادند و در کوچک‌ترین فرصت آن‌ها را از بین می‌بردند. هنگامی که در جنگ بهرام چوبین با خسرو پرویز لشکر بهرام هزیمت

اقدام مهم و پیش‌گیرانه در برابر سلطه روم دستور داد تا دوازده هزار نفر از مردم پارس، استخر، اصفهان و دیگر جاها به آنجا رفته و در آن حدود ساکن شوند (بلعی، ۱۳۸۶: ۸۰۲ و میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۲: ۸۹۰) همچنین در زمان وی گروهی از اعراب به‌عنوان نیروی دفاعی دایمی در برابر دیگر اعراب بیابانی، بالاخص آنانی که متحد روم بودند، در عراق سکونت یافتند (پارشاطر، ۱۳۸۰، ج ۱ و ۳: ۲۸۳) خسرو انوشیروان نیز این امر را که از تهاجم دشمنان جلوگیری می‌کرد مدنظر داشت و مرتب کوچ‌نشینان را در مناطق مرزی و برای اهداف و مقاصد نظامی به کار می‌گرفت به گونه‌ای که قوم کوهستانی پاریز ساکن در کرمان را به مناطق مرزی کوچانیید و آن‌ها را در جنگ‌ها شرکت داد (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۸۷).

احداث خندق

از دیگر راه‌ها و فنون پیشگیرانه و بازدارنده از هجوم دشمن که در این دوره به کار گرفته می‌شد کندن خندق بود. شاپور دوم برای اینکه بتواند جلوی تجاوزات قبایل صحراگرد عرب را بگیرد خندق عریض و طولی ایجاد کرد و با جاری ساختن آب در آن، آن را به‌صورت مانع سخت‌گذری برای متجاوزان درآورد. در کناره این خندق به فاصله معین پادگان‌ها و دیده‌بانی‌هایی ساخته بودند که در آن همیشه مرزبانانی به نگهبانی می‌پرداختند



از دیگر راه‌های بازدارنده در

این دوره به هنگام حملات

دشمن انتقال پایتخت و

متمرکز شدن شاه در یک

منطقه بود. یزدگرد دوم پسر

بهرام گور در یک اقدام

حساب شده مقرّ و موقف خود

را برای چند سالی به نیشابور

(ابرشهر) انتقال داد تا از آنجا

بهتر بتواند علیه کیدار و هون

وارد عمل شود و جلو آنان را

سد کند

پاسبانی می‌دادند حاکمان مرزی و یا به‌طور مستقیم شاهنشاه را از هرگونه پیشروی دشمن به سرحدات آگاه می‌کردند. ثعالبی در شاهنامه‌اش گزارش می‌کند همین که هرمز اول پسر شاپور با هیتالیان جنگ نمود، آن‌ها را شکست داد و بر آن‌ها خراج نهاد، سپس برای اینکه حد و حدود خود را بدانند و از آن تجاوز ننمایند، برج‌های سنگی را در سرحدات کشور نصب نمود (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۳۷)

سیاست ساخت و نصب میل در دوره بهرام گور نیز ادامه پیدا کرد. بهرام پس از شکست دادن خاقان ترک میان سرزمین خراسان و قلمرو ترکان مناری ساخت تا ترکان از آن تجاوز نکنند (طبری، ۱۳۶۸، ج ۲: ۶۳۳) فردوسی نیز به برپایی این میل اشاره کرده است (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۱۵۹)

به این ترتیب بهرام با این شیوه موفق شد اقوام بیابانگرد را از ترکتازی در مناطق مرزی و سرحدی ایران بازدارد. این میل‌ها برای دولت‌ها از چنان نقش و نشانی در مرزها برخوردار بودند که گذر و تجاوز از آن‌ها به معنی جنگ بود و در صورت عبور هر یک از دو دولت از مناره‌ها، طرف مقابل نیز آرایش جنگی به خود می‌گرفت. در روایتی که باور کردن آن مشکل به نظر می‌رسد آمده است که: **پیروز** به جنگ **خوشنواز** رفت، برای

یافت بهرام به خاقان چین پناهنده شد. در بی آن، خسرو پرویز «هرمز جرابزین» را با تحف و هدایای فراوان به نزد خاقان فرستاد و از او خواست بهرام را دربند کند و به ایران تحویل دهد. ولی خاقان که به بهرام علاقمند بود این تقاضای خسرو پرویز را رد کرد. سفیر ایران که باید مأموریت خود را به پایان می‌رساند حيله‌ای به کار برد و از همسر خاقان کمک گرفت. پس با هدیه‌ها و گوهرهای فراوانی که به شهربانوی خاقان تقدیم داشت از او تقاضا کرد تا بهرام را از میان بردارد. خاتون نیز با تحریک غلامش بهرام را در بستر با خنجر از پا درآورد و به عصیان او علیه شاهنشاهی ساسانی خاتمه داد. (یعقوبی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۰ و ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۳۴)

احداث برج و مناره

از دیگر شیوه‌هایی که در این دوره به‌عنوان عامل بازدارنده در مقابل دشمن به کار گرفته می‌شد تا دولتین هر یک حوزه قلمرو خود را بدانند ساختن و استفاده از برج و مناره بود. این برج‌ها و مناره‌ها یا میل‌ها که سازه‌های بلندی بودند، به‌عنوان نقاط مرزی، دشمن را از هرگونه پیشروی و یا تجاوز و تعرض به خاک ایران باز می‌داشتند. علاوه بر آن این برج‌ها می‌توانستند از نظر دیده‌بانی برای ارتش مفید باشند زیرا سربازانی که در مناره‌ها

اینکه به ظاهر از مناره‌های که در مرز بود گذر نکرده باشد و در اصطلاح به حریم مرزی تجاوز ننماید، دستور داد تا مناره‌های را که در عهد بهرام پنجم تا این زمان نشان مرزی بود به فیلان بستند و در پیشروی خود با خود بردند (مجم‌التواریخ و القصص، بی تا: ۷۱) تا مبدا به قول امروزی‌ها حریم مرزی را شکسته باشد.

سایر روش‌های بازدارنده

از دیگر فنونی که ساسانیان برای دفع دشمن در تصرف شهرهای این دوره به کار می‌بردند شکل بنیان و ساخت‌وساز شهرها بود. گفته شده در مواردی شهرهای این دوره به شکل حیوانات بودند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۰۵) تا به این شیوه دشمن از تصرف آن‌ها عاجز بماند. علاوه بر این آن‌ها را به گونه‌ای می‌ساختند تا دشمنان نتوانند به راحتی بر آن‌ها غلبه کنند. شوش، سوق‌الاهواز، رام هرمز، وه اندیوشاپور، گندی شاهپور، نیشابور و شوشتر از شهرهای این دوره دارای استحکامات قوی بودند و همواره دشمنان از تسخیر آن‌ها عاجز می‌ماندند. در میان این شهرها شوشتر به جهت اینکه بر روی صخره‌ای بنا شده و رودی چون خندق گردش را فرا گرفته بود، حائز اهمیت بود به طوری که هرمزان، حاکم آن شهر در دوره فتوحات مسلمانان، نزدیک به دو سال در مقابل عرب مقاومت کرد (مشکور، ۱۳۷۱: ۳۸۱).

از دیگر فنونی که برای دفع دشمن بدون خون و خونریزی به کار گرفته می‌شد، شیوه‌ی احداث دژها و قلاع کوچک و بزرگ در مناطق مرزی بود. به هنگام تهدید یا حمله دشمن، اولین جایی که مورد هدف قرار می‌گرفت این مکان‌ها بود. احداث این دژها در سرحدات و در طول نواحی مرزی ایران با روم، عربستان و آسیای مرکزی بخشی از راهبرد حمله و دفاع بود (فرخ، ۱۳۸۷: ۵۱) این قلعه‌ها- علاوه بر اینکه عده‌ای سرباز در آن ساکن می‌شدند و کشور را از تاخت و تاز دشمن در امان نگه می‌داشتند- در صورت نیاز به عنوان واحدهای پشتیبانی در لشکرکشی‌ها عمل کرده و مورد استفاده قرار می‌گرفتند. شاهان ساسانی، در مناطقی که خطرناک بودند، به ساخت این قلعه‌ها و کهن دژها اهتمام خاص داشتند.

قباد ساسانی، زمانی که موفق به دفع شر هیاطله شد، برای جلوگیری از هجوم مجدد آن‌ها دستور داد دژی به نام قباد برای جلوگیری از هجوم آنان بنا کنند (مشکور، ۱۳۸۱: ۸۳) خسرو انوشیروان هم این اقدامات پیشگیرانه را به کار گرفت، به گونه‌ای که یکی از مورخان گزارش کرده در زمان او میان ایران و کوه‌های قفقاز بیش از یکصد دژ ساخته شد. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۹۴) تا ایرانیان بتوانند در برابر ترکان و خزران نیروهای آماده به جنگ داشته باشند. زرین کوب در کتاب «روزگاران» می‌نویسد: سین جیبو (دیزابول) خاقان ترک به وسیله تحریکات روم از جیحون گذشت، اما به واسطه قلاع استواری که خسرو در مرزهای شرقی به وجود آورده بود امکان ترک‌تازی نیافت. (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲۲۳) اهمیت و نقش این دژها به حدی بود که اگر میان ایران و دیگر ممالک، به خصوص روم، صلحی برقرار می‌شد، حتماً یکی از بندهایی که دو طرف بر آن پافشاری می‌کردند، این بود که نباید در مجاورت مرزهای یکدیگر دژها و استحکامات تازه بسازند. نظیر این مورد را می‌توان در سال ۴۴۲ میلادی در صلح بهرام گور با روم دانست. (همان، ۱۳۷۴: ۲۰۵)

از دیگر شگردهایی که ساسانیان برای دفع دشمنانشان به کار می‌گرفتند، شرکت دادن مخالفان خویش در جنگ‌ها و لشکرکشی‌های خود بود، تا بدین وسیله نه تنها قدرت غارتگری آنان را مهار کنند، بلکه از قدرت شمشیر آن‌ها نیز به نفع خود استفاده نمایند. شاپور دوم هنگامی که در سال ۳۵۹ میلادی قلعه مهم «آمیدا» را در محاصره گرفت، عده‌ای از حیوان را به همراه رهبرشان گرومبات در سمت چپ خود داشت (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۰۸) این در حالی بود که شاه آلبانی‌ها نیز در این لشکرکشی در سمت راست شاپور شرکت کرده بود و به نفع ایران شمشیر می‌زد (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۱۷۶) این روش باعث می‌شد تا نه تنها ارتش ایران در برابر روم قدرتمند ظاهر شود بلکه از پشت سر هم خیالش از هجوم اقوام بیابانگرد آسوده باشد. از دیگر راه‌های بازدارنده در این دوره به هنگام حملات دشمن انتقال پایتخت و متمرکز شدن شاه در یک منطقه بود. یزدگرد دوم پسر بهرام گور در یک اقدام حساب شده مقر و موقف خود را برای



طاق بستان، کرمانشاه

چند سالی به نیشابور (ابرشهر) انتقال داد تا از آنجا بهتر بتواند علیه کیدار و هون وارد عمل شود و جلو آنان را سد کند (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲۰۵ و وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۲۶) با اسکان یافتن شاه در این حدود نه تنها از تاخت و تاز هیاطله جلوگیری شد، بلکه از آنجا که هیاطله در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودند، راه برگشت در پیش گرفتند و به ماوراءالنهر (فرا رود) عقب نشستند.

حیله و نیرنگ نیز از راه‌های پیشگیرانه دیگری بود که شاهان ساسانی برای سرکوب کردن مخالفان به کار می‌بردند. برای نمونه، شاپور دوم، با حیله و دلجویی، از **ارشک** پادشاه ارمنستان به ایران دعوت کرد ولی او را گرفت و به حبس انداخت. بعد دو تن از پناهندگان رومی موسوم به کولاسس و ارتبان که شاپور حکومت ارمنستان را به آن‌ها واگذار کرده بود، به رومیان گرویدند و به یاری آنان طوری اسباب را فراهم کردند که پسر ارشک، تاج ارمنستان را صاحب شد. شاپور، که در آن موقع اعمال زور را صلاح نمی‌دانست، پپ را به امید میثاق مودت مغرور کرد و با لحنی دوستانه او را ملامت نمود، که چرا عظمت مقام خود را در نظر نگرفته و خود را غلام کولاسس و ارتبان نموده به قسمی که از پادشاه بودن چیزی جز ظاهر برای او باقی نمانده است. او به این طریق آن پادشاه بی‌اراده را وادار به قتل دو مشاور خود (کولاسس و ارتبان) نمود (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۱۸۴). همچنین هنگامی که تیرداد، پادشاه ارمنستان، دین مسیح اختیار کرد ایرانیان از ترس اینکه مسیحیت عاملی برای وابستگی ارمنستان به روم شود، سخت مکدر شدند، بنابراین ارشک نامی را در ارمنستان جانشین تیرداد کردند و به آزار و اذیت مسیحیان در ایران پرداختند. (معطوفی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۶۸) هدف آن‌ها این بود که مسیحیت در ایران رواج نگیرد و منافع ایران در ارمنستان به واسطه مذهب به خطر نیفتد. از دیگر راه‌هایی که ساسانیان برای بر حذر داشتن دشمنان‌شان از حمله و یا خرابکاری در مستعمرات به کار می‌گرفتند، تشکیل و حمایت از ایجاد دولت‌های ضربه‌گیر بود. ایجاد حکومت حیره در نزدیکی‌های فرات در راستای چنین اهدافی بود. این حکومت زیر نظر آل لخم یا آل منذر اداره می‌شد که جد آن‌ها امرؤ القیس بن عمرو بن عدی

در زمان اردشیر اول حاکم مناطق عرب محسوب می‌شد (بلعمی، ۱۳۸۶: ۷۹۱) و از این زمان به بعد شاهان این حکومت همواره دست نشانده دولت ساسانی به شمار می‌آمدند (مشکور، ۱۳۸۱: ۸۸) به همین دلیل هر گاه رومیان در بین‌النهرین دست به کار می‌شدند تا علیه ایران اقدامی انجام دهند حکومت حیره در برابر آن‌ها نقش آفرینی می‌کرد. اما این حکومت به دست خسرو پرویز برافتاد. نتیجه اینکه وقتی جنگ‌های ایرانیان با اعراب مسلمان روی داد، آن‌ها دیگر وجود نداشتند که از حکومت ساسانی در مقابل اعراب دفاع کنند و بدین ترتیب نقش و اهمیت ضربه‌گیری هر چه بیشتر حکومت حیره در برابر دشمنان ایران نمایان شد. از دیگر شیوه‌های بازدارنده که در این دوره به کار گرفته می‌شد زمانی بود که دشمن به سمت صفحات داخلی کشور پیشروی می‌کرد. در این حالت ایرانیان سدهای آب را بر روی آن‌ها می‌شکستند تا طغیان آب در جلگه‌ها مانع پیشروی سریع دشمن شود (سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۱) از راه‌های دیگر نیز مسدود کردن کانال‌ها و آب رودخانه‌ها بود تا دشمن نتواند از آن به‌عنوان محلی برای عبور دادن کشتی‌ها و قایق‌های نظامی خود استفاده کند. هنگامی که ژولین در زمان شاپور دوم به ایران تاخت آورد، ایرانیان نهر ملک را که یگانه نهر میان دجله و فرات بود و به‌وسیله

استفاده از خار خسک

آهنی نیز از شیوه‌های

دفاعی دیگری بود که

برای دفع دشمنان

به کار می‌رفت.

ساسانیان این ابزار

خاردار سه‌پهلورا

که مانند مین‌های

امروزی عمل می‌کرد،

در مسیر تاخت و تاز

دشمن می‌پاشیدند.

خار خسک‌ها در

سم اسب‌ها و دیگر

حیوانات دشمن و حتی

در بدن خود دشمن فرو

می‌رفت و مانع حرکت

آن‌ها می‌شد

آن ارتباط این دو رود بزرگ برقرار می‌شد، به‌وسیله دیواری سد کردند تا دشمن کشتی‌ها و قایق‌های خود را از آن عبور ندهد. آمین مارسلن که خود در این لشکرکشی حضور داشته است در مورد چگونگی سد کردن نهر ملک می‌نویسد: «... ایرانیان از ترس، از اتصال آب این دو رود جلوگیری به عمل آورده با آجر و آهک جلوی آن مجرا را مسدود کرده بودند...» (مارسلن، ۱۳۱۰: ۸۱).

استفاده از خار خشک آهنی نیز از شیوه‌های دفاعی دیگری بود که برای دفع دشمنان به کار می‌رفت. ساسانیان این ابزار خاردار سه‌پهلوی را که مانند مین‌های امروزی عمل می‌کرد، در مسیر تاخت‌وتاز دشمن می‌پاشیدند. خارخشک‌ها در سم اسب‌ها و دیگر حیوانات دشمن و حتی در بدن خود دشمن فرو می‌رفت و مانع حرکت آن‌ها می‌شد. آن‌ها بدین شکل از حرکت رو به جلوی دشمن ممانعت به عمل می‌آوردند. در جنگ قادسیه یکی از حربه‌هایی که اعراب را به ستوه آورد همین مهره‌های خاردار آهنی بود. (مقدسی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۵۲؛ سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۶۶) به گفته طبری فیروزان فرمانده سپاه ایران نیز در نهاوند دستور داد تا جهت جلوگیری از پیشروی مسلمانان از این شیوه استفاده کنند. (طبری، ۱۳۶۸، ج ۵: ۱۳۹۱)

منابع

۱. اصفهانی، حمزه؛ **تاریخ شاهان و پیامبران (سنی الملوک و الارض والانبیاء)**، ترجمه جعفر شعرا، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۲. ابن رُسته، احمدبن عمر؛ **الاعلاق النفسیه**، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۵.
۳. بلعی، ابوعلی محمدبن محمد؛ **تاریخ بلعی**، ترجمه و تصحیح ملک‌الشعرا بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۴. پیگولوسکیان ن. و دیگران؛ **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم، ۱۳۵۴.
۵. ثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد؛ **تاریخ ثعالی** (غیر اخبار ملوک الفرس و سرزمین)، همراه با ترجمه و مقدمه زنتبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، پیش گفتار و ترجمه محمد فضالی، تهران، انتشارات نقره، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۶. **شاهنامه ثعالبی**، ترجمه محمود هدایت، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۷. جوادی، غلامرضا؛ **مدیریت در ایران باستان**، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۸. جلالی، ایرج؛ **ارتش ایران در عصر ساسانیان**، کرمان، انتشارات ودیعت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ مردم ایران**، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۸۲.
۱۰. **روزگاران ایران** (گذشته باستانی ایران) تهران،

۱۱. سامی، علی؛ **تمدن ساسانی**، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۱۲. شوشتری (مهرین)، عباس؛ **ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان**، تهران، انتشارات آسیا، بی تا.
۱۳. طبری، محمدبن جریر، **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم و پنجم، تهران، انتشارات اساطیر ۱۳۶۸.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه فردوسی**، به تصحیح ژول مل، با مقدمه سیاوش آگاه، جلد سوم، تهران، انتشارات گلستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۱۵. فرای، ریچارد نیلسون؛ **تاریخ باستانی ایران**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۱۶. فرخ، کاوه؛ **سواره نظام زبده ارتش ساسانی**، ترجمه بهنام محمد پناه، تهران، انتشارات سبزان، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۷. کریستن سن، آرتور؛ **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات صدای معاصر، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۱۸. بی‌نام؛ **مجموعه التواریخ و القصص**، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، به همت محمد رضائی، تهران، بی تا، بی تا.
۱۹. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
۲۰. مقدسی، مطهرین طاهر؛ **آفرینش و تاریخ**، با مقدمه، ترجمه و تعلیمات محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۱.
۲۱. مارسلن، آمین؛ **جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانیوس امپراطور روم**، ترجمه محمدصادق اتابکی، تهران، انتشارات اداره شورای نظام، ۱۳۱۰.
۲۲. مستوفی، حمدالله؛ **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
۲۳. میرخواند، محمدبن خاوند شاه؛ **روضه الصافی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء**، تحشیه و تصحیح جمشید کین‌فر، جلد دوم، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۲۴. مارکوارت، یوزف؛ **ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی**، ترجمه مریم میر احمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۲۵. محمدی ملایری، محمد؛ **تاریخ و فرهنگ ایران** (در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی) جلد اول، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۲۶. مقتدر، غلام‌حسین؛ **جنگ‌های هفتصد ساله ایران و روم**، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۲۷. مشکور، محمدجواد؛ **ایران زمین** (از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه)، تهران، انتشارات صفار، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
۲۸. **جغرافیای تاریخی ایران باستان**، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۲۹. مطوفی، اسدالله؛ **تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران**، تهران، جلد اول، انتشارات ایمان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۳۰. نولدکه، تودور؛ **تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان**، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۳۱. نفیسی، سعید؛ **تاریخ تمدن ایران ساسانی**، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۳۲. وینتر، انگلبرت، بناته، دیگناس؛ **روم و ایران** (دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی) ترجمه کیکوس جهان‌داری، تهران، انتشارات فرزاد روز، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۳۳. هوار، کلمان؛ **ایران و تمدن ایرانی**، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
۳۴. یعقوبی، ابن واضح؛ **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۸۲.
۳۵. یارشاطر، احسان و دیگران؛ **تاریخ ایران** (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۳۶. یکتایی، مجید؛ **شهر باستانی دربند و حصار آن**، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره یک، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۱.

او فراموش نخواهد شد

به یاد محمد ابراهیم باستانی پاریزی

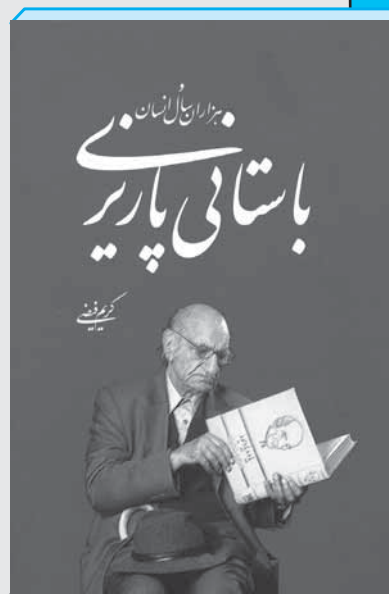
رودی متی
استاد دانشگاه دلوور
ترجمه عباس احمدوند
استادیار دانشگاه شهید بهشتی

اشاره

خارج راه، در آن زمان، بر او باز کرد. در ۱۳۲۵، باستانی برای ادامه تحصیل به دانشسرای عالی تهران رفت و در ۱۳۳۰ مدرک کارشناسی خود را از آنجا دریافت کرد، سپس به کرمان بازگشت و مدیر دبیرستانی شد. در ۱۳۳۷، برای ثبت نام در دوره تازه تأسیس دکتری رشته تاریخ در دانشگاه تهران، دوباره راهی پایتخت شد و در ۱۳۴۲ به دریافت درجه دکتری نائل آمد؛ آن گاه در همان دانشگاه به تدریس پرداخت. در ۱۳۴۹، یک سال را در پاریس به فرصت مطالعاتی گذراند که شرح آن را در کتاب به یادماندنی اش «از پاریز تا پاریس» نوشته است. باستانی پاریزی سال ها استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران بود و چند سالی نیز مدیریت آن گروه را، تا سال ۱۳۸۷ که بازنشسته شد، برعهده داشت.^۷ وی در پنجم فروردین ۱۳۹۳ درگذشت. از او پسری باقی ماند

رودی متی^۱، ایران شناس آمریکایی و استاد دانشگاه دلوور^۲ است. کتاب او به نام «ایران در بحران، زوال صفویه و سقوط اصفهان» در سال ۲۰۱۲ از سوی دانشگاه کمبریج جایزه گرفت و در سال ۱۳۹۲ نیز به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، در گروه کتاب های خارجی، انتخاب شد و از نویسنده نیز تقدیر گردید. نوشته حاضر را او در آوریل ۲۰۱۵ در نشریه^۳ *Perspectives of History* درباره دکتر باستانی پاریزی نوشته است.

محمد ابراهیم باستانی پاریزی سوم دی ماه ۱۳۰۴ در روستای کوچک پاریز، در استان کرمان، در جنوب شرقی ایران، به دنیا آمد. وی تا سال ۱۳۱۵، یعنی تا یازده سالگی که برای نخستین بار از پاریز بیرون رفت، از زادگاه خود خارج نشد. دبیرستان را تا پایه نهم در سیرجان، شهر کوچکی در نزدیکی پاریز گذراند و تحصیلات متوسطه خود را در کرمان، مرکز استان به پایان رساند^۴ مطالعه کتاب بینوایان^۵ اثر ویکتور هوگو^۶ که امروز هم در ایران شهرت دارد، یکی از معدود دریچه هایی بود که درهای دنیای





[به نام حمید] که در تهران زندگی می‌کند و دختری [به نام حمیده] که مقیم تورنتوی کانادا است. باستانی پاریزی، که نخستین مقاله خود را در روزنامه‌ای به سال ۱۳۲۱ منتشر ساخت، نویسنده‌ای پرکار بود و بیش از ۶۰ کتاب و صدها مقاله درباره جنبه‌های مختلف تاریخ ایران، به ویژه تاریخ جغرافیای کرمان نوشت. بیشتر تک‌نگاری‌های او بارها تجدید چاپ شده و بسیاری از آثارش پیوسته به چاپ رسیده است. باستانی پاریزی شاعر نیز بود؛ همچنین در طول زندگی‌اش اشعاری را از عربی و فرانسوی به فارسی ترجمه کرد.

بالا تر از همه این‌ها، باستانی پاریزی یک نقال^۸ به شیوه سنتی ایران بود یعنی شیوه‌ای از داستان‌گویی که ریشه در این خاک دارد. بنابراین داستان‌ها و افسانه‌های کهن را با سنت‌های

محلی وفق می‌داد. کودکی و نوجوانی او در محیطی گذشت که هنوز دور از دسترس تحولات دنیای مدرن بود. از این رو، آگاهی او از زمین، زندگی روستایی، کشاورزان و باورها و عقاید آنان، آگاهی همدلانه و وابستگی‌اش به این مقولات عمیق بود. نوشته‌هایش آمیزه‌ای است از ملاحظات تاریخی، جنبه‌های نقلی و تجربه‌های شخصی. شیوه تاریخ‌نویسی وی نیز گویی حفاری در خاک ایران بود تا بتواند به کشف رگه‌های عمیق افسانه‌ها و روایات رایج، که خود همه آن‌ها را شیوه‌های محاوره‌ای و با ترکیبی از دانش و شوخ طبعی به شیوه گفت‌وگو در کتاب‌ها و مقاله‌هایش عرضه می‌کرد، نایل آید.

در نظر باستانی پاریزی، هنر اساسی هر مورخ نوشتن «تاریخ محلی» است که به او امکان می‌دهد به گونه‌ای به شرح جزئیات و بافتار^۹ و توجه به رفتار

انسانی مردم بپردازد؛ چیزی که تاریخ ملی قادر به انجام آن نیست. استان و شهر کرمان همواره مرکز دنیای باستانی پاریزی بود؛ منطقه‌ای که آن را ستایش می‌کرد و به آن عشق می‌ورزید، معماری کرمان، تاریخ طبیعی آن، اساطیر آن و سحرآمیزی آن، که هم گنجینه خرد باستان و چکیده تاریخ ایرانی بود و هم سرچشمه تخیل او. وی با استفاده از سبکی ساده، اما غنی و خیال‌پرور، این گنجینه خرد را در قالب سلسله مطالعاتی درباره کرمان و نقش مهم آن در تاریخ ایران، به ویژه در عصر صفوی، یعنی از قرن دهم تا دوازدهم، از دل منطقه اجدادی‌اش بیرون می‌کشید. به علاوه باستانی، شماری از کتاب‌های تاریخ محلی را که به شرح زندگی و سیاست در کرمان در اوایل دوران جدید می‌پردازد تصحیح و شرح کرد؛ منابع کمیاب و گاه بی‌نظیری چون

تاریخ صفویه کرمان^۱، صحیفه الارشاد و تاریخ وزیری.

در گستره وسیع‌تری از تاریخ ملی ایران، باستانی پاریزی شماری آثار قابل توجه نگاشت. برخی از این آثار به سلسله‌های گوناگون اسلامی و حکومتگران برجسته می‌پردازد و برخی دیگر به جنبه‌های جغرافیایی، اقتصادی و تاریخ عمومی توجه می‌کند. در این میان، به طور خاص، پژوهش او درباره جابه‌جایی موقعیت‌های مکانی، تغییر مفاهیم و نام‌ها در فاصله دوران پیشا اسلام (زردشتی) و دوران اسلامی ایران، شایسته ذکر است. در یکی از مشهورترین کتاب‌هایش، خاتون هفت قلعه، باستانی استدلال می‌کند که از تاریخ صدر اسلام بسیاری از نام‌ها باقی مانده که در واقع به محل پرستشگاه‌ها در آیین کهن ایرانی، همچون آن‌ها یا ناهید، اشاره می‌کند. از این روست که این نام‌ها ریشه‌های زنانه دارند که با باروری، شفابخشی و خلوص پیوند دارد. باستانی همچنین از نویسندگان مجموعه شش جلدی تاریخ تمدن‌های آسیای میانه یونسکو^{۱۱} بود.

به نظر می‌رسد نوشته‌های تاریخی باستانی پاریزی کمتر حاوی تئوری است، در عین حال که این نوشته‌ها با هاله‌ای از فلسفه تاریخ احاطه شده‌اند. او ویژگی مکانی، فرصت زمانی و اراده انسانی را

سه نیروی محرک تاریخ می‌داند که اگر این سه، از سوی مورخ، به درستی به کار گرفته شوند می‌تواند بر دوگانگی میان تاریخ‌نگاری مادی‌گرا و تاریخ‌نگاری آرمان‌گرا فائق آید. او مانند بسیاری از معاصران ایرانی‌اش نبود که به ایدئولوژی متعهدند؛ نه به خاطر این که او سیاست را مهم نمی‌دانست، بلکه به خاطر آنکه کاملاً می‌دانست که روش دست‌یابی به حقیقت، که امروز غیرقابل بحث است ممکن است در آینده روشی مطرود تلقی شود. از این رو، لحن کنایه‌آمیز، فروتنانه و غیرجانبدارانه و انسانی باستانی، از ویژگی‌های رویکرد تاریخی او بود. تاریخ برای او به منزله وجدان و هوشیاری مورد نیاز جامعه بود و مورخ را طبیبی می‌دانست. در جست‌وجوی بیماری‌های جوامع انسانی، کاملاً آگاه بود که درمان‌های مورخ لزوماً مصون از خطا نیست.

در سال ۱۳۹۰، کتاب ۸۰۰ صفحه‌ای **هزاران سال انسان**، همراه با مصاحبه‌ای مفصل با باستانی پاریزی درباره زندگی خدمات علمی‌اش و نیز خاطرات او از معلمان و همکارانش [از سوی انتشارات روزنامه اطلاعات] منتشر شد. آخرین کتاب او، **کوه‌ها باهمند**، نیز پس از مرگ وی منتشر گردید.

باستانی پاریزی به بی‌پیرایگی و

خاکی بودن مشهور بود که نماد آن پرهیز از بستن کراوات، آن هم از سال‌های قبل از انقلاب اسلامی، به دلایل خاص خود، بود. او به خاطر طبیعت نرم و ملایمی که داشت محبوب بود. به گفته خودش، غیرممکن بود کسی او را دوست نداشته باشد. تردیدی نیست که هر کس باستانی پاریزی را می‌شناخت شیفته او می‌شد؛ شیفته مهربانی‌اش، جمع‌گرا بودنش و داستان‌های بی‌پایانش. اکنون ایران یکی از بزرگ‌ترین مورخان را از دست داده است. او فراموش نخواهد شد

پی‌نوشت‌ها

1. Rudi Matthee
2. University of Delaware
3. perspectives on History, the Newsmagazine of the American Historical Association, April 2015
4. باید دانست که باستانی پاریزی پس از دریافت مدرک سوم دبیرستان، به دانشسرای مقدماتی کرمان، و نه دبیرستان، رفت و مدرک آموزگاری گرفت و چون فارغ‌التحصیل ممتاز بود اجازه یافت در دانشسرای عالی تهران در رشته تاریخ ادامه تحصیل دهد.
5. Les Misérables
6. Victor Hugo
7. باستانی پاریزی هیچ‌گاه مدیر گروه تاریخ نبود. ظاهراً رودی متی سهواً این مطلب را نقل کرده است.
8. Storyteller
9. Texture
10. ظاهراً منظور رودمتی از تاریخ صفویه کرمان، کتاب تذکره صفویه کرمان (۱۳۶۹) است.
11. Unesco History of Civilization of Central Asia